

زبان دو هزار ساله افغانستان

یا

# مادر زبان دری

تحلیل کتیبه سرخ کوتل بغلان

تالیف

عبدالحي حبيبي

از نشرات انجمن تاريخ افغانستان

۱۳۴۲ ش ۱۹۶۳۱ م

## فهرست

۴	مقدمه
۷	ملاحظات نخستین
۷	۱- زبان کتیبه یا فارسی ۱۸۰۰ سال قبل
۱۱	۲- عهد کانیشکا و سال تحریر این کتیبه
۱۳	۳- الفبای زبان کوشانی
۱۷	۴- فواصل کلمات
۲۳	۵- علامات خاص یا امضا
۲۳	۶- حالت گرامری در زبان کوشان
۲۶	۷- اضافه و توصیف
۲۶	۸- ک و گ اتصاف و تفخیم
۲۷	۹- ابتدا به ساکن
۲۷	۱۰- تبدیل حروف کوشانی در فارسی و پښتو
۲۸	۱۱- تذکیر و تاءنیث
۲۸	۱۲- نتایج تاریخی
۳۱	۱۳- سه نسخهٔ این کتیبه
۳۴	تحلیل کلمات کتیبه
۱۲۴	ترجمه کتیبه مطابق ملاحظات کنونی
۱۲۵	کتیبهٔ بغلان با ترجمه فارسی

## یاد آوری

نباغلی دکتور عبدالرحیم ضیائی رئیس انجمن تاریخ در ترجمه برخی از مقالات زبان فرانسوی که در باره کتیبه بغلان در داخل و خارج نشر شده بود، با نویسنده این رساله کمک فرمودند، که برخی از آن ترجمه ها مورد استفاده من در نوشتن این رساله بود. باین وسیله از ایشان تشکر می نمایم.

همچنین از آقای علی رضوی غزنوی مدیر نشرات انجمن تاریخ، که در طبع و تصحیح این اثر اهتمام نمود.

(حبیبی)

بسمه تعالی

## مقدمه

در ولایت تاریخی بغلان تخارستان در ۱۵ کلومتری شهر پلخمري از سرخ کوتل در سنه ۱۹۵۱ م هنگام ساختن راه کتیبه ئی برسم الخط یونانی برآمد، که موجب ادامه حفريات علمی هیئت باستانشناسی فرانسه در آنجا گردید، و در سالهای ۱۹۵۲ و ۵۳ برهنمائی موسیو دانیل شلومبرژه از همان موقع آثار یک معبد بزرگ عصر کوشانی با برخی کتیبه ها و مجسمه ها و مسکوکات کشف شدند.

ازین پرستشگاه باستانی آثار آتشکده و آتش مقدس نیز برآمدند که بنای آنرا اعضای هیئت مذکور در اوایل عصر کوشانی میدانند. این بنای تاریخی بعداً در حدود ۲۴۰ م باثر آتش سوزی از بین رفته که آثار ان از حفريات نمایان است.

بقول موسیو شلومبرژه این آتشکده مانند معابد یونانی جایگاه نصب مجسمه ها نبود و مانند بقایای عصر بودائی یادگارهای بودا را در آن حفظ نمیکردند. بلکه دران آتش مقدس نگهبانی میشد، و ۶ یا ۷ قرن بعد از زردشت هم همان ایر (مطابق متن کتیبه، اور پبنتو) درین معبد می افروخت که تاریخ آن از ریفورم آئین مزدیسنا در عهد ساسانیان مقدم تر است. و این آتش پرستی بلکی شکل و صیغهٔ محلی دارد.

آتشگاه سرخ کوتل (بغلان) نخستین معبد آئین آتش پرستی است که در افغانستان کشف گردیده و دانشمندان از ملاحظهٔ آثار آن چنین نتیجه گرفته اند: که ممیزات فرهنگی و هنری و ادبی خاص افغانستان را در عصر کوشانیان نمایندگی میکند و زبان کتیبه های مکشوفهٔ آن هم یک زبان داخلی و محلی است.

مهمترین و مفصلترین کتیبه ئی که ازین معبد بتاریخ ۷ می ۱۹۵۷ برآمده، بر تخته سنگی است که ضلع چپ آن ۱۱۷ سانتی متر و ضلع راست ۱۱۰ سانتی و ضلع بالائی آن ۱۳۲ سانتی و ضلع تحتانی آن ۱۲۵ است و سطح سنگ هموار است که قبل از نوشتن دارای برخی پریدگی های کوچک بود و داغها دران وجود داشت.

ولی حروف کنده کتیبه صدمه ئی ندیده و ۲۵ سطر آنرا باسانی میتوان خواند که مجموع حروف آن بخط شکسته یونانی (۹۴۷) بوده و عدد آن در سطور بیست و پنج گانه آن متفاوتست و هر سطر ۲۵ تا ۴۸ حرف دارد. در باره این کتیبه M. Maricq در شماره ۴ سال ۱۹۵۸ ژورنال آزیاتیک پاریس رای خود را نوشت. و باز M.B. Henning در بولیتن تحقیقات شرقی پوهنتون لندن ۱۹۶۰ قرائت خود را نشر داد و همچنین Emile Benveniste در یک نشریه جورنال آزیاتیک ۱۹۶۱ مطالعات خود را در باره دو نسخه دیگر عین همین کتیبه که از حفریات سرخ کوتل بر پارچه های متعدده سنگی بدست آمده اند، با اختلافات جزوی ضبط کلمات نشر داد، و بدینصورت سه نسخه از یک کتیبه کوشانی کشف شده است، که من درین رساله کتیبه بزرگ را که بر یک سنگ است؛ نسخه اول می نامم و آنرا متن اصلی مطالعات خود قرار میدهم و دو نسخه دیگری که بر سنگ پارچه های مختلف بدست آمده اند، نسخه دوم و سوم می خوانم و شرح نسخه دوم و سوم را در پایین این رساله خواهم داد و عکس های هر سه نسخه نیز داده خواهد شد.

من این همه قرائت ها را در نظر داشته و با تحلیل کلمات و دلایلی که در باره آن دارم درین رساله رای خود را نوشتم. ولی اعتراف دارم که این نظریات من قطعی و حتمی نیستند و اگر در آینده قرائت موجه تر و معقولتری براساسهای علمی و یا از روی کشفیات آینده بعمل آید و مبنی بر دلایل مثبت و استوارتری باشد باید آنرا بدون دغدغه خاطر قبول کرد و بر نظریات خود اصرات نباید ورزید.

درین رساله اول هر کلمه را بر اساس دلایل لسانی و تاریخی حل کردم و در آخر آن فوتوهای متن کتیبه را بصورت اصل آن دادم. و یک تابلوی حروف یونانی و کلمات کتیبه را با قرائت آن بحروف فارسی بامعانی کلمات ضمیمه ساختم.

در قسمت نتایج و ملاحظات خصوصی که از حل و مطالعه این سند قدیم فرهنگی افغانستان بدست آمده برخی از مطالب لسانی، ادبی و تاریخی را برین رساله افزودم.

امیدوارم که این سعی ناچیز من، در آینده بر جستجوکنندگان مفید بار آید. و اگر سهوی و نقصی روی داده باشد آنرا در پرتو دانش و جستجو و تحقیق مزید، ازاله فرمایند.

جمال مینه: کابل، شب اول دلو ۱۳۴۱

عبدالهی حبیبی

## ملاحظات نخستین

در اثنای تحلیل کلمات کتیبه سرخ کوتل پاره یی مطالعات تاریخی و لسانی فراهم آمده که آنرا ذیلاً در نخستین قسمت این کتاب قرار میدهم، تا خوانندگان گرامی را در خواندن متن کتیبه ممد باشد.

### ۱- زبان کتیبه یا فارسی ۱۸۰۰ سال قبل

مستشرقان اروپا که این کتیبه را مطالعه کرده اند از قبیل هیننگ و ماریک زبان آنرا باختری نامیده اند. ولی چون بغلان در تخارستان واقع بود بهتر است آنرا تخاری بخوانیم و من درین رساله آنرا زبان کوشانی گفته ام که نام واقعی است ولی چون البیرونی و البشاری مقدسی زبان ولایت بین بلخ و بدخشان را تخاری خوانده و آنرا بزبان بلخی نزدیک دانسته اند بنا بران اگر این زبان را تخاری بگوئیم، نیز جایز است.

تا کنون ما سند کهنتری از عصور قبل الاسلام در باره زبانی که مادر دری فارسی باشد در دست نداشتیم. ولی در قرونیکه زبان پهلوی جنوبی در پارس و پهلوی شمالی در ماوراء النهر تا ختن و تورفان پهن شده بود و زبان دربار و ادب و علم دربار ساسانی بود، در خراسان و دامنه‌های هندوکش تا ولایت گندهار در دربار کوشانیان و ملوک محلی افغانستان مانند هفتالیان، زبانی موجود بود که آنرا مادر زبان دری و فارسی کنونی افغانستان گفته میتوانیم، و قدیمترین اثر این زبان اینک در کتیبه سرخ کوتل بغلان بدست آمده است. که بقرن دوم میلادی تعلق میگیرد و رسم الخط آن یونانی شکسته است.

این زبان تخاری یا کوشانی را چنانچه در قسمت تحلیل کلمات آن می بینید با زبان کنونی فارسی افغانستان و زبان دری و نیز با پښتو روابط محکمی است، و اغلب کلمات و تراکیب و حتی افعال آن با پښتو

۱. آثار الباقیه ۲۲۲ و احسن التقاسیم ۳۳۵.

مشارکتند. ولی آنرا نمیتوان پښتو شمرد بلکه شکل قدیم همین فارسی کنونی افغانستان است. و ضمناً ریشه های کلمات آنرا در پارسی باستانی و پهلوی و سغدی و ختنی و لهجه های دیگر افغانستان نیز توان یافت. من در رساله لویکان غزنه و پښتو از روی ملاحظات ابتدائی نوشته بودم: که احتمال دارد، زبان این کتیبه ها پښتو و یا زبانی نزدیک بآن باشد. ولی قرائت صحیح و دقیق کلمات این کتیبه و تجزیه الفاظ آن از روی فواصل (O) که در رسم الخط مراعات شده واضح ساخت: که این زبان از پښتو بفارسی افغانستان نزدیکتر است، و بنا برین در باره زبان کوشانی و این کتیبه دو احتمال موجود است.

(۱) ممکن است که این زبان باصطلاح فیلالوژی زبان یک i-so-glass کلان باشد. یعنی سر زمین که دران دو زبان یا دو لهجه بهمدیگر می آمیزند. و احياناً یک لهجه یا زبان مشترکی را از دو یا چند زبان تشکیل میدهد.

امکان دارد که پکته های قدیم آریائی نژاد ویدی و اوستائی در جنوب هندوکش با زبان خود پښتو وجود داشته اند و در شمال هندوکش هم مردمی آریائی نژاد بودند که بزبان دیگری (سلف فارسی) گپ میزدند. و این دو زبان در نتیجه مرابطات و پیوند های اجتماعی و اقتصادی و محیطی با هم مخلوط گشته و در آیزوگلاسی مانند دامنه های هندوکش و ولایت تخارستان، همین زبان کوشانی کتیبه مانحن فیها را بوجود آورده باشند، که دارای عناصر هر دو زبان است.

(۲) اما احتمال دوم اینست که زبان کوشانی بصورتی که درین کتیبه دیده میشود پیش از تشکیل و پیدایش پښتو و دری (فارسی) درین مملکت زبان دربار و نوشته و ادب بود (حدود قرن دوم میلادی) که در مدت چهار قرن بعد ازان تا اوائل اسلام دو زبان دری و پښتو ازان بوجود آمده باشند زیرا قدیمترین آثار باقیه دری و پښتو بهمان قرون نخستین اسلامی میرسند.



اگر این احتمال ثانی را قبول کنیم باید زبان این کتیبه را مادر پښتو و دری بشماریم که درین دور تحول، مدت چهار قرن برای انشعاب کلی زبان پښتو از یک مبدأ اندک خواهد بوده و بنا بران این احتمال هم مورد تأمل است.

تا این اواخر عقیده شایع این بود: که پس از حمله عرب، زبان پهلوی تغییراتی پیدا کرد و بتدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد.<sup>۱</sup> اما درین نزدیکیها عقیده ئی دیگر ظهور کرده که زبان فارسی در ادوار پیش از اسلام نیز در، عرض پهلوی، وجود داشته است.<sup>۲</sup>

برای این مطلب دلایل متعددی را شمرده اند که هیچ یکی باندازه وجود این کتیبه مهم نیست. و اکنون که کتیبه مکشوفه بغلان را می بینیم اعتراف میکنیم که زبان فارسی کنونی از پهلوی منشعب نشده. بلکه در مدت یکهزار و هشت صد تا دو هزار سال پیش ازین در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده که اینک ۲۵ سطر کتیبه آنرا در حدود ۱۶۰ لفظ بهمان شکل قدیم و عناصر کهن تاریخی در دست داریم و بنا بران کشف این کتیبه گرانبها تحولی را در عالم زبان شناسی و تاریخ ادبیات افغانستان بوجود می آورد و عقاید کهنه را متزلزل میگرداند.

از جمله دلایلی که برای وجود زبان فارسی در ادوار قبل الاسلامی اقامه میکردند این بود: که آثار منشور و منظوم زبان دری بعد از تحریر مقدمه منشور شاهنامه ابو منصور ۳۴۶ هـ بدست آمده و تمام این آثار بزبان فصیح و استوار و پخته دری است، که باید قرنهای قبل از اسلام پرورش دیده تا باین درجه فصاحت و متانت ادبی رسیده باشد. دیگر اینکه از دوره

---

۱. اقبال- تاریخ ادبی مجله دانشکده ۱، ۴۱۰. دکتر شفق تاریخ ادبیات ایران ۳۳. تقی زاده مجله یادگار ۹۱۶.  
۲. مقدمه برهان قاطع ۲۷.

اوایل اسلام برخی عبارات و منقولاتی در کتب عربی<sup>۱</sup> نقل شده که بفارسی فصیح اند. و باز در اوقاتیکه در خراسان و سیستان بگفتن شعر دری آغاز کردند، این اشعار نیز بفارسی پرورده و استواری اند که باید قبلاً قرن‌ها تربیت دیده و باین مرتبه پختگی رسیده باشند.<sup>۲</sup>

اکنون در پرتو این دلایل دو احتمال سابق الذکر را در باره پیدایش پښتو و فارسی تحلیل میکنیم:

باستناد کتیبه مانحن فیها بغلان باید گفت که مادر زبان فارسی (دری) بشکلی که درین کتیبه ثبت شده در حدود قرن اول و دوم میلادی یعنی تقریباً دو هزار سال قبل وجود داشت. و این زبان ازان سیمای قدیم تا اوائل عهد اسلامی در مدت پنج و شش قرن بقیافت زبان دری قرون نخستین اسلامی در آمد. که نمونه کهنتر نشر آن در مقدمه شاهنامه ابو منصور (۳۴۶هـ) موجود است.

چون ما از زبان پښتو نیز نمونه هائی مربوط بقرون نخستین اسلامی در دست داریم، باید بر همین اساسی که برای تحول زبان دری قبول کردیم زبان پښتو را هم قرن‌ها قبل از ورود اسلام موجود بدانیم، که در اوایل عصر اسلامی باین درجه صلابت و پختگی رسیده باشد که دران اشعار خوب و متینی گفته شود.

ازین ملاحظات باید نتیجه گرفته شود: که زبان پښتو از زبان کوشانی نژاییده،<sup>۳</sup> بلکه موازی آن در کوهساران پښتونخوا موجود بوده، و این هر دو زبان افغانی عیناً مانند امروز مقارن و معاصر یکدیگر در یک کشور و یک محیط تکلم می شدند و آثاری را در یکدیگر گذاشته اند. که اکنون درین کتیبه برخی از عناصر و کلمات و حتی افعال پښتو دیده میشوند که شاید

---

۱. در کتاب المحاسن و الاضداد جا حظ (۱۶۰ و ۲۵۵هـ) و در عیون الخبار ابن قتیبه و تاریخ طبری وغیره برخی عبارات دری منقولند.  
۲. برای تفصیل به مقدمه برهان قاطع دکتور معین رجوع کنید.  
۳. زیرا برای تفاوت کلی زبان پښتو از کوشانی مدت ۴ و ۵ قرن فافی بنظر نمی آید.

زبان کوشانی از پښتو گرفته و یا پښتو از زبان متأثر شده باشد. و یک مثال زنده این تأثیر و تأثر در فارسی کنونی و پښتوی افغانستان دیده میشود، که کلمات یکدیگر را حل و مزج نموده اند. و اصطلاحات و کلماتی در فارسی افغانی بوجود آمده که فارسی زبانان پارس آنرا نمیدانند. مثلاً در فارسی کابل در اصطلاحات توی و آراستن عروس (پلو غوت) از پښتو دخیل شده. که گره گوشه چادر عروس باشد و ریشه آن بکلی پښتو است (پلو = گوشه چادر) + غوته (گره) و یا اینکه فارسی زبانان قندهار صدا میکنند او زوی، ای پسر! که زوی (پسر) پښتو را گرفته اند. و هکذا در پښتو هزاران کلمه فارسی از قبیل سیب و درخت و غیره دخیل شده و در قندهار بی تکلف آنرا تکلم میکنند، منتها آنرا در تحت قواعد و دستور زبان در آورده و مراتب تذکیر و تأنیث و تغییر مطابق حالت گرامری، و تحول در زیر اثر عوامل را بر آنها جاری ساخته اند. و پښتو زبانان باوجودیکه در خود زبان نظایر و معادل آنرا دارند بدون دغدغه خاطر استعمال مینمایند.

## ۲- عهد کانشکا و سال تحریر این کتیبه

از کلمات ۶۸ تا ۷۴ تاریخ نوشتن این کتیبه چنین نقر شده: ”پدئی

ایوگ اودو هیرس خشون نیسان ما مال.“ یعنی به سی و یکم سال سلطنت هنگام نیسان ماه.

از کتیبه های متعددی که از کانشکا و شاهان دیگر دودمان او باقی مانده ثابت می آید، که سال جلوس کانشکا را مبداء تاریخ آن عصر قرار داده بودند. و در اکثر کتیبه ها موسم سال و و سال چندم جلوس او را حتی بعد از مرگش هم می نوشتند.

اما در بارهٔ جلوس و تعیین عصر حقیقی این پادشاه با وجود پیدایش کتیبه های فراوان آن عهد، بین مورخان اختلاف نظر موجود است. و عموماً جلوس او را در حدود ۱۲۰ م دانسته اند.<sup>۱</sup>

ستین کونو Sten Konow در مجله اکتا اریانتالیا (ج ۶ ص ۹۳ بعد) مقالاتی درین باره نوشته و سالهای سلطنت او را از ۱۲۵ م تا ۱۵۲ م تعیین کرده است، که این قول را محققى مانند کریستن سن هم نقل میکند.<sup>۲</sup>

اما آنچه نویسندهٔ تاریخ افغانستان عصر کانشکا را حوالی ۱۲۵ تا ۱۶۰ تعیین میکند<sup>۳</sup> این قول مورد تأمل است. زیرا کتیبه های هندی از عصر کانشکا در دست اند، که یکی تاریخ سال ۲۳ ماه اول تابستان یعنی سنه ۱۵۱ م را دارد. در حالیکه نوشتهٔ دیگر سال ۲۴ ماه تابستان مطابق سنه ۱۵۲ م به عصر جانشین کانشکا یعنی واسشکا تعلق میگیرد. و ازین استنباط میکنند که کانشکا در بین تابستان ۱۵۱ م و تابستان ۱۵۲ م مرده باشد و بنا بران بر قول نویسندهٔ تاریخ افغانستان که عصر کانشکا را تا ۱۶۰ م رسانیده اعتمادی نتوان کرد.

علاوه برین ستین کونو از روی اسناد چینی هو-هان-شو استنباط کرده که کانشکا پیش از مرگ خود ۱۵۲ م به ختن مراجعه کرده و در همین سال از جهان رفته و یا کشته شده باشد و هم همین مؤلف مبدأ عهد تاریخی کانشکا را در ۱۲۸-۱۲۹ م تعیین کرده است.<sup>۴</sup>

---

۱. تاریخ افغانستان ۲، ۲۲۲.

۲. مزدا پرستی در ایران قدیم، ۱۱۴.

۳. تاریخ افغانستان ۲، ۲۲۳.

۴. کتیبه های خروشتی از ستین کونو، ص ۱۶۸.

۵. همین کتاب ۱۶۹.

۶. همین کتاب ۱۶۵.

حالا اگر مبدأ عهد کانیشکا را ۱۲۹ م قبول کنیم پس موسم بهار ماه حمل (نیسان) سال سی و یکم مقارن می آید با ۱۶۰ م که هشت سال بعد از فوت کانیشکا باشد.

کتیبه های متعدد خروشتی و براهمی در دست اند که همین مبدأ تاریخ را داشته و از آن چنین نتیجه بدست می آید:

از کتیبه های کانیشکا دارای سنه ۳، ۱، ۱۳ عهد کانیشکا.

از کتیبه های واسشکا دارای سنه ۲۴، ۲۸ عهد کانیشکا.

از کتیبه های هوویشکا دارای سنه ۳۳، ۶۰ عهد کانیشکا.

از کتیبه های واسودیوا دارای سنه ۷۴، ۹۸ عهد کانیشکا.<sup>۱</sup>

از روی این تعیین سنین باید گفت که کتیبه بغلان باید در عصر واسشکا یا هوویشکا اخلاف کانیشکا نوشته شده باشد در حدود ۱۶۰ م (ماه حمل).

اگر ما از احتیاط کار گرفته و جلوس کانیشکا را ۱۲۰ تا ۱۲۵ بدانیم پس تاریخ نوشتن کتیبه را بین ۱۶۰/۱۵۰ باید تعیین کنیم که اواسط قرن دوم مسیحی باشد.

### ۳- الفبای زبان کوشانی

تا جائیکه ازین کتیبه ظاهر می شود، الفبای زبان کوشانی دارای اصوات ذیل بوده که شکل هر صوت مطابق الفبای شکسته یونانی نوشته می شود، و شرح هر یکی در سطور مابعد بترتیب نمبر حروف آمده است. امکان دارد که برخی اصوات این زبان درین کتیبه نیامده و کلماتی که دران استعمال شوند در متن کتیبه نباشند. اما آنچه ازین کتیبه ظاهر می شود، چنین است:

---

۱. همین کتاب ۱۶۴.

Θ	(۶)	Τ	(۵)	Φ	(۴)	Π	(۳)	Β	(۲)	Α	(۱)
β	(۱۲)	Ϸ	(۱۱)	Ϻ	(۱۰)	ρ	(۹)	Δ	(۸)	χ	(۷)
τ	(۱۷)	γγ	(۱۶)	Γ	(۱۵)	κ	(۱۴)	ϷX	(۱۳)		
Υ	(۲۲)	ο	(۲۱)	ω	(۲۰)	π	(۱۹)	μ	(۱۸)		
ο		ضمه	(۲۶)	آ	فتحه	(۲۵)	κ	(۲۴)	ε	(۲۳)	
ο		فاصله	(۲۸)	ا	کسره	(۲۷)					

۱. بجای الف فارسی A و گاهی بجای فتحه آمده، ولی برای صوت (آ) شکلی علاحده ندارد، و بنابراین فرق الف و فتحه و (آ) دشوار است.
۲. بجای (ب) B عین همین صوت کنونی است مانند کلمه آب.
۳. بجای (پ) Π عین همین صوت کنونی است مانند کلمه پوهر، (پور، پسر).
۴. بجای (ف) Φ این صوت در پښتو کنونی نیست و بجای آن پ گویند.
۵. بجای (ت) T مانند کلمه نیست.
۶. بجای (ته - ث) TH صوتیست که با آواز (خ) پښتو نزدیکی دارد.
۷. بجای (خ) KH در فارسی گاهی به (ک) تبدیل شده.
۸. بجای (د) Δ در اواخر برخی از کلمات کوشانی هم بوده که در فارسی و پښتو یا حذف و یا به (ه) خفی تبدیل شده.
۹. بجای (ر) P عین همین صوت کنونی است مانند کلمه کرد.
۱۰. بجای (ز) Z در فارسی گاهی به (ژ) تبدیل شده ولی درین کتیبه شکل (ژ) و (ج) علیحده بنظر نمی آید، و ممکن است از بین سه صوت فقط (ز) را داشته است.

۱۱. بجای (س)  $C =$  که در فارسی گاهی به  $z =$  چ و در پښتو به (خ) و گاهی به (ز) تبدیل شده.

۱۲. بجای (ش)  $b =$  این شکل در اصل الفبای یونانی نبود، برای (ش) کوشانی ایجاد کرده اند. در اوستا هم صوت (ش) بود، و در پښتو هم علاحدۀ موجود است.

۱۳. بجای (ښ)  $pkh$  (؟) صوت ښ پښتو را به (ش+خ) که صوت جامع این دو صدا بوده وانموده اند، و ظاهر است که در کوشانی آنرا بطور (ښ) قندهار ادا میکردند، و تنها صوت (خ) نبود، و الا آنرا باید تنها به شکل (خ=X) می نوشتند چون همین صوت شین مشدد در اوستا هم بود، و در سنسکریت و روسی نیز اصواتی نزدیک بآن موجود است، بنابراین باید گفت که این صوت در افغانستان سابقه تاریخی دارد، و صحت ادای آن بین آواز (ش و خ) است.<sup>۱</sup>

۱۴. بجای (ک)  $K =$  عین همین صوت کنونی است مانند کلمه کند.

۱۵. بجای (گ)  $\Gamma =$  مانند کلمه بگ (عظیم) که این حرف در حالت اتصافی و تفخیمی در فارسی و پښتو به (ک) تبدیل شده.<sup>۲</sup>

۱۶. بجای نگ  $N\Gamma =$  که در آخر برخی کلمات کوشانی دیده می شود.

۱۷. بجای (ل)  $\Lambda =$  در فارسی و پښتو به (د،ر) هم تبدیل شده در برخی کلمات.

۱۸. بجای (م)  $M =$  بصورت مفرد ضمیر ملکیت است که گاهی بین فواصل (o) آمده و گاهی با کلمه دیگر چسپیده.

---

۱. آواز (ښ) در سنگلیچی بسیار ثقیل ولی در منجی عین (ښ) و (ږ) قندهار را تلفظ میکنند. علاوه برین زبانها مانند زبانهای قدیم ښ و خ متصل میآیند که در پښتو و فارسی عموماً  $X =$  خ آن را از بین برده و در فارسی آواز آن را نیز به  $\check{S} =$  ش گشتانده است. امثله زبان منجی شیر  $x\check{s}hra$  شامی  $x\check{s}em\theta$  شب  $x\check{s}\check{a}wa$ . اما خ پیش از ش میآید.

۲. من خودم این کلمه را به (گ) شنیده ام نه به (ک)، مثلاً بگ سری دی. یا بگه بنسخه ده. و در کلمات دیگر فکرم نشده.

۱۹. بجای (ن)  $N =$  عین نون کنونی است.
۲۰. بجای (و)  $W =$  واو مضموم معروف غالباً در اوایل کلمات.
۲۱. بجای (و)  $\text{lll} =$  واو خفیف.
۲۲. بجای (هـ)  $\Upsilon =$  این شکل خاص اوپسیلون که در یونانی نبود، در کوشانی برای  $\Upsilon$  تخصیص شده بود.
۲۳. بجای (ی)  $E =$  یای ثقیل معروف.
۲۴. بجای (ی)  $E =$  یای خفیف.
۲۵. فتحه  $A$
۲۶. ضمه  $O$

۲۷. کسره (I) این حرف گاهی برای کسره در بین کلمات آمده، اما اگر بعد از فاصله  $O$  نوشته شده باشد بجای کسره اضافی کنونی است، که در رسم الخط دری نیز گاهی (ی) بجای کسره اضافی در کتب قدیم خطی بنظر می آید، و اکنون شکل (ی) کوچک شده و بالای برخی از کلمات مختوم به (هـ) بشکل همزه گذاشته می شود مانند تخته ی سیاه، که اکنون تخته سیاه می نویسند.

۲۸. فاصله  $O$  بین دو کلمه که در تمام کتیبه بصدها بار در بین کلمات تکرار شده و شرح آن در سطور بعد داده می شود.

از حروف و علائمی که در کتیبه دیده می شوند، معلوم است که زبان کوشانی از نظر تشابه اصوات در جمله السنه غربی آریائی بوده، زیرا اصوات خاص السنه شرقی (هندی) مانند (ت، پ، د، ن) دران بنظر نمی آیند. اگر حدود فاصل السنه و لهجات شرقی غربی آریائی را اباسین (دریای سند) و هلمند بشماریم، پس بین این دو مجرای عظیم آیزوگلاسی بوجود می آید، که دران پنبنتو گفته می شود، و این زبان با برخی لهجات دیگر دره های بدخشان و اورمیری و پشه ئی و نورستانی جامع اصوات لهجات شرقی و غربیست.

درین کتیبه اصوات کثیر الاستعمال فارسی و پنبنتو (ج، چ، ژ، غ) نیز دیده نمیشوند، و معلوم نیست که این اصوات در اصل زبان تخاری نبوده



اند، یا اینکه درین ۱۶۰ کلمه این کتیبه ۲۵ سطری موقع استعمال کلماتی نیامده که دران این حروف و اصوات وجود داشته باشد. بهر صورت: تا وقتی که اسناد دیگر این زبان را بدست نیاریم، علی العجاله از روی همین کتیبه اصوات الفبای آنرا قراریکه در بالا شرح رفت تعیین و تحدید کرده می توانیم.

#### ۴- فواصل کلمات

۱. یکی از نکاتیکه مستشرقان اروپا در حین خواندن کتیبه های رسم الخط یونانی کوشانی و مسکوکات ایشان درک نکرده و ملتفت آن نشده اند فواصل کلماتیست که در آخر هر کلمه علیحده یک علامت O را گذاشته اند.

هیننگ و ماریک و دیگران شکوه دارند که خواندن کتیبه بغلان باین سبب مشکل است که بین کلمات آن فاصله ئی موجود نیست و بنا براین فصل و انفکاک یک کلمه از دیگری مشکل است.

اما من تا جائی که نوشته های مسکوکات دوره کوشانی را برسم الخط یونانی دیدم و کتیبه های پیدا شده بغلان را خواندم و کتیبه دوره هفتالیان را در روزگان قندهار دیدم باین نتیجه رسیدم که درین رسم الخط فاصله کلمات بشکل (O) موجود است. و اگر این فواصل را از اواخر کلمات جدا کنیم کلمات معنی دار بسیار اصیل و ثقه باقی میمانند که عین همان کلمات را در ادب قدیم دری و پښتو داریم.

این سهو مستشرقین موجب خلط و اشتباه بزرگی شد و برخی کلمات ممسوخ را بضم فواصل بما سپردند، و موجب سرگردانی و اشتباهات هنگفتی گردید و این غلط خوانی و تصحیف تا این اواخر دوام کرد.

مثلاً کلمه (شا=شاه) را با فاصله بعدی آن  $\beta A-O$  شاو خواندند و  $KIP\Delta$  فارسی را کردو گفتند و این دو کلمه اصیل را بصورت ممسوخ بما سپردند، و هکذا صدها کلمه دیگر است که درین تصحیف خوانی دستخوش غلط خوانان گردید.

در تمام آثار مکشوفه رسم الخط یونانی افغانستان بعد از عصر کانیسکا و قرن اول میلادی یک دایره کوچک بشکل O لاتینی و یونانی در اواخر کلمات موجود است که کار فاصله یک کلمه را از دیگر میدهد، و این فاصله را جزو کلمه نباید شمرد، که گاه بشکل مربع کوچک □ هم آمده است.

در رسم الخط میخی کتیبه های هخامنشی نیز فواصل کلمات باشکال < موجود اند. که یک کلمه را از دیگری جدا سازند و آنرا زبان شناسان word dividers گویند.<sup>۱</sup> در قسمت تحلیل کلمات این کتیبه بر خوانندگان محترم روشن خواهد شد که این فواصل O بهیچ صورت نمی توانند اجزاء اصلی کلمات باشند. مثلاً ما نمیتوانیم کلمات بسیار اصیل بگ لنگ و مندر و بگ پوهر و آب و کند و نوبخت و فرومان و بورزمهر و نیسان را بطور مسموخ بگو لنگو، مندرو، بگو پوهر، ابو، کندو، نوبختو، فرومانو، بورزمهرو، نیسانو بخوانیم. و چطور ممکن است که در یک زبان تمام کلمات آن حتماً مختوم به O باشند. و در یک کتیبه که در حدود ۱۶۰ کلمه دارد هیچ کلمه ئی پیدا نشود که در آخر آن O نباشد.

حالا برخی از مسکوکات آن دوره را بطور مثال با نوشته های آن که برسم الخط یونانی است تحت مطالعه قرار میدهم، و می بینیم که این فاصله O برای تفکیک کلمات عموماً مستعمل بود. و از قرن نخستین مسیحی از مسکوکات شهنشاه بزرگ کندوفرس (۱۹-۴۸م) همین علامت بطور فاصله کلمات در مسکوکات دیده میشود. که گاهی شکل آن مربع است و در اواخر به شکل دایره کوچک O تبدیل یافته است. مثلاً در یک سکه کوزلا کدفیروس اولین پادشاه کوشانی (۴۰-۷۸م) چنین مسطور است: KOZΛA-O-KAΔΦIZOΣ که فاصله بین کوزلا و کدفیروس بشکل O موجود است.

---

۱. اولد پرشن ۱۲.

۲. در سکهٔ یم کدفی سیس دوم حدود (۷۸-۱۱۰م) نیز این علامت دیده می شود. BACILEYC-O-EM-O-KADFICEC که این عبارت را چنین باید خواند: بازی لیس+ویم+کدفی سیس که همین فواصل در آن موجود اند.

۳. یک سکهٔ خود کانشکا چنین است: کانشکی کوشان شا+نن+شا. KANESHKI KOSHANSHA O NAN O SHA O که سه علامت فاصله در آن موجود است و بر پشت همین سکه با تصویری و نشانی FARR O فر = همان فر دری نوشته شده که O آخر فقط علامهٔ آخر کلمه است.

۴. بر سکه دیگر همین کانشکا فقط این عبارات نوشته اند: SHA O KANESHKI (شا+کانشکی) که یک علامت فاصله بعد از (شا) دارد. ۵. یک سکهٔ هوویشکا پسر کانشکا (حدود ۱۶۰م) چنین نوشته دارد:

OESHKI KOSHON O SHA O NAN O SHA O

یعنی: اویشکی کوشون+شا+نان+شا. که چهار فاصله O دارد. و از سکهٔ واسودیوا حدود (۱۸۲-۲۲۰م) هم پیدا است که کلمه شا+نان+شا (شاهان شاه) را بدو فاصله O می نوشتند.

۶. دلیل بسیار قوی برای اینکه این O فاصله است نه حرف علیحده اینست که یکی از حکمرانان ویم کدفیز حدود (۷۸-۱۱۰م) که در متصرفات هندی کوشانی سکه زده بران در رسم الخط یونانی همین علامت فاصله O را در بین کلمات استعمال نکرده اند. و ازان بر می آید که اجزای اصلی کلمات نبوده اند. و اگر میخواستند آنرا نمی نوشتند. نوشتهٔ روی سکهٔ این نایب السلطنه هندی کوشانیان چنین است:

BACLEIYC BACILEW... CWTER MEGAG

بازی لیس + بازلیو...<sup>۱</sup> + سوتر + میگاگ

---

۱. در اصل سکه این حرف پوره ضرب نشده و من خوانده نتوانستم.

چنانچه در سکه کدفیزیز در نمبر ۲۵ دیدید. بعد از کلمات بازی لیس یک  $o$  آمده. ولی درینجا نیست. پس اگر جزو کلمه بودی درینجا هم نوشته آمدی. دلیل دیگر بر همین مطلب از مطالعه سه نسخه مختلف این کتیبه بدست می آید بدین موجب:

در املائی برخی کلمات بین سه نسخه این کتیبه اختلافات جزوی دیده میشود. که از آن جمله در نسخه اول و سوم کلمات شاه، ماه را  $o$   $pa$  و  $o$   $MA$  نوشته اند، و علامت فاصله  $o$  بعد از  $A$  موجود است. اما در نسخه دوم این دو کلمه باین املا وارد اند  $o$   $paYo$  و  $o$   $MAYo$ . عقیده من اینست که در صورت اول قرائت کلمتین (شا و ما) است نه شاؤ و ماؤ، و  $o$  علامت فاصله است. و بر همین اساس قرائت صورت دوم هم (شاه و ماه) است نه شاهو و ماهو، و  $o$  آخر کلمات جزو اصلی نیست. چنین بنظر می آید که املائی این دو کلمه در همان وقت هم دو صورت داشت. شاه=شاه، و ما=ماه چنانچه کلمه شاه را در ادبیات دری گاهی بشکل (شا) هم می بینیم.

در نسخه اول و سوم  $o$   $pa$  و  $o$   $MA$  نوشتند، اما در نسخه دوم چون خواستند شاه و ماه به زیادت اوپسیلیون  $\gamma$  بنویسند آنرا با  $A$  متصل کردند. و بعد ازان علامت فاصل  $o$  را آورده اند. و این دلیل میرساند که  $o$  بعد از شا و ما جزو اصلی این کلمات نبود. و وقتیکه خواستند صوت (ه  $\gamma$ ) را در آخر کلمات اظهار دارند  $o$  فاصل را به آخر کلمات بردند و  $o$   $pa$  و  $o$   $MA$  نوشتند.

آثار این علامت فاصله در ازمنه بعد از اسلام نیز در برخی نسخ خطی و در قرآن شریف در فواصل آیات شریفه بهمین شکل  $o$  دیده میشود. ولی چون در خط قدیم عربی این نقطه گذاری و اعجام نبود، ابوالاسود دوئلی متوفی ۹۶هـ بواسطه نقطه گذاری برای کلمات عربی حرکاتی را تعیین نمود. و احتمال قوی است که این رسم را از کلدانیان گرفته باشد.<sup>۱</sup> بقول

---

۱. تاریخ تمدن اسلام ۳، ۸۰.

ابن خلکان حجاج والی عراق حروف متشابه عربی را بواسطه نقطه گذاری از همدیگر امتیاز داد.<sup>۱</sup> ازین روایات روشن می آید که عربان به اعجام و نقطه گذاری و تعیین فواصل ضرورتی نداشتند ولی هنگامیکه زبان عربی در ملل غیر عرب انتشار یافت برای رفع ضرورت عجمیان رسوم نقطه گذاری و اعجام و ترتیب قواعد را از ملل دیگر گرفته و در زبان عربی تطبیق کردند. چنانچه خلیل بن احمد متوفی ۱۷۰ هـ هم در کتاب العین ترتیب حروف تهجی را مطابق زبان سنسکریت قرار داد.<sup>۲</sup>

در تفکیک آیات قرآنی نیز حسب ضرورت در عصر عبدالملک بن مروان اموی در اول و آخر آیات اولاً یک یک نقطه را نوشتند. که بعد ازان بسه نقطه تبدیل یافت<sup>۳</sup> و چنین بنظر می آید که این سه نقطه را از رسم الخط پهلوی اقتباس کرده باشند زیرا در نسخ خطی پهلوی نیز سه نقطه برای تفکیک جملات استعمال میشد و در قدیم ترین نسخه پهلوی یسنا که در موزه کوپنهاگ محفوظ و در سنه (۷۲۶ هـ ۱۳۲۵ م) بقلم هیربد مهربان کیخسرو نوشته شده نیز همین سه نقطه را در فواصل جملات بکار برده است.

اما برای تعیین رؤس و خواتم آیات قرآنی یکی از علمای افغانستان محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی متوفی ۵۴۰ یا ۵۶۰ هـ کتاب الوقف و الابتدا را نوشت. و انواع وقوف قرآنی را در پنج نوع (لازم، مطلق، جایز، مجوز بوجه، مرخص) مقرر داشت<sup>۴</sup> و طوریکه برخی از اهل خبرت عقیده دارند: همین سیستم سجاوندی بعد از وراج یافت، و در نسخه های

---

۱. وفيات الاعیان ۱، ۱۳۵.

۲. تاریخ تمدن اسلام ۳، ۱۱۵.

۳. الاتقان سیوطی ۲، ۱۷۱ طبع مصر ۱۹۵۱.

۴. الاتقان ۱، ۸۴، کتابی بنام رموز القران هم باو منسوبست (کشف الظنون ۴، ۲۸۴) و رموز همین علامات باشد.

شرقی قرآن عظیم (بدون نسخ مغرب) پیروی گردید و همین علامات وقف که اکنون در نسخ قرآنی دیده میشوند مطابق سیستم سجاوندی است.<sup>۱</sup> کتاب وقف و ابتدای سجاوندی تمام آیات کلام الهی را از هم جدا ساخته<sup>۲</sup> و چنین بنظر می آید که همین عالم افغانی از روایات قدیم این سر زمین در استعمال فواصل O در تفکیک آیات قرآنی کار گرفته باشد که بقول نویسنده دایرة المعارف اسلامی بعد از تعقیب شده است.

یک دلیل این مطلب اینست که علامت O دایرة کوچک در نسخ خراسانی و بقول نویسنده دائرة المعارف اسلامی در نسخ شرقی قرآن عظیم دیده میشود. ولی در نسخ مغرب یعنی سر زمین شمال افریقا مروج نیست. و این برهان میرساند که این علامت مقرر کرده مردم مشرق دنیای اسلام یعنی خراسان و حوالی آنست. چنانچه در نسخه خطی ترجمه فارسی تفسیر طبری که در ۷ جلد در کتابخانه سلطنتی تهران موجود است و در سال ۶۰۶ هـ بخط اسعد بن محمد یزدی نوشته شده و در سنه ۶۰۸ هـ احمد بن نصر آنرا تذهیب نموده است<sup>۳</sup> علامات فواصل آیات بهمین شکل O مذهب دیده میشوند.<sup>۴</sup>

از روی این مطالعات تاریخی میتوان گفت: که علامت فاصل O را از روی روایات قدیم عصر کوشانی که در افغانستان موجود بودند در عصر اسلامی گرفته باشند، و شاید غیر از سجاوندی، دانشمندان دیگر نیز همین علامت را می شناختند.

---

۱. دایرة المعارف اسلامی ۴، ۵۴.

۲. طبع لاهور ۱۳۱۲ ق.

۳. طبع حبیب یغمائی تهران ۱۳۳۹ ش.

۴. در نسخه قرآن عظیم محرره ۴۴۶ هـ که پیش از سجاوندی است این علامات در فواصل آیات دیده نمی شوند. (رهنمای صنایع اسلامی از دکتور دیماند عکس نمبر ۴۰)

## ۵- علامات خاص یا امضا

درین کتیبه در سطر اخیر نمبر ۲۵ بعد از کلمات ۱۵۴ و ۱۵۵ دو علامت خاص نقر شده که آنرا در عین عکس کتیبه ملاحظه میفرمائید. درین باره به شرح کلمات تحت نمبرهای مذکور رجوع شود.

## ۶- حالت گرامری در زبان کوشانی

در ضمن تحلیل کلمات کتیبه در موارد متعدده اشارت رفته که برخی از کلمات مختوم به حروف صایته و علت درین زبان تغییر شکل را داده اند و ازینرو زبان کوشانی با پښتو و سنسکریت شبیه است، که در فارسی این خصوصیت گرامری کمتر دیده میشود. در پښتو حروف عامل مانند له، ته، پر و غیره موجود اند که اواخر برخی از کلمات و حتی حروف علت را در اواسط کلمات هم تغییر دهند. مثلاً کور (خانه) در حالت ادخال (له) له کوره (از خانه) میشود. و کهول (دودمان) به ادخال (ته) به کهاله ته تبدیل میگردد. در پشاور میگویند سینی ته ولاپر که کلمه سینما معمول (ته) واقع گشت، و الف آخر به (ی) تبدیل شد.

گاهی بدون ادخال عامل خاص، یک کلمه در حالت گرامری تبدیل حرکات میدهد مثلاً، سپری راغی (به فتحه پ) سپری وویل (به کسره پ)، آ سپریه (در حالت منادی) و این همان کیفیت است که در گرامر انگلیسی case نامیده میشود.

درین کتیبه نام کانیشکا در نمبر ۴ کانیشکو در نمبر ۱۱ کانیشکی است و بر مسکوکات وی هم (کانیشکی + شا) و (کانیشکی کوشان شا + نان + شا) است. و بر یک سکه پسرش اویشکا هم (اویشکی کوشون + شا + نان + شا) نوشته است. و ازین بر می آید که کلمه مختوم به فتحه کانیشکا دو حالت داشته: کانیشکو و کانیشکی.

هکذا در همین کتیبه در نمبر ۴۷ نام نوکوزوک رئیس هیئت ترمیم معبد آمده که در حالت فاعلی و فاعل فعل ۷۵ آگادوان است، ولی همین نام در نمبر ۱۴۳ در حالت موصوفی آمده و نوکونزیک است. یعنی واو

ماقبل آخر آن به (ی) تبدیل شده است. و بر همین اساس گفته می‌توانیم که نام ۱۴۰ کوز کاشکی هم در اصل کوز کاشکا بوده و در حالیکه مضاف الیه کلمه پوهر واقع شد الف آن به (ی) تبدیل گردید.

اما این تغییر حال شاید تنها بر کلمات مختوم به حروف خاص جاری بوده، زیرا ما در همین کتیبه مثلاً کلمه آب، مالیز، ساد، را مکرر و در حالت مختلف بیک شکل می‌بینیم. و ازین پدیدار است که قوانین ابدال احوال دستوری بر تمام کلمات جاری نبوده و موارد خاصی را داشته است. در باره صوت الف اخیر این اسمای کوشانی باید گفت که این نامها را کنون ما کانیشکا، اویشکا، کوز گاشکا می‌نویسیم و گمان می‌رود که اینگونه اسما از مقوله اسمای مختوم به (ک) پنبنتو بوده از قبیل خیرک، ختک، هوتک، شیتک، بارک، اثک، زمک، ببرک وغیره. که این (ک) اتصاف و تفخیم در فارسی و پنبنتو ساکن شده ولی در زمان قدیم متحرک به فتحه بوده است. زیرا در منابع هندی این اسماء یک حرکه خفیفه را در آخر داشته که انرا به A افاده کرده اند. مثلاً در تاریخ کشمیر تالیف کلپنه (۱۱۴۸م) نامهای این شاهان کوشانی کنشکه و هوشکه و جوشکه آمده. که در کشمیر کنشکه پوره، هوشکه پوره، جوشکه پوره سه جای بنام آنها معروف بود<sup>۱</sup> و علاوه برین نامهای مختوم به (که) از قبیل Janaka, Ashoka, Jalauka, Cothika, Rajanka وغیره در همین تاریخ دیده میشوند.<sup>۲</sup>

اینچنین اسماء تا کنون هم در قوانین دستوری پنبنتو متغیرند. مثلاً:  
کنشکه وایی (فاعلی حال)  
کنشکی وویل (فاعلی ماضی)  
دکنشکو شاهی (اضافی جمع)

۱. راجه ترنگینی ترجمه اورل ستاین طبع لندن ۱۹۰۰ ص ۳۰ ج ۱، ترنگینی اول اشلوک ۱۶۸.

۲. همین کتاب ترنگینی اول و ۴ و ۴۸۹.



در چنین حال گویا زبان کوشانی شباهت تام گرامری با پښتو داشته است که در فارسی کنونی بنظر نمی آید.

## ۷- اضافه و توصیف

الف: اضافه تملیکی در زبان کوشانی بعلامت خاص M که از ماقبل و مابعد خود بعلامت فاصله O جدا می شد ادا شده، مثلاً کلمه ۲ مالیز به کلمه بعدی ۳ کنشکه مضاف شده و (مالیز+ م + کنشکو) ترتیب اضافی آنست که مطابق سیاق اضافی فارسی کنونی است یعنی اول مضاف و بعد ازان علامت اضافه و پس از همه مضاف الیه آمده است. و معلوم است که کنشکه در حال مضاف الیه بودن به کنشکو تبدیل شده است.

همچنین کلمات ۱۱۵، ۱۱۶ را هم بهمین قاعده ترکیب اضافی تملیکی باید شمرد (اسکو + م + ساد) ولی چون ریشه کلمه اسکو معلوم نیست بنابراین بیقین نمیتوان گفت که (م) جزو کلمه اول است یا علامت اضافه.

ب: یک نوع اضافه دیگر هم درین کتیبه دیده میشود و مکرراً بعلامت (I) افاده شده. که همین کسره اضافه موجوده دستور زبان فارسی باشد و این (I) اضافی را در رسم الخط بصورتی امتیاز داده اند، که بعد از مضاف یک علامت فاصله O را گذاشته و بعد ازان در رأس مضاف الیه (I) را آورده اند. مثلاً لروهومنین + ی + ایر (مالک مقدس آتش) و همین ترکیب اضافی را در زبان دری در کلمات مختوم به ه چنین می نوشتند (پرستنده ی آتش) که عین مطابق املائی کوشانی بود.

اما همین (I) اضافی در مورد اضافه بنوت هم استعمال شده که بین کلمات ۵۷، ۵۸ موجود است (بوسر + ی + شیزوگرگ) که بوسر بن شیزوگرگ را افاده کند.

ج: گاهی از دو کلمه ترکیب اضافی را بدون کدام علامت خاص عیناً مثل فارسی امروزه تشکیل داده اند.

مثلاً: کوز گاشکی پوهر = کوز گاشکی پور. بورزومهر پوهر = برزمهر پور. که ترکیب کنونی برزمهر زاده و خودی فرومان (۱۴۵، ۱۴۶) یعنی (فرمان خدا) نیز از همین مقوله اند و آنرا اضافه مقلوب توان گفت. د: تراکیب توصیفی: در زبان کوشانی عموماً بر سیاق پینتو اند که اول صفت و بعد ازان موصوف است. مثلاً مشت خرگومن (۱۳۴، ۱۳۵) خرمن بزرگ.

ایومن نوبخت (۱۴۸، ۱۴۹) نوبخت ایمن.  
اما در جایکه صفت بطور لقب باشد بعد از موصوف است مانند:  
کنیشکو اند (۴ و ۵) کنیشکای بهره ور یا کنیشکی نامور (۱۱).

#### ۸- ک و گ اتصاف و تفخیم

شرح این دو حرف در نمبر ۱۱ تفصیل کلمات و در مبحث ۶ همین نتایج و ملاحظات داده شده. در زبان کوشانی اسمای مختوم به کاف فراوان بودند که به نظایر آن در پینتو در نمبر ۶ اشارت شد. ولی این ک در آخر اوصاف زبان کوشانی باملای ㄱ نوشته شده و چنین بنظر می آید که صدای آن شاید میان ک و گ بود. و طوریکه در کلمه نمبر ۱۱ شرح داده ام در پهلوی هم گاهی گ تلفظ میشد. و از معربات این گونه کلمات پیداست، که عربان این صوت را در آخر کلمات گ شنیده و چون از ادای آن عاجز بودند آنرا به (ج) مبدل کرده اند. مثلاً کلمه کارنامگ را به کار نامج و بر نامگ را برنامج ساخته اند.

درین کتبه گاف اتصاف و تفخیم در آخر برخی کلمات موجود است مانند ابیگ (۲۴) خودیوگ (۴۹) ایوگ (۶۹) البرگ (۱۱۹) هروهگ (۱۳۵) و گمان می رود که این صوت بعد از ا به X (خ) تبدیل میشد. مانند کلمه لویک عهد اسلامی که درین کتبه در نمبر ۵۶ ㄸOIX آمده است.

## ۹- ابتدا به ساکن

در زبان فارسی کنونی ابتداء بساکن نداریم ولی در پښتو مانند دیگر السنه آریائی ابتداء بساکن جایز است، مانند ستوری، لمر، ولاړ وغیره. پښتو درین باره با زبان کوشانی یکسان است زیرا درین کتیبه کلماتی موجود اند که حرف اول آن ساکن است. مانند ستاد نمبر ۲۵ و ۳۱ (فعل ماضی) که در حالت مضارع C ساکن آن به AC تبدیل شده است (۴۰) و در کلمه فرومان ۱۴۲ نیز (ف) ساکن است.

## ۱۰- تبدیل حروف کوشانی در فارسی و پښتو

در زبان کوشانی اداتی بودند که در آخر آنها  $\Delta$  بود. ولی اگر پیش ازین صوت حروف علت (I-O-A) بوده. چنین کلمات در حین انتقال بفارسی و پښتو مخفف گردیده و  $\Delta$  آخر آن به صدای (ه) خفی تبدیل و یا حذف شده است.

OT یا O $\Delta$  تبدیل و تخفیف شده به (و) فارسی و او پښتو

PI $\Delta$  تبدیل و تخفیف شده به (به) فارسی و په پښتو

KI $\Delta$  تبدیل و تخفیف شده به (که) فارسی و چی پښتو

CA $\Delta$  تبدیل و تخفیف شده به (که) فارسی و په پښتو

TA $\Delta$  تبدیل و تخفیف شده به (تا) فارسی و تا پښتو

KA $\Delta$  تبدیل و تخفیف شده به (کی) فارسی و کله پښتو

اما این قاعده در افعال معتبر نیست زیرا فعل ستاد اکنون هم استاد است و دال اخیر آن به A حذف و یا تخفیف نشده است.

برخی از کلمات کوشانی در فارسی کنونی به تبدیل برخی حرکات موجود اند مثلاً:

آخست به سکون دوم و سوم و چهارم = خشت فارسی = خنبته پښتو

کرد به کستره کاف = کرد فارسی به فتحه کاف

پورووت = پروده فارسی، پروراوه پښتو

پوهر = پور فارسی = بور پښتو

نوبخت به کسره با = نوبخت فارسی به فتحه با  
 فرومان به سکون اول = فرمان فارسی به فتحه اول  
 خرگومن به کسره خا = خرمن فارسی به فتحه خا  
 تبدیل لام کوشانی به (د) فارسی  
 مالیز (حصار) = مادژ فارسی  
 نوشال (محل نو) = نوشاد فارسی  
 بنال = شاد فارسی = بناد پښتو  
 تبدیل ل کوشانی به (ر) فارسی و پښتو:  
 الو = اروا فارسی و پښتو (روان)  
 زیادت (هـ) در آخر کلمات مختوم به الف کوشانی:  
 شا = شاه فارسی  
 ما = ماه فارسی. در یک نسخه (شاه - ماه) هم آمده.

### ۱۱- تذکیر و تاءنیث

تا جائیکه در کلمات این کتبه دقت شد علایم تذکیر و تاءنیث دران  
 نمایان نیست. و غالباً در زبان کوشانی هم مانند فارسی فرق تذکیر و  
 تاءنیث کلمات نبود. که درین باره زبان کوشانی با پښتو تفاوتی دارد و باید  
 پښتو از زبان کوشانی انشعاب نیافته باشد. زیرا اگر از زبان کوشانی  
 میزاید باید این ممیزه را نمیداشت. ولی فارسی کنونی چون دختر مستقیم  
 این زبان است خاصیت عدم رعایت تذکیر و تاءنیث کلمات را حفظ کرده  
 است.

### ۱۲- نتایج تاریخی

الف: بانی اصلی بگ لنگ (بغلان) بگ شا کنشکی نامور ”بهره ور“  
 بود، با بگ شاه ”شاه بزرگ یا خدا شاه“ دو لقب انند ”بهره ور“ ناموبرگ  
 (نامور) آمده اند که نویسندگان کتبه او را شاه عظیم و بانی بگ لنگ  
 نامیده اند.

ب: حصار و ارگ بگ لنگ را مالیز = مهادرژ (حصار عظیم) گفته اند که کانیشکا آنرا بعجلت و زودی ساخته بود. همین بنا را بنام مندر (معبد) نیز یاد کرده اند.

ج: نام خصوصی این معبد (نوشالی = نوشاد) بود که شرح آن در ۳۵ می آید.

د: بعد از درگذشت کانیشکا، آب این معبد کم شد و بنا بران پرستندگان آتش آنرا پدرود گفتند.

ه: در بهار سال ۳۱ کانیشکا (حدود ۱۶۰ م) در هنگامیکه شاه بغپور لویک بوسر بن شیزوگرگ اروا بناد (مرحوم) در تحت شاهنشاهی کوشانی درین سر زمین حکم میراند یکی از رجال این عهد نوکونزوک که به فرمان خدای و ایومن نوبخت (شاه و وزیر اعظم او) منصب کنارنگی (خاندان ماریک) و رئیس گانسیگیم (؟) را داشت. و از طرف لویک بوسر مذکور فریستار آب (مامور آبرسانی) بود به بگ لنگ آمد و بغرض عمران مجدد این نوشاد و مندر چاهی کند، و آنرا به خشت پخته پی ریزی کرد، و یک صحن وسیع را نیز به آن الحاق نمود تا بعد از پیدایش آب، معبد نوشاد باز مسکون گردید و پرستندگان آتش در آنجا فراهم آمدند.

و: قراریکه هیئت حفریات سرخ کوتل تصریح کرده اند: این نوشاد با عمارت باشکوه آن در ازمنه بعدی در اثر آتش سوزی بسیار مداهش منهدم گردیده است. چنانچه در طی عملیات حفاری شبستان مرکزی و دهلیز و حتی برنده های عمارت، طبقات ضخیم خاک خاکستر اندود را یافته اند و گویند که شواهد آتش سوزی در هر دو آتشکده اصلی و فرعی نوشاد مشهود است که باید این واقعه بطور قصدی و عمدی در عصر فتوحات شاپور اول ساسانی در حوالی ۲۴۰ م روی داده باشد.<sup>۱</sup>

۱. رساله سرخ کوتل بقلم شلوم برژه ص ۵، ۱۴.

ز: چاهی که این کتیبه از کندن آن خبر میدهد در حفریات کشف گردیده و تا کنون هم بهمان عظمت خود موجود است و نیز بقایای آثار جوئی که درین کتیبه مذکور است از زیر حفریات بر آمده است.

ح: در کار ترمیم نوشاد بگ لنگ و مهادر با نوکونزوک مذکور چند نفر دیگر هم شریک کار بوده اند که مستشرقان ایشان را کومیتة ترمیم نامیده اند و در آخر کتیبه نامهای ایشان حتی با علایم امضای دو نفر دیده میشود:

اول: بورزومهر (بوزر جمهر)

دوم: کوزگاشکی پور

سوم: میره من

چهارم: امیره من بورزو مهر پور (امیره من فرزند بورزو مهر اول الذکر)

ط: درین کتیبه برخی از نامهای مناصب سلطنطی و ارکان حکومتی

آنوقت با دودمانهای آنها مذکورند بدین تفصیل:

۱. بگ (شاه عظیم).

۲. خودی (خدا = شاه = خدیو).

۳. بگ پوهر (بغپور = فغفور = خدا زاده).

۴. لویخ (لویک) نام خانوادگی.

۵. کرل رنگ (کنارنگ) نام یک منصب عسکری خانوادگی.

۶. ماریک (نام خانوادگی).

۷. استل گانسیگیم = ستر گانسیگیم؟ رئیس گانسیگیم؟

۸. فریستار آب (کار دار آب رسانی = میرآب).

۹. ایومن = ایمن (غالبا وزیر اعظم بعد از خدای شاه).

برای تفصیل این کلمات به شرح هر کلمه در قسمت تحلیل کلمات

کتیبه رجوع شود.

ی: از مطالعه این کتیبه زبان کوشانی نتیجه میگیریم که مادر زبان

فارسی کنونی در افغانستان از اوایل عهد میلادی موجود بود و زبان

فارسی از پهلوی نژادیده بلکه در محیط افغانستان بمرور دهور از شکل

قدیم کوشانی بقیافت کنونی تحول نموده است و ضمناً باید گفت: که زبان پنبتو هم شاید دران ازمنه عیناً مانند عصر کنونی در کوهسارهای افغانستان گفته میشود. زیرا تأثیر و تأثر پنبتو و کوشانی در تحلیل کلمات ظاهر است.

### ۱۳ - سه نسخه این کتیبه

از عجایب روزگار است که در حفریات سرخ کوتل بغلان در جائیکه این معبد نوشاد و آتشکده عصر کوشانی آبادان بود از زیر خاکهای آن یک سنگ بسیار کلان و چندین پارچه سنگهای مختلف را بیرون آورده اند و در نتیجه چون پارچه های سنگی منقوره را پهلوی یکدیگر قرار دادند علاوه بر متن کتیبه سنگی کلان، دو متن دیگر همین کتیبه با همان رسم الخط و حروف و علائم و ممیزات خطی بدست آمدند. بدین تفصیل:

۱. کتیبه سنگی کلان را من نسخه اول نامیده ام که در باره طول و عرض و دیگر ممیزات آن در مقدمه این رساله شرحی را نوشته ام، و چنین بنظر می آید: که متن اصلی کتیبه همین بود، و دو نسخه دیگر را در همان عصر و یا بعد از آن ترتیب کرده اند. زیرا ترتیب و خط و سیمای آن پخته و متین و اصیل است.

۲. نسخه دوم عبارت از ۲۱ پارچه سنگ به عرضها و طول های مختلف است که برخی ازین پارچه ها شکست های جزوی و صدمه کمی دیده اند. ولی باز هم بمدد متن اول آنرا توان خواند و ۲۷ سطر دارد با همان دو علامت امضا که در نسخه اول موجود است. خط این نسخه با نسخه اول مشابه تر و در تناسب و زیبایی نیز بعد از نسخه اول بدرجه دوم است. عرض این پارچه های سنگی از ۲۷۰ تا ۲۹۴ میلی متر و طولترین پارچه ها زیاده از ۴۰۵ ملی متر نیست.

۳. نسخه سوم عبارت از ۳۲ قطعه سنگ به عرض و طولهای مختلف است که نسبت به نسخه دوم شکسته گی های زیادی دارد. خط آن هم بی تناسب و بد است. در اوائل حروف را بسیار کلان نوشته اند که در اواسط

بسیار کوچک شده و در اواخر آن متوسط اند. و علایم امضائی که نسخه اول و دوم دارند درین نسخه نیست. و چنین بنظر می آید که از نسخه های اول و دوم ناقص تر است.

عرض این پارچه ها در حدود ۲۹۵ میلیمتر و طول درازترین آنها بیش از ۴۹۰ میلیمتر نیست و ۲۷ سطر نوشته دارد.

این سه نسخه از یک کتیبه در یک جای در همان بقایای خرابهای معبد بغلان بدست آمده اند. اما این نکته ها که چرا از یک متن سه نسخه را ترتیب کردند؟ و چرا در املائی برخی از کلمات تفاوت های جزوی موجود است؟ و چرا در پختگی خط و تناسب کوچکی و خوردی حروف با هم تفاوت دارند؟ علی العجاله بر ما اشکارا نیستند. شاید نسخه اول را در همان نیشان ماه سال ۳۱ در تحت نظر هیئت ترمیم با توجه و اعتنای خاصی بوسیله کاتب خوشخطی ترتیب و نقر کرده باشند. و دو نسخه دیگر بوسیله کاتبان دیگری که آنقدر خوشخط نبودند نوشته و کنده باشند که در نقل کلمات و حروف هم آنقدر اعتنایی نداشتند.

مثلاً کتیبه مزار احمد شاه بابا را در همان اوقات بنای مقبره باخط بسیار پخته و زیبای جلی نستعلیق نوشته بودند. ولی درین اواخر چون این بنای تاریخی را ترمیم میکردند کتیبه را از سر نورنگ داده اند که همان زیبایی و تناسب و متانت فن نستعلیق نویسی آن باقی نمانده است، حالا اگر فوتوی خط قبل از ترمیم با حالت کنونی مقایسه شود فرق بارزی دران پدیدار است.

بهر صورت: مطالعه هر سه نسخه کتیبه این نکته را بخاطر خواننده میرساند:

که نویسنده آن یک نفر نیست زیرا اگر هر سه متن را در یک زمان و بوسیله یک کاتب و یک سنگ کن تحریر و نقر میکردند، اینقدر تفاوت خط و املا و ترتیب ظاهری دران پدیدار نمی آمد.

چون دانشمند استاد بنوینست هر سه نسخه را با هم مقابله کرده عین همان صفحات را درینجا گراور میکنیم که خوانندگان محترم از روی آن



تفاوت نسخهها را یافته می‌توانند. و من هم در تشریح کلمات باین اختلافات متون ثلاثه اشاره کرده‌ام. این نکته را هم باید تصریح کرد: که پارچه‌های سنگی دو نسخهٔ دوم و سوم کتیبه، از بین چاهی که درین کتیبه از کندن آن خیر میدهند، بصورتی پیدا شده، که همهٔ آن ۵۳ پارچه را در بین سنگ کاری چاه بطور غیر مرتب مانند مواد تعمیری بکار برده‌اند.

برای این کار دو حدس میتوان زد:

اول: شاید در ازمنهٔ بعد هنگامیکه باز معبد و چاه را ترمیم میکردند، همین سنگها را که از جایهای خود کنده شده و جزو سنگهای معمولی بودند، همه آنها ضمن سنگها و مواد تعمیری دیگر در سنگ کاری داخل چاه بکار برده باشند.

دوم: ممکن است در همان وهلهٔ نخستین که نوکونزوک معبد را ترمیم و کتیبهٔ سنگی کلان ۲۵ سطری را نصب میکرد برای بار اول و امتحانی دو نسخهٔ کتیبه را ترتیب کرده باشند، و پسانتر چون این پارچه‌های سنگی را بخط بدی باملای مغلوطی نوشته بودند، آنها پسند ننموده و بفکر یک کتیبهٔ سنگی کلان بر یک پارچه سنگ کلان بخط خوبی باملای صحیح افتاده باشند، که عبارت از متن بزرگی است، که من درین رساله آنها نسخهٔ اول خوانده‌ام.

چون این نسخه ۲۵ سطری را بر یک سنگ کلان باعتنای مزید و صحت و خط خوب ترتیب کرده و نوشتند، همان پارچه‌های مکتوبه سنگ (نمبر ۲ و ۳) بیکار مانده باشد، و آنها در ترمیم و سنگ کاری چاه بعبارت خود کتیبه در (اخشت ریگ) در بین چاه بکار برده باشد، و بدینصورت اکنون بعد از ۱۸۰۰ سال اینگ هر سه نسخه بدست ما افتاده‌اند.

## تحلیل کلمات کتیه

EIA (اید)

اید در فرس قدیم و اوستا IΔA بمعنی اینجا و نیز در فرس قدیم aita بمعنی (این = this) موجود بود.<sup>۱</sup> در لهجه هروی زبان دری عین همین کلمه (اید = اید) در بسا موارد طبقات الصوفیه بمعنی (است) آمده. مثلاً:  
او پیشین کسی اید = او پیشین کسی است (ص ۶، ۱۱، ۱۵)  
خانه حق اید = خانه حق است (ص ۲۸۳)  
شیخ شام اید = شیخ شام است (ص ۱۵۴)<sup>۲</sup>  
در پهلوی ایتن مصدری بود بمعنی (استن = هستن) که (ایت) صیغه غایب مفرد آن بمعنی (است = هست) در کار نامه اردشیر بابکان (ص ۶۴) آمده است.

جی کنت استاد السنه هند و اروپائی دانشگاه پنسلوانیا در گرامر فرس قدیم گوید: که یک پسوند غایب مفرد در قبل هند و اروپائی eti و در اوستا iti و در سنسکریت ati و در فرس قدیم atiy موجود بود.<sup>۳</sup> پس اید زبان کوشانی بمعنی (است = هست) یا (اینجاست) و (اینست) را همان (اید) لهجه هروی گفته می توانیم که در پینتو قندهار هم (ای دی) اینست معنی میدهد.

ناگفته نماند که درین کتیه چندین کلمه دیگر نظیر این (اید) موجود اند مانند سید ۸ و کید ۵۰، ۶۰، و اسید ۲۵ و پید ۶۸، ۹۰ که دال اخیر آن بعد از (آی) در حین تحول و ابدال بعدی خاموش مانده و بیک (ه یا ی) غیر ملفوظ تبدیل گشته است. که همان (سید) را اکنون بشکل (چه = چی) واصله بیانی فارسی و پینتو و (کید) را در (که = کی) واصله بیانی

۱. اولد پرشن تالیف کنت طبع اتازونی ص ۱۶۴، ۱۷۴.

۲. برای ملاحظه صدها مثال دیگر این کلمه رک: طبقات الصوفیه ۵۷۹ ببعد.

۳. الولد پرشن ص ۷۵، ۲۰۰.

فارسی و (اسید) را در (اسی = هسی = چنن) تشبیهی پنبنتو داریم. پس بر همین اساس  $E\Delta$  کوشانی هم باید به خاموشی صدای دال اخیر (ای) شده باشد، که در پنبنتو هی = ای هر دو اشاره قریب است. ای خوا = هی خوا (اینطرف) و در فارسی هم (ای طرف) گوئیم. که مخفف این طرف تصور شده است.

در زبان دری (ای) مخفف دیده میشود. مثلاً در کلمه ایدر (ای + در = اینجا) ایدون (ای + دون = اینچنین)، ایرا (ای + را این را) ازیرا (از + ای + را = زیرا).

(ای) در پهلوی هم از ادات تخصیصی است و (ارای) در مقابل (چه رای) بمعنی برای این می آمد، اشتباه نشود که (این را) هر چند از حیث معنی با (ایرای) یکیست. لیکن در اصل از یکدیگر جدا هستند. و در دری ایرا، ایراک، ازیرا، ازیراک از همین ریشه اند، ناصر سخرو قبادیانی گوید:

نیکو ثمر شو ایراک      مردم بجز ثمر نیست  
هم او راست:

نیارم که یارم بود جاهل ایرا  
کرا جهل یار است یارست مارش<sup>۱</sup>  
۲- MANIZ (ما لیز):

این کلمه دو جزوست ما + لیز = مهادر. که درین کتیبه هفت بار با همین املا تکرار شده (رک ۱۶، ۲۳، ۴۴، ۷۹، ۹۵، ۱۱۲، ۱۲۶). هیننگ این کلمه را مادیز madiz خواند و گوید ترکیبی است از diza ایرانی قدیم، که معنی آن قلعه استوار و دژ است. وی بطور موقت معنی اکروپول (بالا حصار) یونانی را برای آن پیشنهاد میکند. بنظر من جزو نخستین کلمه (ما) مساویست با مها maha سنسکریت بمعنی عظیم و بزرگ، که در کلمات ماچین (چین بزرگ) و مها بهارت

---

۱. سبک شناسی ۱، ۴۰۶.

(بهارت بزرگ) و مها کهولا (مها کهول) = (از خاندان بزرگ) و مها راجه  
(سلطان بزرگ) دیده میشود. فرخی گفت:

ز چین و ماچین تا روم و روس تا سقلاب  
همه ولایت خانست و وزیر طاعت خان<sup>۱</sup>  
اسدی طوسی نام مهراج (مهراجه) را چنین آورده:  
شهی بود در هند مهراج نام  
بزرگی بهر جای گسترده کام<sup>۲</sup>

و این همان کلمه ایست که در پهلوی مه meh و در فرس قدیم mathiyah و در اوستا masao و در پنبنتو مشر بوده و معنی بزرگ و بزرگتر را داشته است.<sup>۳</sup> و از همین روست که بو ریحان بیرونی مهاچین را در عربی به (الصین العظمی) ترجمه کرده است.<sup>۴</sup> و همین (مها = ما) در اسمای بلاد افغانی هم موجود بود. مثلاً در سمت جنوب شهر قدیم قندهار جایی بنام (ماشور) موجود است: ما + شور = شهر بزرگ، و این نام قیاس است بر بغ + شور = شهر خدا. که در شمال هرات بود.<sup>۵</sup> اما جزو دوم کلمه (لیز) بزعم هیننگ diza فارسی قدیم است که در سنسکریت dehi (بارو،

---

۱. دیوان فرخی ۲۵۱.

۲. گرشاسپ نامه ۶۳.

۳. حواشی برهان ۲۰۵۸.

۴. کتاب الهند، ص ۱۶۶.

۵. حدود العالم ۵۸.

حصار) و در اوستا uzdaeza (روی یکدیگر انباشتن) و در پهلوی diz بود.<sup>۱</sup>

باید گفت: که ابدال لام زبان کوشانی به (د) زبان دری نظائری درین کتیبه دارد که در کلمات نمبر ۳۵، ۱۱۹، ۶۴ دیده میشود. پس لیز کوشانی به دز = دژ بمعنی (حصار قلعه) تبدیل شده. منوچهری گفت:

نگاهداشتن دوست راز کید زمان

هزار قلعه سنگین و صد هزار دزی<sup>۲</sup>

اکنون هر دو جزو کلمه را با هم بگذارید (مها + دز) که دژ بزرگ = حصار عظیم معنی میدهد و چنین بنظر می آید که معبد سرخ کوتل حصار و دژ بزرگی داشته است.<sup>۳</sup>

M. ۳ (م)

یک میم رابط اضافی و تملیکی چندین بار درین کتیبه تکرار شده (رک: ۱۵، ۱۳۱) که در کتیبه دیگر سرخ کوتل نوشته پلامد هم موجود است. در پینتو اکنون می مفرد و مو جمع برای همین اضافه تملیکی یا ضمیر تملیکی بعد از مضاف می آید، و در فارسی نیز به مضاف ملحق شود چون کتاب می = کتابم.

---

۱. حواشی برهان ۸۵۰. این دز = لیز در اسمای بلاد افغانی مانند گردیز و شالیز (غزنی) دیده میشود، و کلمه فردوس در اوستا دو بار بشکل pairi-dacza آمده (وندیداد، فرگرد ۳، بند ۱۸، فرگرده بند ۴۹) و از همین ریشه در یونانی paradeisos و در اکادی pardisu و در عبری parden بوده که از راه آرامی و سریانی در عربی فردوس شد و معنی آن باغ و بوستان است و در فرانسوی paradis و در انگلیسی paradise و در فارسی فالیز از همین ریشه اند (حواشی برهان ۱۴۵۵).

۲. دیوان منوچهری ۱۳۹.

۳. درینجا ارتباط کلمه دیس (وطن و مسکن) هم قابل تذکر است، که ابدال (س) به (ز) است و در کلمه (دیه) همان سین به (ه) تبدیل شده مانند ده = دس. چون دیهات قدیم حصارها و برج و باره داشتند، بنا بران دز = دیس = دیه با هم ربطی خواهند داشت، در کلمه گردیز = گردیس = گردز = حصار کوهی این ریشه بنظر می آید، و در زین الخبار گردیزی املای گردیس هم منقولست.

اما در زبان کوشانی همین (م) اضافی برای غایب بین مضاف و مضاف الیه آمده (مادز م کُنیشکو) یعنی: مادز (ملک) کُنیشکا = حصار کُنیشکا.

مخفی نماند که کُنیشکا درین کتیبه در نمبر ۴ کُنیشکو و در نمبر ۱۱ کُنیشکی آمده. و این تبدیل حرف آخر A مطابق به حالت گرامری کلمه case خواهد بود. زیرا این نام گاهی به (i) و گاهی به (o) مختوم است و بر مسکوکات او بشکل ذیل نقش است:

Sha-o-Nan-o-Sha-o-Kaneshki Koshan

شانن شا کُنیشکی کوشان (شهنشاه کُنیشکا کوشانی)

بر سکهٔ دیگر Sha-o-Kaneshki شا کُنیشکی<sup>۱</sup>

پس در صورتیکه صفت (شاه) قبل از نام وی آمده کلمهٔ موصوف کُنیشکی نوشته شده و بالعکس در نمبر ۴ چون موصوف قبل از صفت خود (آند) آمده کُنیشکو است. و این تبدیل شکل کلمه با حالت خاص گرامری تا کنون در پښتو موجود است که شباهتی با زبان کوشانی میرساند.

۴. KANEPKO (کُنیشکو)

شرح آن گذشت در نمبر ۳.

۵. ANINΔ آند

این کلمه را با علامت فاصله o یکجای OANINΔ خوانده اند مشتق از wan (غلبه، فتح) و موسیو شلوم برژه آنرا با الههٔ فتح و ظفر مقارن دانسته است.

اما این صفت اصلاً (انند) است که در نامهای بسا رجال بودائی و برهمنی در افغانستان و هند دخیل است. در سفر نامهٔ هیون تسنگ

---

۱. تاریخ افغانستان ۱، ۲۲۴، ۲۰۱.

نامهای رجال بودائی (آندا) مکرراً می آید.<sup>۱</sup> و فرخی شاهی را بنام نندا از معاصران سلطان محمود آورده و آل او را نندائیان میخواند.

درین کرانه فرود آمد و کرانه بکرد

دز مکر کردن نندای ریمن مکار (ص ۵۲)

و باز خطاب به سلطان محمود گوید:

خلاف تو کرده است نندائیان را

بی آرام و بی هال و بیخواب و بی خور<sup>۲</sup>

از شرح گردیزی روشن می آید: که در عصر سلطان محمود (۳۹۶ هـ) هنگامیکه سلطان غزنه بر ملتان می تاخت در راه (غالباً در ویهند کنار اباسین) پادشاهی بنام انند پال بن جیپال سلطنت داشت. و سلطان او را به کوههای کشمیر عقب رانده بود<sup>۳</sup> که این نام نیز همین ریشه دارد. از اسناد ادبی دری و پښتو ثابت است که کلمه انند در السنه افغانستان ریشه قدیمی داشت. و در ادب پښتو بمعنی عیش و حظ و تمتع و افتخار بود. مثلاً خوشحال خان گوید:

هوبسیارانو خخه ډیری اندپښنې دی

چی ملنگ د مصلی، هغه انند کا<sup>۴</sup>

عبدالقادر خان ختک گوید:

مور ته څه ناحق عالم وایی پندونه

پخپل عقل هر سړی کا انددونه<sup>۵</sup>

در فارسی (آن) حالت تمتع از حسن است که بذوق توان یافت بدلیل

این شعر حافظ:

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد

---

۱. ترجمه سفر نامه هیون ترسنگ ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۹۹، ۱۹۳.

۲. دیوان فرخی ص ۸۳.

۳. زین الخبار گردیزی ۵۳.

۴. دیوان خوشحال خان ص ۴.

۵. دیوان عبدالقادر خان ص ۹۸.

بنده طلعت آن باش که آنی دارد<sup>۱</sup>

پس اگر (آن) را با یک پسوند تملک و وصف (اند) پچسپانیم مانند  
خلند و گرزند پنبتو (انند) میشود. که معنی آن متمتع و بهره ور و یابنده  
حظوظ و مؤفق و کامیاب باشد. چون این کلمه مطابق قواعد زبان های  
افغانستان ساخته شده و هم ریشه قوی در ادب دارد چرا آنرا دورتر ببریم؟  
۶ و ۷. БАГ ЛАГГ (بگ لنگ = بغلان)

این نام درین کتیبه مکرر آمده هم مرکب از دو جزوست: اول بگ: بغه  
یا بگه که در این کتیبه مکرر آمده در تمام السنه باستانی آریائی بمعنی  
(خدای) بود. در فرس قدیم و اوستا Baga و در سنسکریت بهاگه بود.<sup>۲</sup> که  
در نامهای قدیم خیلی دخیل است و در روسی هم بغ (خدا) است. و در  
آغاز این نامها پدیدار است.

بغ پور (معرب آن فغفور یعنی پور خدا)، بغستان (بیسقون کنونی  
فارسی یعنی جای خدا) بغداد، بغشور، بغنی، بغلان (نامهای بلاد) بغان  
یشت (جزو از اوستا) بغار (دایزنگی) بغاوی (سر پل) بغک (سمنگان)  
بغیار (وادی کرم) بغاوردان (هرات) نامهای اماکن افغانستان اند.

اما در پنبتو این کلمه تا کنون بشکل (بگ) زبان کوشانی و کتیبه سرخ  
کوئل زنده و موجود است بمعنی بزرگ و توانا و جسیم. که همین شکل  
کلمه در اسمای اماکن بگرام، بگرامی (کابل) بگل (هرات) بگلا (غزنه)  
بگ لک (دایزنگی) بگه پای (تالقان) و بگی (ترنگ) نیز بنظر می آید.

شمس الدین کاکر شاعر قندهاری که در حدود ۱۲۵۰ هـ زندگی داشت  
در یک غزلی که تمام ابیات آن مختوم به (گ) ماقبل مفتوح است گوید:  
هسی شوم طالع زما دی باطن ووپر په ظاهر بگ<sup>۳</sup>

۱. حواشی برهان ۶۴.

۲. اولد پرشن ۱۹۹.

۳. دیوان شمس الدین طبع کابل ص ۶۶.



و بهمین معنی است که در ادب فارسی هم موجود بود. مولانای بلخی گفت:

از چه دم از شاه و از بگ میزنی  
در هوا چون پشه را رگ میزنی<sup>۱</sup>  
از نوشته محمود کاشغری (۴۶۶ هـ) پدید می آید که کلمه بگ در  
تراکیب تورکی شرقی آن عصر بمعنی (امیر) دخیل شده بود.<sup>۲</sup> ناصر خسرو  
گوید:

خاتون و بگ و تگین شده اکنون  
هر ناکس و بنده و پرستاری<sup>۳</sup>

چون اصل کلمه بگ را در السنه قدیم اوستا و سنسکریت و فرس قدیم  
می بینیم باید بگوئیم که این کلمه در اوقات مجاورت و مرابطات قبایل  
آریائی با قبایل تورکی در کنار آمو و تخارستان تا ختن بزبان ایشان هم  
سرایت کرده است.

اما در خود السنه آریائی فلات ایران و هند اولاً معنی خدا را داشته و  
بعد ازان مجازاً بمعنی بزرگ و عظیم بر شاهان و حکمرانانی که بخود  
انتساب خدائی میدادند نیز اطلاق شده. مانند خدای و خداوند که در  
اسمای کابل خدای و زابل خدای، و گوزگان خداه و سامان خداه و بخارا  
خداه در کتب ادب و جغرافیا بنظر میرسند.<sup>۴</sup>

اما کلمه بگ در اعلام پنبتو نیز موجود بود. مثلاً در حدود ۱۱۶۰ هـ  
وزیر اعظم دربار اعلیحضرت احمد شاه بابا که مشهور به سردار شاه  
ولیکان بامیزائی بود نام اصلی اش بگی خان است، که منسوب باشد  
بهمان بگ قدیم. در کلمه هندی بهگوان (خدا) هم این ریشه موجود است.

۱. مثنوی دفتر اول ص ۴۸.

۲. دیوان لغات الترك طبع استانبول ۱۳۳۳ ق، ج ۱ ص ۵۰.

۳. دیوان ناصیر خسرو بلخی ۴۶۹.

۴. ابن خردادبه ۳۹ و شهنامه فردوسی و زین الاخبار گردیزی ۱۳.

انگ: اما جز دوم کلمه (انگ) نیز کلمه باستانی بنظر می آید و در اواخر اسمای بلاد تا کنون هم موجود است مثلاً سالنگ (در قلب هندوکش)، بشلنگ (ناوه هلمند)، الیشنگ (لغمان) مستنگ (بلوچستان)، زرنگ (سیستان)، پوشنگ (غرب هرات)، گیرنگ (شهری در مرو)، ورننگ (رباطی در غور)، که جغرافیون عرب این جزو اخیر کلمه انگ را به انج تبدیل کرده و شکل معرب این بلاد را فوشنج و بشلنج و زرنج و جیرنج و مستنج نوشته اند.<sup>۱</sup>

بقول هئنگ کلمه ایرانی بگه، دانکه ریشه اسم بگ لنگ است. و بدلائیل ذیل جزو دوم (انگ) را میتوان بمعنی آتش گرفت.

۱. در معبد سرخ کوتل آثار آتشکده و آتش مقدس ظاهر شده است.

۲. بر مسکوکات برخی از شاهان درهای هندوکش و کوشانیان کوچک بر یکطرف سکه ها نقش آتشکده ضرب شده.

۳. این انگ بمعنی آتش در ویدا اگنی agni خدای آتش بود. که نامهای آذر فرشته نگهبان آتش و Athr اوستا و Atar فرس قدیم و Atur پهلوی و اور پبنتو در ازمنه بعد هند و ایرانی رواج یافتند.<sup>۲</sup> و در فصل ۱۷ بند هشن از یک آتش کده بزرگی بنام (آذر فروبغ) یعنی (آتش فره ایزدی) ذکر رفته. که موقع آنرا بر کوه روشن کابلستان گفته است.<sup>۳</sup> اگر چه بطور یقین نمیتوان گفت که این کوه کجا بود؟ ولی چون در شکل قدیم این نام همان انگ قدیم بصورت آذر و همان بغ (خدا) موجود است، پس میتوان گفت که این آتشگاه کوه روشن همین آتشکده مکشوفه سرخ کوتل بغلان باشد و کوه روشن اکنون در جرم بدخشان بهمین نام واقع است و شاید این نام در عصور قدیمه وسعتی داشته و اکنون مانند بسا از نامهای جغرافی جذر و اختصاصی یافته باشد. و هم احتمال دارد که در همان

۱. احسن التقاسیم ۳۰۶، ۳۱۲ و استخری ۲۳۹.

۲. اولد پرشن ص ۱۶۶، حواشی برهان ۲۲.

۳. یسنا ۱۳۲/۱.

اوقات نیز مانند امروز بغلان به کابلستان رسماً مربوط و جزو همین سر زمین تاریخی بود، زیرا آذر فرویغ عیناً ترجمه ایست از نام بگ لنگ که معنی هر دو آتشکده خدائی باشد.

اما اگر ما احتیاطاً آذر فرویغ را که به تصریح بند هشن بعد از خوارزم در کوه روشن کابلستان نهاده شده بود همین آتشکده بگ لنگ ندانیم همین قدر گفته میتوانیم که آتش فرهمند ایزدی در کوههای کابلستان موجود بود. و این سخن نیز وجود آتشکدهها را درین سر زمین به ثبوت میرساند و درین تسمیه همان انگ قدیم به (آذر) یعنی آتش تعبیر شده است.

۴. دیگر از دلایل ما که (انگ) را بمعنی آتش پنداریم برهان لغوی است بدین معنی: که کلمه کنونی دوزخ در اوستای متاخر بشکل دژ انگهو *duzhanghu* موجود بود که اجزای آن دژ = بد و زشت + انگهو = آتش، جمعاً به معنی آتش زشت است.<sup>۱</sup> که همین انگ زبان کوشانی باشد.

۵. این کلمه قدیم انگ در لهجه های کنونی افغانی ریشه دوانیده و در زبان پښتو در بسا کلمات اثر آن باقی است. انگار و انگاره آتش روشن و فروزان است. که جزو اول آن همان انگ تاریخی است. انگل در پښتو شور وحدت است که از صفات متلازم آتش شمرده میشود. انگازه نیز بمناسبت تیزی وحدت همین ماده را دارد. انگولا صدای تیز است و شاید کلمات انگلیسی *anger* خشم و *angry* خشمناک نیز بمناسبت تیزی وحدت و کلمه *angel* به تقریب روشنی و نور همین ریشه را داشته باشند.<sup>۲</sup>

۱. یشتها ۲، ۱۷۰، حواشی برهان ۸۹۶ بحواله بارتولومه ۷۵۶.

۲. لغت انگشت (بکسرگ) بمعنی خروش و انگار تا کنون در کوهستان کابل و بنجشیر مروج است. در لاتینی *ignite* آتش زدن و روشن کردن است که مشتقات زیادی در السنه اروپائی دارد.

در یک شعر پشتوی ملا فیض الله کاکر (شاعر معاصر احمد شاه بابا) حدود ۱۱۶۰ هـ که اصلش از ژوب دامنه‌های کوه سلیمان است همین کلمه عیناً آمده:

زِ رِگی بند کِرمه په منخ د پان و پِرانگ

سوخی زره لکه پپلوخی په بلانگ

این بلانگ کلمه مرکبی است از بل (مشتعل و فروزان) و انگ (آتش) که شاعر گوید: دلم مانند درگیران در آتش مشتعل میسوزد. پس بلانگ پنبتو آتش فروزان است.

این نکته را نیز ملاحظه باید کرد: که در شکل سغدی بغ لنگ یعنی بغدنگ و بغدانکه ایرانی بین بغ و انگ یک (د) نیز موجود است که این دال گاهی در پنبتو نیز به لام تبدیل می‌گردد. مانند دیوار = دیوال و غربیل = غلییل و نظائر دیگر این ابدال در کلمات نمبر ۲، ۳۸، ۶۴، ۱۱۹ همین کتبه موجود اند.

پس این نام بترکیب اضافی مقلوب (بغ دانگ) باشد. یعنی د بغ انگ (آتش خدا) که بعدها مطابق قواعد ابدال حروف در لهجه های افغانی بغ دانگ، بغدنگ، بغلنگ، بگ لنگ گردیده باشد.

اما این گونه اسماء بمرور دهور و استعمال تراش میخورند و سبگ گونه میشوند. چون بگ لنگ کوشانی فراوان تراش خورد بغلان گردید. که این تحول در اسمای بلاد گاهی دیده میشود.

مثلاً: نام بدخشان در کتب چینی دو قرن قبل از میلاد (تسه نگ- لنگ) آمده که بعد ازان در سفر نامه هیون تسنگ حدود ۶۳۰ م (پو-تو- چنگ-نه) و پس ازان در ادبیات یوان شی (به-ده-هه-شنگ) است<sup>۱</sup> که جزو اخیر کلمه یعنی (انگ) بعد ها به (آن) مبدل گشته و بدخشان شد.

۱. جستجوهای قرون وسطی در منابع چینی از پترج میدر، طبع لندن ۱۸۸۷ م.

مثال دیگر: نام سنگ چهارک کوهسار گوزگانان را تا کنون هم مردم (سان) و گاهی سنگ خوانند و جغرافیون قدیم انرا (سان) نوشته اند.<sup>۱</sup> در اسمای اماکن افغانستان اسمای دیگری را هم بهمین ترتیب داریم. مانند غور دنگ شمال قندهار در خاکریز، و یخدنگ شرقی نغلو مربوط سروبی ولایت کابل<sup>۲</sup> و کوتل بادنج بین اشترگرام و لغمان<sup>۳</sup> و کوتل سولانگ کوهستان علیای شمال کابل که بین کوهستان و نجران افتاده است. در باره ساختمان این گونه کلمات نمی توان با رأی قاطع و یقین کامل چیزی را گفت اما از مطالعه یک سلسله کلمات نظیر همدیگر فکری بمیان می آید که در آینده با موازین علمی و تاریخی سنجیده شود و احتمال دارد که برای تقویه آن دلایل قاطعی بدست آید. والا اگر تحقیقات علمی و جستجوهای انسانی به نتیجه مثبت دیگری برسد و یا اسناد استوار و قاطع دیگری بدست آید آنرا در پرتو دانش و خرد باید پذیرفت.

#### ۸. CIA (سید)

هیننگ انرا ضمیر موصول مرادف what, which انگلیسی و با KID نمبر ۵۰، ۶۰ نظیر شمرده است.

طوریکه در شرح اید نمبر ۱ گذشت این کلمه قید موصول بیانی است. که مانند نظایر دیگر آن ۲۴، ۵۰، ۶۰ دال اخیر بعد از (آی) در لهجات بعدی خاموش مانده و سید به (سی = چی = چه) واصله بیانی فارسی و پنبنتو ابدال شده است. و همین (چی) بیانی پنبنتو را تا کنون برخی از قبایل افغانی (سی) تلفظ کنند، و در (هسی) عیناً باقی است.

ا: بعد از فاصله ۵ که این کلمه را از کلمه بعدی جدا میسازد یک (I) موجود است که با همین (ئی) پنبنتو که از ادات فاعلی و مفعولی و اضافی

۱. اصطخری ۲۷۰ و حدود العالم ۶۰، ۹۱.

۲. قاموس جغرافی افغانستان ۹۳/۳ و ۲۲۶/۴.

۳. اکبر نامه و طبقات اکبری.

است قرابت می‌رساند. و تا کنون هم بعد از چی بیانی آورده میشود. مثلاً چی ئی و خوړ (که خوردش) و نظایر این (آی) درین کتیبه بعد از کلمات نمبر ۳۲، ۳۴، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۴۴ هم آمده است و در تمام موارد بعد از علامت فاصله بر سر کلمه بعدی وارد است.

#### ۹. BAΓ (بگ)

خدا و عظیم. برای شرح آن رک: نمبر ۶. این کلمه صفت کلمه بعد (شا) است و بگ شا را بمعنی شاه بزرگ یا شاه خداوند ترجمه کرده می‌توانیم.

#### ۱۰. βα (شا)

درین کتیبه برای صوت حرف شین که در یونانی حرف و شکل خاصی ندارد شکل مشخص موجود است و چنین بنظر می‌آید، که در رسم الخط یونانی کوشانی همین شکل را برای حرف (ش) تعیین کرده باشند. چون در یونانی شکل P برای حرف (ر) کار میدهد بنا بران برخی این کلمه را سهواً (راو) با فاصله بعدی خوانده اند. و آنرا با (راو، و رای) هندی اشتباه کرده اند. در حالیکه کلمه مکرراً درین کتیبه (شا) است. و این چنین کلمات که در اخر آن (ه) موجود است در زمان قدیم بدون آن نوشته شده اند. مثلاً (شناه) را (شنا) و پادشاه را پادشا نوشته اند. فرخی گرگانی گوید:

سپاس و آفرین آن پادشا را

که گیتی را پدید آورد و ما را<sup>۱</sup>

چنین بنظر می‌آید که برخی کلمات مختوم به (ه) بعد از الف در زبان کوشانی گاهی بدون (ه) هم نوشته می‌شدند که درین کتیبه نظیر دیگر آن کلمه (ماه) است. که بدون (ه) بشکل (ما) نوشته شده (رک نمبر ۷۳). اما در نسخه دوم این کتیبه هر دو کلمه βαYAY و MAY است که هر دو را

---

۱. ویس و رامین ۱.

مانند امروز (شا، ۰، ماه) خوانده می توانیم، و ازین ثابت می آید، که دران زمان هم گاهی (شا، ما) و گاهی (شاه، ماه) می نوشتند. کلمات ۹، ۱۰ بگ شا، هر دو صفت کنیشکی موخرالذکر اند: ”شاه بزرگ کنیشکا“ کلمه (شا) درین کتیبه در نمبر ۵۳ هم آمده است و بر سکه کنیشکا هم بدین شکل موجود است.

#### ۱۱. KANEPKI NAMOBAPΓ (کنیشکی ناموبرگ)

اسم کنیشکا در حین ترکیب با کلمه ناموبرگ بشکل کنیشکی آمده مانند نمبر ۴ که شرح آن گذشت.

ماریک و هیننگ هم کلمه نام را با کلمه بعدی یکجا (ناموبرگ) خوانده اند. و ماریک گوید که این دو کلمه نام و برگ ربطی با هم ندارند. اما هیننگ برگ را بمعنی ثمر و بارگ (مرکوب) و بارگ (دیوار) یاد آوری کرده و نام برگ را ترکیبی بمعنی (مسمی بودن) گفته است.

ظاهراً کنیشکی ناموبرگ ترکیب قدیمی است از کنیشکای نامور و نامدار. چون در بین این سه کلمه کنیشکی + نامو + برگ فاصله موجود نیست بنا بران آنرا یک صفت مرکب باید خواند. ناموبرگ معادل نامور و نامبر کنونیست و کلمه نام که در پینتو نوم و نامه است، در السنه قدیم ریشه ثابتی دارد، که در فرس قدیم نامن (بسکوت نون اخیر) و در اوستا و سنسکریت نیز نامن و در لاتین nomen و در ختنی nama بود.<sup>۱</sup> اما برگ مزید علیه بر یاور پسوند اتصاف و دارندگی از ریشه bar و بردن است و در فارسی نام بردار و نام برده از همین ریشه بمعنی نامور مشهور و معروف است که در پهلوی namburtar بود و فردوسی گوید:

کس از تاجداران بدین سان نمرد

که تو مردی ای نام بردار گرد<sup>۲</sup>

(شاهنامه ۱، ۹۳)

---

۱. اولد پرشن ۱۹۳.

۲. حواشی برهان ۲۱۰۵.

پس نام بر = نام ور بمعنی معروف و مشهور و نامدار باشد که صفت کنیشکاست. و همین صفت در پښتو نومور = نوموری نوم+ور موجود است. اما (گ) آخر کلمه در بسا کلمات قدیم پهلوی هم موجود بود و درین کتیبه نظایر دیگری هم در نمبر ۲۴، ۴۹ و ۱۱۹ دارد.

در منظومات مانویان که از تورفان کشف گردیده یکی منظومه ئی در ستایش درخت نور است که دران پور ماهی برازاگ (بدر برازنده) است. در پهلوی در آخر بعضی لغات مصغر و غیر مصغر که امروز هاء غیر ملفوظ دیده میشود. کافی که بین کاف تازی و فارسی بوده است قرار داشته. چون بندک، دستک، گندک که بنده و دسته و گنده شده<sup>۱</sup> و کلمات زیادی را که اکنون به (هـ) مختفی مختوم اند در عصر ساسانیان به (گ) می نوشتند. مثلاً هزار بندگ لقب مهر نرسه. دیهیک (دیه سالار)، پایگان سالار (سالار پیاده)، تنوریگ (زره پوش)، ژندگ (ژنده پیل).

از نظایر همین گاف اخیر کلمات یکی کار نامه است که آنرا کار نامگ می خواندند. و عرب آنرا به کار نامج معرب کردند زیرا (گ) را به (ج) تبدیل مینمودند. گمان غالب میرود که این (گ) آخر کلمات، بعدها در فارسی و پښتو به (ک) تبدیل شده است و نظایر این کاف تفخیم یا تجلیل یا تحبیب یا اتصاف در اسمای پښتو بسیار دیده میشود مانند بارک، اخک، ختک، شینک، زمرک، شیرک، هوتک و ببرک.

از این نظایر پښتو پدید می آید که در زبان کوشانی و پښتو درین مورد قرابتی است و بر خلاف پهلوی که این (گ = ک) در اواخر کلمات مختوم به های مختفی زبان فارسی می آمد، در کوشانی و پښتو الحاق آن در اواخر کلمات مقید بآن علت نیست و مفهوم اتصاف را داشته است.

۱۲. KIPΔ (کرد = کرد)

همین کرد فارسی از مصدر کردن است که در ۱۳۶ هم تکرار شده. اما مصدر کردن علاوه بر معنی عمل و کردار مفهوم بنا و تعمیر را هم در قدیم

۱. سبک شناسی ۱، ۱۰۷ و ۳۰۳.



داشت. در اوستا واژه یعنی بنای نخستین یما (جمشید) در بلخ ورجم کرد.<sup>۱</sup> یعنی باره بنا کرده جم گفته شده در فرس قدیم (کرته = کرد) در اواخر اسمای بلاد و اماکن می آمد، که مفهوم آباد کرده را داشت. مثلاً پارسه کرته (پازار کاد) و بلاش کرد، و خسرو کرد که فردوسی عیناً مانند این کتیبه فعل کردم را بارها بمعنی بنا آورده است:

جهان ویژه کردم ز پتیاره ها

بسی شهر کردم بسی باره ها<sup>۲</sup>

در لهجه هروی و زبان دری (کرد) بمعنی بنا کرد چنین آمده: آن خانقاه رمله بکرد<sup>۳</sup> یعنی خانقاه رمله را بنا کرد. پس درینجا جمله مرکب از کلمات نمبر ۸ تا ۱۲ چنین معنی میدهد:

”که آنرا شاه بزرگ کنیشکی نامور ساخت“

اما درین کتیبه در نمبر ۱۷ همین فعل (فرو گرد) آمده که گویا درانجا بمعنی اتمام و تکمیل است. پس شاید (کرد) مفهوم تعمیر و بنا و فرو گرد مفهوم اتمام را داشت.

۱۳. TADi (تادی)

ماریک این کلمه را با کلمات نمبر ۱۸، ۷۸، ۸۱ خلط کرده که هیننگ رای او را مقنع نمی داند. و در املای این کلمه که مختوم به (I) است با کلمات سابق الذکر مختوم به EI فرق موجود است، و بنابراین این کلمه را با آن خلط نباید کرد.

بنظر من این کلمه مفعول فعل (او کید) مابعد نمبر (۱۴) است، و (تادی) با همین شکل و ادا اکنون در پنبنتو بمعنی شتاب و عجلت و زودی موجود است<sup>۴</sup> که تمام فرهنگهای پنبنتو آنرا ضبط کرده است.

۱. وندیداد، فرگرد دوم.

۲. شاهنامه ۱، بیت ۴۷۱۸.

۳. طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری ص ۹.

۴. پنبنتو قاموس ۱، ۲۲۰ طبع کابل ۱۳۳۰ ش.

#### ۱۴. OKEΔ (اُکید)

ظاهراً فعل ماضی است از مصدر (اوکیدل = کیدل) پښتو که اکنون هم تمام مردم ماورای خیبر همین مصدر را چنین تصریف کنند و (اوکید) معنی شد و کرده شد را دارد. (تادی اوکید) یعنی عجلت و شتاب کرده شد، و جمله بعد از نمبر ۱۵ تا ۱۷ شرح آن است.

ماریک این فعل را یکی از اشکال املای KID نمبر ۵۰، ۶۰ دانسته که هیننگ بآن قناعت نکرده و KID را قید موصول میداند و در حقیقت هم موجه نیست که یک کلمه در یک نوشته بدو املا نوشته شود. و یک حرف O اول کلمه صرف نظر گردد. ناگفته نماند که این کلمه در نسخه اول و سوم OKID و در نسخه دوم OKEΔ است، که شکل اول آن بسبب اتحاد نسختین موجه خواهد بود.

#### ۱۵. ΦΟΡΔΑΜC (فُوردَمس)

هیننگ و ماریک این کلمه را با fratama فرس قدیم و fratema اوستا و سنسکریت که بمعنی foremost (بیشتر و جلوتر) باشد نزدیک میدانند که یک C صفت یا قید دران افزوده شده است، و در سغدی هم بمعنی (بدواً و نخست) بود.

با قبول همین نظر میتوان این کلمه را (بردم = بر همان دم) فارسی و (پردم = پر هغه دم) پښتو خواند، که در آخر آن (س = ز) صفتی پښتو افزوده و (پردمز) یعنی بر همان دمی = در همان دم و پیشتر و فوراً و زود باشد. که جمله قبلی تادی اوکید شتاب کرده شد نیز بر همین معنی دال است.

#### ۱۶. ΜΑΛΙΖ (مالیز = مهادژ)

رک: نمبر ۲ که همان مهادژ = حصار عظیم است.

#### ۱۷. ΦΡΟΓΙΡΔ (فروگرد)

ماریک این کلمه را با فرا کرته fra-karta نزدیک میدانند که معنی (تمام شد) را داشت. درینجا فرو گرد بگاف معنی فرا کرد و تمام کرده شد را دارد که ماضی مطلق باشد. پس معنی جمله شارحه از نمبر ۱۶ تا ۱۷ چنین است: فوردمس مالیز فروگرد یعنی: پیشتر و اولتر مهادر تمام شد (برای شرح فرو رجوع کنید به نمبر ۳۶).

#### ۱۸. TADEI (تادی)

هیننگ این کلمه را که در نمبر ۷۸/۸۱ هم تکرار شده عبارت از (تاد) نمبر ۳۳/۳۷ میدانند. که بدان ضمیر مفرد غایب ضم شده که در پنبنتو هم ئی = EI هست.

پس این کلمه در پنبنتو (تا ئی = تا دی = تا زا این = تا که) باشد و تحلیل هیننگ درست بنظر می آید.

#### ۱۹. MANΔAP (مندر = معبد)

کلمه مندر تا کنون در السنه هندی و پنبنتو بمعنی معبد و پرستش گاه موجود است، که ریشه جزو اول آن در من و منل پنبنتو بمعنی قبول و اطاعت و پرستش تا کنون دیده میشود. (رک ۱۴۸).

#### ۲۰. AB (آب)

همین آب فارسی است که در نمبر ۳۸، ۴۱، ۵۲، ۹۴، ۹۷ مکرر هم آمده است.

#### ۲۱. NICTOXOT (نیست اوخوت)

جزو اول همین نیست فارسی و نست پنبنتو است. اما (اوخت) از مصدر ختل پنبنتو ماضی مطلق مفرد غائب است که بضم کلمه (نیست) نیست اوخوت (نیست بر آمد، کمیاب و نیست شد) معنی میدهد. هیننگ این کلمات را به (آب خشک شد) تعبیر کرده که معنی تقریبی است، و اصل آن (نیست برآمد و نیست شد) است.

اکنون معنی تمام جمله را از نمبر ۱۸ تا ۲۱ چنین باید فهمید:

تادی مندر آب نیست اوخوت

تا ازین مندر آب نیست شد.<sup>۱</sup>

۲۲. ACIA (آسید)

در نمبر اول شرح داده شد، که دال اخیر این گونه کلمات بعد از (آی) در زبان کنونی ما خاموش و غیر ملفوظ می ماند. پس اگر دال را حذف کنیم، اسی می ماند، که در پنبتو کنونی (هسی = چین و باین طور) گوئیم. در فرس قدیم هم اسی aciy بمعنی then (وقتی که) بود<sup>۲</sup> پس اسید کوشانی شکلی از اسی = هسی (چنین) است. در نمبر ۸ سید هم به (سی = چی) بیانی تبدیل شده بود که بر همان اساس اسید باید اسی شود.

۲۳. MAIIZ (مالیز = مهادر)

برای شرح: رک نمبر ۲.

۲۴. ABABΓ (آب آبگ)؟

هیننگ و ماریک بدون شرح ریشه، معنی کلمه را (بدون آب = بی آب) مرکب از همان AB نوشته اند.

برای این کلمه در فارسی یا پنبتو نظیری زنده نیافتم، شاید لغت مرده باشد. از موقع استعمال آن توان دریافت که معنی آن (بی آب و خشک شده) خواهد بود.

راجع به گاف آخر دیده شود نمبر ۱۱.

۲۵. CTAA (ستاد)

از ریشه sta اوستا، stha سنسکریت و sisto لاتین بمعنی قیام و توقف و ماندن است<sup>۳</sup> که اکنون در فارسی ایستاد گوئیم.

اما مشتقات مصدر ایستادن گاهی بطور فعل معین می آمدند که از عصر قدیم در اوستا و پهلوی چنین تعبیر موجود بود مثلاً دات ایستات

---

۱. تا در منجی (چی) پنبتو و (که) فارسی معنی دارد.

۲. اولد پرشن ۱۶۵.

۳. اولد پرشن ۲۱۰.

هند (داده ایستاده اند).<sup>۱</sup> در کتاب ارد اویراژ نامه گوید: اوستا را اندر ستخر  
پاپکان په دز تپست نهاد ایستاد.<sup>۲</sup> عین همین استعمال قدیم درین شعر  
منوچهری (متوفی ۴۳۲ هـ) موجود است:

باد شمال چون ز زمستان چنین بدید

اندر تگ ایستاد چو جاسوس بی قرار<sup>۳</sup>

بیهقی می نویسد: هوا سخت گرم ایستاده بود.<sup>۴</sup>

ظاهر است که (آب ابگ ستاد) زبان کوشانی عین همین استعمال  
کلمه ستاد است که ماضی مطلق غایب مفرد باشد. در نمبر ۳۱، ۱۲۰ نیز  
همین مشتقات ایستادن آمده، ولی در انجا فعل اصیل است نه معین فعل  
دیگر. معنی تمام جمله از نمبر ۲۲ تا ۲۵ چنین است:

اسید مالیز آب آبگ ستاد

هسی (چنین) مهادژ بدون آب ایستاد (ماند)

۲۶. OΔ (اؤد) = و فارسی، او پنبنتو

ادات عطف و آغاز یا ربط جمله است که در پهلوی شمالی عیناً چنین  
بود. در منظومات مانویان که از تورفان کشف شده در یک شعر ستایش  
درخت نور همین (اد) مکرراً بمعنی (و) آمده است.<sup>۵</sup> و ازین پدید می آید،  
دال آخر کلمه مانند کلمات نمبر ۸، ۲۲، ۵۰، ۶۸، ۹۰ که مختوم بهمین  
دال بعد حروف صایته اند خاموش گشته و تنها O از آن باقی مانده که در  
فارسی (و) و در پنبنتو (او) گردید. و این سکوت صوت دال اخیر کلمه در  
بسا کلمات دیگر و نظیر این کتیبه هم دیده میشود.

---

۱. داستان جم، ص ۵۰.

۲. نامه قنسر ۵۴.

۳. دیوان منوچهری ۳۰.

۴. تاریخ بیهقی ۱، ۵۶۹.

۵. سبک شناسی ۱، ۱۰۲.

درین کتیبه OΔ بمعنی واو عاطفه و واصله در نمبر ۷۰، ۱۰۰، ۱۳۳ مکرر آمده و در نمبر ۴۳، ۱۲۹، ۱۴۷ باملای OT است.<sup>۱</sup> از موارد استعمال این دو شکل یک کلمه همین قدر توان دریافت که (اوت) برای عطف خالص است مانند نمبر ۴۳، ۱۲۹، ۱۴۷ و (اود) در سایر مواقع برای ربط جمل و مطالب یا کلمات آمده است.

۲۷. KΑΛΔ (کلد) = (کله = وقتیکه)

هیننگ گوید که اصل این کلمه در ایرانی قدیم kada بود. بمعنی وقتی که... دال اخیر برخی از کلمات این کتیبه در پښتو و فارسی به (ه) حرکی تبدیل شده (رک: نمبر ۱، ۵۰) و از کلد کوشانی (کله) پښتو باقی مانده بمعنی وقتیکه، زمانیکه، چونکه، کدام وقت. و همین کلمه در ۶۶ هم آمده، چون دال به لام تبدیل میشد بنابراین شکل کله پښتو عیناً یا همان kada ایرانی قدیم شبیه است.

۲۸. AC (آس) = از

بقول هیننگ همین (از) فارسی بمعنی from است. این کلمه در نمبر ۱۰۲ تکرار است.

۲۹. ΛPO YOMINAN (لړو هومنین)

کلمات ۲۹ و ۳۰ را مستشرقین حل نکرده اند و اختلاف فراوانی در نظریات ایشان موجود است. ماریک جزو اول را Iruvo از ایرانی قدیم druwa میدانند. و حرف اوپسیلون Y را همواره H میخوانند. و درین باره قرائت یونکرو و هیرزفیلد را معتبر میدانند. و دلیل ایشان اینست که در نوشته های مسکوکات کوشانی و کوشانو-ساسانی همواره اوپسیلون برای صوت حرف H استعمال شده است، بعقیده ماریک اوپسیلون در زبان باختری مستعمل نبود بلکه برای ادای حروف (ء = ه) که در الفبای یونانی موجود نیست بکار میرفت و بر همین اساس است که در قرائت

۱. در نسخه دوم کتیبه درینجا هم باملای OT است.

جورنال ایشیاتک (ص ۳۵۲) بابت ۱۹۵۸ در تمام کلمات کتیبه وقتی که  $\Upsilon$  آمده آنرا H خوانده اند.

اما بالعکس هیننگ میگوید که این طرز استعمال اویسیلون  $\Upsilon$  عمومیت ندارد زیرا در کلمه  $\Lambda\rho\omicron\Upsilon\omicron$  اویسیلون برای این وارد گردیده تا از تسلسل سه اومیکرون  $\omicron\omicron\omicron$  جلوگیری شود. در حالیکه در  $\Lambda\rho\omicron\omicron\sigma\pi$  این مانع نبود.

و نیز وی عقیده دارد که صوت  $\Delta P$  ابتدای کلمه ایرانی قدیم در زبان کوشانی به  $\Lambda P$  تبدیل گردیده و ازین رو زبان کوشانی با پنبنتو مغایرتی دارد زیرا در پنبنتو  $\Delta P$  هنوز موجود است مثلاً در اوستا  $dromo$  (دوش) و در پنبنتو درومیدل (حرکت و رفتن) درومه (برو - امر).

اما قرائت جورنال ایزیاتیک  $A\Sigma-\Lambda\rho\omicron-\Upsilon\omicron MINAN-O$  است. و بهر صورت این نظر هیننگ مردود است که پنبنتو بازبان کوشانی در مورد  $\Delta P$  مغایرتی دارد. زیرا در پنبنتو هر دو مصدر لرل (مطابق با کوشانی) و در لودل (مطابق گروه اوستا) بمعنی (داشتن) موجود اند و پنبنتو جامع اکثر لهجهاست. و نیز چون علامت فاصله را بصورت  $\omicron$  قایل شویم، چنانچه در تمام این کتیبه و مسکوکات کوشانیان همین فاصله رعایت شده پس تسلسل سه ( $\omicron\omicron\omicron$ ) نیز وارد نمی آید. که آنرا باید به اویسیلون  $\Upsilon$  تبدیل میکردند و بنابراین قرائت اویسیلون به H اصح است. و در تمام کلمات دیگر این کتیبه جایی که همین اویسیلون آمده اگر آنرا H بخوانیم شکل کلمات صورت صحیح تری را پیدا میکند. مثلاً اگر  $\rho\omicron\Upsilon\rho$  (پوهر) نمبر ۵۵ را به وای بخوانیم پویر خواهد شد. در حالیکه در پهلوی هم  $puhr$  بود که (پورو پسر) فارسی ازان ساخته شد<sup>۱</sup> و کلمه ۱۳۸، ۱۴۰،

---

۱. تبدیل (ه) کلمه پوهر به (س) در پسر نیز مطابق قیاس است زیرا کلمه وناس پهلوی (گناه) شد و کلمه خروه قدیم خروس گردید. و بر همین قیاس پوهر کوشانی و پهلوی (پسر = پس = پور) گشت.

۱۵۰، ۱۵۳ را اگر بجای میر، مهر بخوانیم عین همین شکل فارسی کنونی را دارد.

علی ای حال: (لرو هومنین) بقرائت دستۀ ماریک یا (لرویو منین) بقرائت هیننگ باید اسمی باشد دارای دو جزو:

اول لرو = لروی: از مصدر لرل (داشتن) پنبتو که معنی آن دارنده (مالک) باشد و در فارسی همین ریشه در دارا و دارنده بابدال لام به دال موجود است. و در پنبتو ماده (لر) + و. یا: اوی از ادات اتصاف و ملکیت با مادهٔ اصل ضمیمه شده. مثل برو و خرگندوی و بنکارندوی.

اما جزو دوم کلمه هومنین مرکبی است از (هو+منین) که هو در اوستا و پهلوی و دری بمعنی (خوب) موجود بود و در سنسکریت (سو) باشد و (هو) و بنه پنبتو و خوب فارسی نیز از آن ریشه اند. اما مینن صفتی است از مینه پنبتو به اتصال پسوند (ن) نسبتی و اتصاف مانند خیره = خیرن (چرکین) و کده = کدن (متاهل) و کال = کلن (سالانه) که معنی مینن، محب و محبوب و مقدس است و از همین ریشه کلمهٔ منل یعنی پذیرفتن و قبول است.

پس جمعاً باید (لرو هومنین) معنی (مالک و مقدس و نیکو) را بدهد. چون بعد از این کلمهٔ مرکب و فاصله ۵ یک ا (آی) علامت اضافت مانند کسرهٔ اضافی فارسی که در قدیم به (ی) نوشته میشد آمده پس باید لرو هومنین مضاف به کلمهٔ بعد خود باشد.

درینجا باید توضیح کنیم که این لرو هومنین باید باغلب احتمال نامی باشد برای رب النوع آتش و اینکه (لرو) را دران زمان بر رب النوع مالک اطلاق میکردند دلیلی دارد بشرح ذیل:

۱. در واسپ یشت نهم جزویست از اوستا که دران وصف درواسپا Drvaspa الههٔ مزدیسنا وارد است که نگاهبان و موکل حفظ چارپایان



خورد و بزرگست<sup>۱</sup> که جزو اول کلمه همین (لرو = درو) خواهد بود یعنی مالک نگهبان و موکل و رب النوع.

۲. در پشت سکه های بسیار نایابی که از عهد کنیشکا پادشاه کوشانی که ظاهراً از حدود ۱۲۵ تا ۱۵۲ م سلطنت کرده تمثال خدای ریش داری ملاحظه میشود که در کنار خود اسپ دونه دارد، و کلمه لرو اسپ (لرو اسپ خوانده شده با فواصل).

بعنوان شرح همراه آنست. اورل ستاین در مقاله خود بنام خدایان زرتشتی در سکه های هند و سکائی (اسناد مشرقی ۱، ۱۵۷) این اسم را همان اسم فارسی لهر اسپ میداند که صورت اوستائی آن ائوروهت اسپه aurvat-aspa یعنی دارنده اسپان تند رو است، و شکل پهلوی آن روراسپ rorasp یا لور اسپ lorasp بوده. دامستر اسم خدائی را که در پشت سکه کانیشکا ذکر شده چون حرف نخستین آن دیده نمیشد دروآسپو drooacpo خوانده معادل دروو اسپ. با آنکه تصویر سکه نمبر ۷ فهرست ۲۶ مجموعه پرسی گاردنر بطور وضوح لرو اسپو خوانده میشود و تعبیر (د) به (ل) در لهجات فلات ایران شرقی امری عمومی است (رجوع به اندریاس کتیبه های سغدی ص ۳۰۸ طبع ۱۹۱۰) و در لهجه سغدی مانوی و بعضی از لهجات پامیر عین همین ابدال را می بینیم.<sup>۲</sup>

چون در پښتو لرو تا کنون لرل = درلودل بمعنی داشتن و ملکیت و صاحبیت است، و در فارسی هم همین ریشه به ابدال در، دارا و دارنده موجود است، پس در زبان کوشانی APO این کتیبه و مسکوکات کنیشکا و drv اوستا و lor پهلوی از یک ریشه بوده و جمعاً باید کلمات لرو هومنین مالک نیک مقدس (رب النوع نیکوی مقدس) باشد.

ناگفته نماند که در پښتو این نام تا کنون بطور علم موجود است و دارو را در قندهار نامگذاری میکنند، و دارو نیکه یکی از اجداد معروف

۱. مزدا پرسی از کریستن سن ص ۱۱۱.

۲. مزدا پرستی در ایران قدیم از کرستن سن ص ۱۱۵.

اچکزائیان جنوب قندهار بود که قبیله و حتی مدفن او تا کنون معلوم و مشهور است.<sup>۱</sup>

۳۰. EIP (ایر = اور = آتش)

مستشرقین در معنی این کلمه بجائی نرسیده اند و ماریک با قید شبهت و تزلزل نیرو و شهامت را آورده که با موقع استعمال ربطی را پیدا کرده نمی تواند.

در نظر من این کلمه عیناً تلفظ لهجه وزیریه کلمه (اور) پنبنتو است بمعنی آتش، که مقصد از آن آتش مقدس باشد، که در همین معبد بغلان موجود بود و آثار آتشدان و خاکستر آن از حفریات برآمده است.

چون قبل از (ایر) یک (ی) اضافی (مطابق کسره اضافی کنونی فارسی) آمده پس کلمات لرو هومنین مضاف اند به همین (ایر) که جمعاً معنی آن رب النوع نیکوی مقدس آتش باشد. ناگفته نماند که اور را پنبنتو زبانان وزیرستان تا کنون (ایر) گویند، و این تلفظ قدیم در کلمه پنبنتو ایره (خاکستر) عیناً زنده است.

۳۱. CTAD (ستاد)

همان کلمه نمبر (۲۵) مکرر است که درینجا بطور فعل اصیل استعمال شده و معنی آن منطقی و معطل ماند باشد، پس جمله را از ۲۶ تا ۳۱ چنین ترجمه باید کرد.

اود کلد از لرو هومنین ی ایر ستاد  
و کله از رب النوع نیکوی مقدس آتش ماند  
(و وقتیکه) رب النوع نیکوی مقدس معطل ماند

۳۲. TAD (تاد)

---

۱. ملا محمد یعقوب فراهی در قصیده تهنیت جلوس اعلیحضرت محمد نادر شاه افغان گفته بود:

روح دارو دادمر پاینده خان را تهنیت  
خانی ما با امارت علو سلطانی گرفت

همین(تا) فارسی و پښتو است که درین کتیبه در نمبر ۳۷ نیز بطور مجرد و مفرد آمده و در کلمات نمبر ۱۸، ۷۸، ۸۱، ۱۰۷ بشکل مرکب است که دال آن باقی مانده، ولی در نمبر ۴۲ تا کله بحذف دال است.

چنین بنظر می آید : که (تاد) زبان کوشانی در لهجات بعدی مخفف شده و دال آخر آن افتاده و (تا) بصورت ادات نهایت و تعلیل و شرط باقی مانده است که در پهلوی tak و در فرس قدیم tavak و در پازند dak بود<sup>۱</sup> و معنی آن (تا اینکه = تا هنگامی که) باشد.

اما اینکه چرا در املائی کلمه (۴۶) دال آن حذف شده و در دیگر کلمات ۱۸، ۸۱، ۱۰۷ باقی است، ظاهراً علت آن چنین است که اگر در حین ترکیب بعد از دال حرف علتی آید مانند E و A پس دال بر حال خود ثابت می ماند، مثل کلمات گروپ ۱۸، ۷۸، ۸۱، ۱۰۷ و الا اگر حرف صحیح صامتی آید مانند (ک) که در کلمه نمبر (۴۶) آمده پس درینصورت دال تاد حذف شده و (تا کلد) مانده است.

یک (I) بین کلمه ۳۲ و ۳۳ موجود است که مانند همان (I) بین کلمات ۳۴ و ۳۵ است و کار ربط و نسبت و اضافت را میدهد.

۳۳. BAΓEAC (بگیس)

همان کلمه بگ نمبر ۶ و ۹ است. بمعنی عظیم و بزرگ و خدای، که E اخیر آن شاید علامت جمع باشد که اکنون در پښتو در جمع مونث باقی مانده و درین کتیبه کلمه جمع ACAΓCE نمبر ۹۱ و بگیس ۱۰۸ نظایر آنست. و درینجا بگی معنی (خدایان) را میدهد. اما AC پسوند اخیر کلمه را مستشرقین باشتباه همان AC بمعنی (از) نمبر ۲۸ خوانده اند. در حالیکه درانجا AC از کلمات ماقبل و مابعد بعلاامت فاصل ۵ جدا شده و درینجا و در نمبر ۱۰۸ بطور پسوند متصل کلمه ماقبل است، بنابراین درین دو مورد من آنرا غیر از AC بمعنی (از) میدانم بدین تفصیل:

---

۱. حواشی برهان ۴۵۱.

یز = یس پسوندیست که در پښتو تا کنون علامت اتصاف و نسبت است مانند غر = غریز، لنډ = لنډیز.

دلیلی تاریخی موجود است که این (یز) ادات نسبت و اتصاف در عصر کوشانیان موجود بود زیرا در کتیبه روزگان که از مهرا کولای هفتالی حدود ۵۰۰ م باقی مانده کلمه اول آن برسم الخط یونانی صفت پادشاه مذکور بگیس (خدائی) است.<sup>۱</sup>

پس درین کتیبه هم بگیس معنی خدایی و منسوب بخدایان را میدهد. که مقصد از آن خدا پرستان و عابدان باشند. و ا بعد کلمه نسبت این خدا پرستان و عابدان را به نوشاد (معبد) میرساند، یعنی عابدانیکه در نوشاد ساکن بوده اند.

### ۳۵. NOBAGM (نوشالم = نوشاد)

در باره این کلمه مستشرقین خاموش اند و چیزی نگفته اند. تنها هیننگ معنی آنرا seat قید کرده است.

اما من ریشه آنرا در (نوشال) می دانم بدلائیل ذیل:

۱. این کلمه نوشاد ادبیات فارسی است که لام آن نماینده دال است. مانند کلمات مالیز = مهادر و بگ لنگ = بغ دنگ = بغلان. و این ابدال (د) به (ل) درین کتیبه و تمام السنه آریائی موجود است مانند دس هندی و ده فارسی = لس پښتو و صد فارسی = سل پښتو. و ازین بر می آید که زبان این کتیبه درین مورد با پښتو تطابق داشت و دالهای فارسی نوشاد و دیز دران زبان لام بود.

کلمه نوشال غالباً مرکب است از (نو + شال) یعنی شال جدید، که ترکیب کلمه هم بر اساس تقدیم صفت بر موصوف است مانند پښتو.

اما (شال) غالباً همان کلمه است که در فارسی بطور پسوند در یخ چال و سیاه چال باقی مانده و در پښتو در کلمه شال یا درشل (یعنی آستان = درگاه) داریم. که مفهوم ظرفیت مکان را داشت. و این کلمه عیناً

۱. برای شرح رک لویکان غزنه ۲۷.

بصورت شال در اسم مکان افغان شال محفوظ مانده<sup>۱</sup> که در عصر سلطان محمود در غزنه در حدود قبر سبکتگین جایی بود. درانجا کوشک کهن محمودی و میدان رسوله (میدان پذیرائی رسولان و سفیران) واقع بود. و در تاریخ بیهقی مکرراً ذکر میشود.<sup>۲</sup> و در برخی از نسخ بصورت افغان شالی هم ضبط شده است. ما از مدت یک هزار سال شهر (شال) را در موقع کویته کنونی<sup>۳</sup> ولایت پشین جنوب شرقی قندهار می شناسیم. و غیر ازین مواقع دیگری هم به نام شال وجود داشتند<sup>۴</sup> و شال کنونی کنر هم از بقایا آنست.

این نوشال قدیم کوشانی که مطابق پنبنتو است، در فارسی بعد نوشاد شد، یعنی محل نو و آرامگاه نو، قیاس بر نو بهار (نووهاره) قدیم. که نوشال نام همین معبد بغلان بوده و شاید بعد از آن به تقلید آن در بلخ و دیگر جایها نیز نوشادی را ساخته باشند که در شرح مابعد بآن اشارت می رود.

## ۲. نوشاد چه بود؟ کجا بود؟

شعرای فارسی مخصوصاً قدما مکرر ذکری از نوشاد دارند و از سیاق کلام ایشان چنین بر می آید که نام موضعی یا شهری بوده است که خوبرویان در آن بسیار بوده. فرخی در مدح سلطان محمد بن محمود گوید:

خلق را قبله گشته خانه تو

همچو زین پیش خانه نوشاد

همو راست در مدح سلطان محمود:

هزار بتکده کنده قوی تر از هرمان

دویست شهر تهی کرده خوشتر از نوشاد

---

۱. بابر در تزک خود (ص ۸۷) نیز افغان شال را آورده و گوید: سجاوند از مواضع لوگر است... و مردم او افغان شال اند.

۲. تاریخ بیهقی طبع دکتر غنی ص ۲۶۵، ۲۶۰، ۲۷۱، ۴۲۶، ۴۹۹.

۳. احسن التقاسیم ۲۹۸.

۴. نزهة القلوب ۶۴، ۹۴.

همو راست:

تا بوقت خزان چو دشت شود  
باغهایی چو بتکده نوشاد  
فرخی جای دیگر بهار نوشاد (معبد نوشاد) را چنین آورده:

تو بر اسای بشادی و ز ترکان بدیع  
کاخ تو چونکه کنشت است و بهار نوشاد  
در روشنائی نامه منسوب بناصر خسرو است:  
تو در فرخار و مطلوبیت بنوشاد  
بدانجا رو چه داری بانگ و فریاد  
مسعود سعد سلمان گوید:

بزرگ شاها رامش گزین و شاهی کن  
بخواه جام می از دست آن بت نوشاد  
امیر معزی در مدح سلطان ملک شاه:  
بهر مقام تر اباد نو بنوشادی  
ز گونه گونه بتان مجلس تو چون نوشاد  
هموراست:

آراسته شد باغ چو بتخانه مشکوی  
و افروخته شد راغ چو بتخانه نوشاد  
هم وی گفت:

بتی کو نسبت از نوشاد دارد  
دلم هر ساعت از نوشاد دارد  
بروی خویش، کو و برزن من  
چو لعبت خانه نوشاد دارد  
کمال اسماعیل گوید:

نور دین، شاه هنرمند، کزو نوک قلم  
هر زمان عرض دهد لعبت نوشاد مرا  
امیر خسرو بلخی ثم دهلوی راست:

زاهد به پند دادن و بیچاره مست را

خاطر بسوی لعبت نوشاد می‌رود

ازین مثالهای متعدد که نقل شد و مخصوصاً از آنها که گفته قدمای شعر است از قبله نوشاد و بتکده یا بتخانه نوشاد و بت نوشاد و غیره گفتگو میکنند، و ثابت می‌آید که این شعراء نوشاد را یکی از معابد و بتخانه‌ها تصور می‌کرده و آنجا را هم مانند نوبهار بلخ از مراکز مهم دینی و بت پرستی بشمار می‌آورده‌اند. و فرهنگ نویسان متاخر از روی همین طرز استعمال، حسن خیز بودن نوشاد را استنباط کرده و آنرا باین معنی در فرهنگهای خود ضبط کردند.

اما در کتب جغرافی عرب و مسالک ممالک که در نه جلد در لیدن طبع شده و در آثار البلاد قزوینی و نزهة القلوب و تاریخ گزیده و لباب الالباب و راحة الصدور و جوامع الحکایات و فتوح البلدان بلاذری و طبری و لغات شاهنامه از عبدالقادر بغدادی و فهرست لغات شاهنامه از ولف المانی اثری و نشانی ازین کلمه نیست. فقط در کتب ذیل اثری ازین کلمه بدست می‌آید:

در تاریخ الکامل ابن اثیر در حوادث سال ۲۵۷هـ در ذکر قصد یعقوب لیث بسوی فارس و بلخ گوید: ”وسار الی بلخ و طخارستان - فلما وصل الی بلخ نزل بظاهرها و خرب نوشاد. و هی ابنة کانت بناها اود بن العباس بن مابنجور (کذا).“

خارج بلخ ثم سار یعقوب من بلخ الی کابل و استولی علیها الخ...“ این کلمه در ابن الاثیر طبع مصر بادال مهمله و در طبع لیدن نوشاد با ذال معجمه چاپ شده و در انساب سمعانی (ص ۵۷۱ الف) مسطور است:

النه ساری بضم النون و فتح السین بینهما الوا و ثم الالف و فی اخرها الراء، هذه النسبة الی نوشار (کذا) و هی قرية ببلخ و قیل قصر ببلخ بناها الامیر داود بن العباس النوساری و قیل لما قدم یعقوب بن اللیث بلخ هرب داود بن العباس الی سمرقند. فلما رجع یعقوب رجع داود الی وطنه

فوجد قصره خرب یعنی نوسار. فانشد هذه الا بیات و شق صدره من الغم،  
فمات بعد سبعة عشر یوما:

هیئات یا داود لم ترمثلها سیریک فی وضع النهار نجومًا  
فکانما نو شارقاع صفصف ید عوصداه بجانبه الیوما  
گردیزی همین داستان را در زین الاخبار (ص ۱۱) چنین آورده:  
”یعقوب... بامیان بگرفت اندر سنه ست و خمسین و ماء تین و نوشاد  
بلخ را ویران کرد و بناهایی که داود بن العباس بن هاشم بن ماهجور کرده  
بود همه را ویران کرد و از انجا بازگشت و بکابل شد.“

پس چنانکه ملاحظه میشود اولاً نوشاد (که املائی آنرا نوشار یا نوسار  
هم نوشته اند) در حوالی بلخ بوده است. دوم اینکه آن از بناهای داود بن  
عباس بن هاشم بن ماینجور (یا ماهجور) محسوب میشده. سوم اینکه  
یعقوب لیس آنرا خراب کرده و هیچ شکی باقی نمی ماند که این سه نفر  
مورخ هر سه از یک موضع سخن میرانند. منتهی در املائی اسم آن مواضع  
بواسطه سهو نساخ با هم اختلاف دارند. یعنی ابن اثیر و گردیزی آنرا نوشاد  
(و نوشاذ) نوشته اند. و سمعانی یکی دو مرتبه نوسار و یکی دو مرتبه  
نوشار نوشته. و اتفاق ابن اثیر با گردیزی رحجان را بدون شک بجانب  
نوشاد میدهد و در قوافی اشعار که روی آنها دال است، نیز نوشاد آمده و  
اصح باید باشد. اگر چه یاقوت هم به تبع سمعانی آنرا نوشار ضبط کرده و  
گوید: که قریه یا قصریست در بلخ. پس معلوم است که اصل تصحیف براء  
را سمعانی مرتکب شده نه یاقوت. و از جناسی که شعرا بین نوشاد و  
شادی آورده اند هم شین کلمه و هم دال تأیید میشود.<sup>۱</sup>

---

۱. این نام چنانکه در بالا دیده شد در تاریخ ابن اثیر ماینجور است و در زین الخبر  
طبع سعید نفیسی (ص ۱۱۲) ماینجور طبع شده. که در اصل نسخه خطی ماهجور بود.  
در معجم الانساب زامباور (ص ۳۰۷) بنی ماینجور امرای طخارستان اند، در کتاب  
البلدان یعقوبی متوفی حدود ۲۹۲ هـ آل هاشم بن ماینجور مذکور اند (ص ۵۳). چون در  
امرای خراسان آل سیمجور دواتی نیز نزد مورخین مشهور اند، پس احتمال دارد که  
ماهجور و سیمجور از یک مقوله باشند.



در کتاب فضایل بلخ که شیخ الاسلام صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ در سال ۶۱۰ هـ به تازی نوشته و در ۶۷۶ هـ شخصی نامعلوم آنرا بفارسی ترجمه کرده، و نسخه خطی ترجمه فارسی آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است ذکر نوشاد آمده و در آنجا مطلبی تازه دارد که داود بن عباس بیست سال به بنای نوشاد مشغول بود. و تاریخ نصب او را بولایت بلخ در ذی القعدة ۲۳۳ هـ میگوید.<sup>۱</sup>

مارکوارت المانی در ایران شهر (ص ۲۹۳، ۳۰۱) و بارتولد روسی در کتاب ترکستان (ص ۷۷، ۷۸) بنام نوشاد اشاره کرده و برخی از مآخذ مذکور را یاد آور شده اند، و بارتولد به تبع سمعانی نوشاد را بغلط نوسار خوانده است.<sup>۲</sup> علاوه بر شعرای مذکور در ویس و رامین فخرالدین گرگانی (حدود ۴۴۶ هـ) نیز ذکری از نوشاد بدین طور وارد است:

دگر باره زبان از بند بکشاد

سخنها گفت همچون نقش نوشاد

ببالای تو ماند سرو و شمشاد

اگر بر هر دو ماند نقش نوشاد<sup>۳</sup>

فردوسی نیز از نوشاد ذکری دارد و گوید که نوشیروان شهر زیب خسرو را ساخت و اسیران روم را دران جای داد:

یکی شهر فرمود نوشیروان

بدو اندرون کاخ و آب روان

بزرگان روشن دل و شاد کام

ورا زیب خسرو نهادند نام

---

در محاوره فارسی زامبانان غزنه جور بمعنی ساعد است. پس سیمجور دارای ساعد سیمین و ماه جور (دارای ساعد ماهوش) خواهد بود. ولی این تخمین ظنی است و یقینی نباشد.

۱. پرشن کرسوماتی ۱، ۷۲ طبع پاریس ۱۸۸۳ م بسعی شیفر.

۲. حواشی برهان ۲۲۰۰ به حواله مقاله علامه قزوینی در پادگار ۹: ۴.

۳. مثنوی ویس و رامین ۱۰۵، ۱۱۸.

اسیران کزان شهرها بسته بود  
به بندگران دست و پاخسته بود  
بفرمود تا بند برداشتند  
بدان شهر نوشاد بگذاشتند

ازین استعمال فردوسی نیز آشکاراست که نوشاد را بطور صفت شهر  
زیب خسرو آورده و تقریباً همان معانی شعرای دیگر را از آن اراده فرموده  
است.

۳. چنین بنظر می آید که نوشاد یک معبد خاصی نبوده بلکه در موارد  
متعدده بدین نام از زمان قدیم معابدی زیبا موجود بود که از انجمله باغلب  
احتمال معبدی در حوالی شهر شاهی کوشانیان در بگرام سمت شمالی  
کابل نیز وجود داشت، که یرغمل های چینی در عصر کنیشکا در موسم  
تابستان در آن معبد زندگی میکردند. و موضع آنرا در خرابه های پوزه  
شترک در کوه پهلوان بگرام تخمین کرده اند.<sup>۱</sup>

این معبد و مسکن یرغمل های چینی و شهزاده چین را هیون تسنگ  
بنام (شا-لو-کیا) Sha-lo-kiā ضبط کرده است<sup>۲</sup> که در جولائی ۶۴۴ م  
از کابل و کاپیسا بچین میرفت و ازین جای گذشته بود. و احتمال دارد که  
اجزای نخستین کلمه (شالو) را از همین ریشه (نوشال) بدانیم.

۴. در قندهار و پنجاب و کشمیر یک نام برای خیابان و باغ و قصر  
عالی مستعمل است که در قندهار دو جای بنام شالمار موجود و باغ  
شالیمار لاهور و کشمیر از بقایای ابنیه مغولیان هند است.  
نمیدانم که ریشه این کلمه چیست؟ ولی در اول آن هم آثار و علایم  
همان (شال) پدیدار است.

۱. تاریخ افغانستان ۲، ۲۳۱.

۲. ترجمه سفر نامه هیون تسنگ ۱۶۳.

از مطالعه اسناد گذشته پدید می آید که نوشال کوشانی و نوشاد ادبیات فارسی و افغان شال بیهقی و نوشاد عربی و شالو کیای چینی و شالمار قندهار و هند از یک ریشه آب خورده اند.

در زبان کوشانی نوشال (محل نو و معبد نو) بوده و در اوائل دوره اسلامی تا خروج مغل نوشاد بر معبد و بتکده زیبا و جای بتان زیبا که نوشاد قدیم هم جایگاه چنین بتان زیبا بوده اطلاق میشده است. پس نوشال زبان کوشانی و نوشاد ادبیات فارسی از کلمات محلی افغانستان بوده و بدین نام در هر عصر و زمان معابد و بتکدها و پرستش گاههائی در بلخ و تخارستان و کابل وجود داشته است. که آخرین نوشاد بلخ را بقرار اسناد گذشته داود بن عباس در ۲۳۳هـ ساخته بود، و یعقوب صفاری آنر در ۲۵۶هـ ویران کرد، و فرخی همین جای را در بلخ با نوبهار یکجا یاد کرده است:

مرحبا ای بلخ بامی همره باد بهار  
از در نوشاد رفتی یا ز باغ نو بهار  
ای خوشا آن نو بهار خرم نوشاد بلخ  
خاصه اکنون کز در بلخ اندرون آمد بهار<sup>۱</sup>

۵. در زبان پنبنتوی یک نامی داریم که (نورشالی) باشد و به همین نام شاعری در اواخر قرن نوزدهم در وادی اباسین زندگی میکرد که دامستتر برخی اشعار پنبنتوی او را در انجا شنیده و ضبط کرده بود.<sup>۲</sup>

این نام را اگر تجزیه کنیم (نور+شالی) است. و چنانکه میدانیم نور همین لمر (آفتاب) است و شالی (محل) باشد و جمعاً این نام معنی (آفتاب محل) را میدهد که در جزو اول آن همان (شال) قدیم محفوظ و زنده باقی مانده است.

---

۱. دیوان فرخی ۱۰۷.

۲. د پنبنتونخوا هار و بهار، طبع پاریس.

۶. در فارسی هم ریشه شال بمعنی محل و جای موجود است. اوشال بفتح اول تالاب و آب انبار و جای ایستادن آب در کوه هاست<sup>۱</sup> که همین شال = چال است. و ریشه همان لغت قدیم درین کلمه محفوظ مانده است. اما در هر سه نسخه کتیبه در آخر این کلمه یک (م) ماقبل ساکن موجود است و نوشالم خوانده می شود که همان میم رابط نمبر ۳ باشد. ولی این نکته به فواصل ۵ جدا نشده و مانند فارسی کنونی متصل کلمه است، بر من مجهولست، و شاید این اتصال علامت اضافت و تملیک مبنی بر قواعد دستوری زبان کوشانی باشد که اکنون ازان خبری نداریم، و در نسخه سوم دریجنا و در نمبر ۱۰۹ این کلمه نوشالم **Норалм** است.

### ۳۶. ΦΡΟΧΟΡΤΙΝΔ (فروخورتیند)

جزو اول کلمه فرو است.

این پیشوند در نمبر ۱۷ هم آمده که معنی پیش و جلوه را افاده میکند، و در اوستا و سنسکریت و فرس قدیم هم بود. در لاتین **pro** بود. در فرس قدیم بسا کلمات باین پیشوند آغاز می شوند.<sup>۲</sup> در ادبیات دری (فرا) و (فرو) هر دو دیده میشوند چه برای تاکید فعل و یا تعیین جهة آن می آیند. بیهقی گوید: زبان فرا پیش این پادشاه بزرگ نکنند.<sup>۳</sup> سعدی راست:

روزی افتاد فتنه یی در شام

هر یک از گوشه یی فرا رفتند

اما فرو در افعال فر و ایستاد و فرو خشکید و مرد را فرو گرفتند و با

دیگر افعال می آید. فرخی راست:

از مجلس ما مردم دو روی برون کن

۱. برهان ۱۸۶.

۲. اولد پرشن ۱۹۷.

۳. تاریخ بیهقی ۲۴۲.

پیش آر گل سرخ و فرو کن گل دوروی<sup>۱</sup>  
 درینجا پیشوند (فرو) مربوط فعل مابعد XOPTIND (خورتیند)  
 است. این فعل با پیشوند سابق (فروخورتیند) است که فرا خورته و  
 فراخورده ازان است. در پهلوی xvar و خورتن و در اوستا xvar و  
 xvaraiti (اکل) بود. و یکی از معانی همین ریشه تلف کردن و برباد دادن  
 نیز هست<sup>۲</sup> که درینجا همین مقصد باشد. و فاعل این فعل بگییس جمع  
 غایب است. یعنی خدا پرستان ازین نوشاد تلف و برباد شدند:

تادئی بگییس ی نوشالم فرو خورتیند  
 تا که خدا پرستان نوشاد تباه شدند (فرا رفتند).  
 اما فرو خورتیند مانند فعل ۴۰ جمع غایب است.<sup>۳</sup>  
 ۳۷. TAD (تاد)

همین (تا) پنبتو و فارسی است از ادات نهایت و تعلیل و شرط (رک):

(۳۲)

۳۸. AB (آب)

مکرراً به معنی آب کنونی است (رک: ۲۰)

۳۹. ΛΡΑΦΟ (لرافو)

درین باره مطالعه کنندگان بجائی نرسیده و چیزی نگفته اند که بدرد  
 بخورد. و این کلمه لاینحل مانده است.

بنظر من لرافو ظاهراً شکل قدیمی است از لر (جوی آب)<sup>۴</sup> و لور (کنده  
 سیلاب)<sup>۵</sup> که در پنبتو لوره گوئیم. و در قندهار مجرای خاص سیلابها را در

۱. سبک شناسی ۱، ۳۴۰.

۲. حواشی برهان ۷۸۸.

۳. درینجا لغت خواره و خوریدل پنبتو یعنی متفرق شدن و پراگندن و خوار (زار) را  
 هم از نظر نباید انداخت و ممکن است خورتیند را به پراگنده شدند و خوار شدند تعبیر  
 کرد.

۴. حواشی برهان ۱۸۹۳.

۵. برهان ۱۹۱۱.

مشرق شهر لوره خوانند. و دریای لورا در جنوب افغانستان جریان دارد که از سیلابهای بهاری تشکیل میشود. اما (فو) آخر کلمه که در پښتو به (ه) تبدیل شده در برخی از کلمات السنه قدیم بود. مثلاً کوه فارسی کنونی در فرس قدیم kaufa و در اوستا kaofa بود که (فه) اخیر آن به (ه) تبدیل شده است. و بر همین قیاس هم شاید (لرافو) زبان کوشانی (لرو، لوره) مشترک کنونی فارسی و پښتو باشد که معنی آن جوی و مجرای آبست، چه بدست انسان کنده شده باشد و چه از جریان سیلاب بوجود آمده باشد. چون این کلمه در جمله فاعل واقع گردیده و فعل آن جمع است بنا بران توان گفت که کلمه (لرافو) هم جمع بود چون در حفريات معبد بغلان آثار جوی آب در حدود زینه معبد بیرون آمده است، بنا بران موید این تفسیر شده میتواند.

#### ۴۰. ACTINA (آستیند)

این فعل که مربوط به فاعل خود نمبر ۳۹ است مانند فعل نمبر ۳۶ جمع غایب است از همان ریشه ستاد نمبره ۲۵ و ۳۴ که درین جا هم فعل اصیل است نه معین. و معنی آن چنین میشود:

تاد آب لرافو استید

تا آب جویها ایستاد

یعنی: تا جویهای آب خشک شدند. (جمله بعدی مربوط و نتیجه این جمله است)

#### ۴۱. AB (آب)

رک: نمبر ۲۰.

#### ۴۲. ANΔEZ (آندیز)

این کلمه را ماریک از کلمه هندیزه ایرانی بمعنی to heap up یعنی روی هم انباشتن پنداشته در حالیکه با محل استعمال تطابقی ندارد.

۱. حواشی برهان ۱۷۳۹ و سبک شناسی ۱، ۲۱۶.

چنین بنظر می آید که (اندیز) از ریشه لغت پهلوی و دری است. اند and در پهلوی و دری عدد مبهم و کم معادل بضع عربی بود که کلمه اندک دری و هندک پهلوی بمعنی کم و کمی و هر چیز کم بود.<sup>۱</sup> اما اینکه (یز) چگونه و برای کدام مقصد بآخر کلمه الحاق شده بر ما مجهول است. ولی از موقع استعمال توان دریافت که (اندیز) معنی فعلی را دارد و مفهوم (آب اندک شد) را افاده میکند.

۴۳. OT (اوت)

ادات عطف معادل (و) فارسی و (او) پښتو (رک: ۲۶).

۴۴. MALIZ (مالیز = مادژ)

رک: ۲، ۱۶، ۲۳، ۷۹، ۹۵، ۱۱۲، ۱۲۶.

۴۵. ΠΙΔΟΡΙΓΔ (پیدوریگد)

ماریک ریشه این کلمه را pita-rixta شکل قدیم اسم مفعول که بحیث ماضی استعمال میشده نشان داده است. ظاهراً این کلمه شکل قدیم همین (پدرود) فارسی است که مفهوم متروک ماندن و الوداع را دارد و در پهلوی padrut بود.<sup>۲</sup>

شاید پیدوریگد درینجا بحیث فعل ماضی باشد که امروز (پدرود شد) گوئیم. و مضارع منفی آن در کلمه ۱۱۳ آمده است.

پس مفهوم جمله از نمبر ۴۱ تا ۴۵ چنین است:

آب اندیز، اوت مالیز پیدوریگد

آب اندک شد و مادژ پدرود گشت

ناگفته نماند که در پښتو فعل (پریگد = پریخود) و مصدر پریښبول

= پریخودل (ترک) از همین ریشه بنظر می آید.

۴۶. TAKALΔ (تاکلد)

برای شرح تا رک: نمبر ۳۲، ۳۷

۱. برهان ۱۷۱.

۲. برهان ۳۷۳.

درینجا (تا) جزو لاینفک (کلد) کلمه مابعد است و فاصله O هم در بین ندارد و چنین بنظر می آید: وقتی که این کلمه را با (کلد) می نوشتند (Δ) آنرا حذف میکردند. شرح کلمه (کلد = کله) در نمبر ۲۷ گذشت. (تا کله) تا کنون در پښتو مستعمل است بمعنی تا وقتیکه و تا هنگامیکه و تا که و عین همین معنی until انگلیسی را هیننگ برای کلمه نمبر ۴۶ داده است.

#### ۴۷. NOKONZOK (نوكونزوك)

طوریکه ماریک هم گوید یک علم کوشانی و نام رئیس کمیته ترمیم نوشاد است.

ولی ماریک فاصله O و علامت (I) اضافی بعدی را جزو همین نام خوانده است.

در حالیکه (I) علامت اضافت توصیفی است که بعد از نمبر ۲۹ هم آمد و درین کتیبه چندین بار تکرار شده است.

این نام مانند نامهای آنوقت مختوم به (ک) تجلیل است که در پښتو نظایر آنرا در نمبر (۱۱) نشان دادم ولی درینجا در نسخه سوم NOKONZIK است.

#### ۴۸. KAPAPPAΓΓ (كَرَل رَنگ)

ماریک این کلمه را یک لقب نظامی مرکب از KAPA یعنی لشکر و قشون + درنگ خوانده است. اما هیننگ گوید که این کلمه عین همان لغت فارسی کنارنگ مشتق از کنار + درنگ ΔPANΓ است که لقب حکمران ایالات مجاوز شهنشاهی کوشانی بود، یا لقب حکمران یک ولایت سرحدی.

در زمان قدیم سرحد را کناره پادشاهی میگفتند<sup>۱</sup> و جمع آنرا کنارهای پادشاهی و حکام سرحد را که عرب ملوک الاطراف گویند، کنارنگ بضم

---

۱. منهاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری گوید: قلع ارسلان... غزوه‌های نامدار بجای آورد، و عظیم نام گرفت، چنانچه کنار افرنجه ازو مالش بسیار یافتند (۱، ۳۱۲).



کاف اول میگفتند و کنارنگ از لغت کنارک بمعنی سرحد آمده است، و در هرمرزی کنارنگها بودند که از قدیم بسرحد داری موروثی قیام می نمودند. فردوسی در باره کنارنگ اشعار زیاد دارد که از همه آن شعرها همین معنی سرحداری بر می آید مانند:

وزان بگذری رود آبست پیش  
که پهنای او را دو فرسنگ بیش  
کنارنگ دیوی نگهبان او  
همه نره دیوان بفرمان او

در باره دلیری و شجاعت کنارنگ گوید: که ملوک اطراف بدین صفت معروف بودند:

کدام است گرد کنارنگ دل  
بمردی سیه کرده در جنگ دل<sup>۱</sup>  
و نیز بقول فردوسی کنارنگ مرو ماهوی نامداشت که پیشکار شبانان  
(کوچیان) بود:

کنارگ مرو است ماهوی نیز  
ابا لشکر و پیل و هرگونه چیز  
کجا پیشکار شبانان ماست  
برآورده دشتبانان ماست<sup>۲</sup>

در مقدمه قدیم شاهنامه تالیف محرم سال (۳۴۶هـ) که نمونه قدیم تر نثر دری است و آنرا بنام یکی از رجال معروف خراسان ابو منصور محمد بن عبدالرزاق عبدالله فرخ، دستورا و ابو منصور بن احمد المعمری نوشته. در نسب نامه نویسنده این مقدمه منشور نام کنارنگ مکرراً می آید. و از آن معلوم است که بنام کنارنگ در اوایل اسلام درین طرف خراسان رجالی

۱. سبک شناسی ۱، ۴۲۸.

۲. داستان ویس و رامین از مینارسکی ۴۲۷.

شهرت داشتند و طبری<sup>۱</sup> در حوادث سال ۳۱ هجری این نام را بشکل کناری مرزبان طوس آورده و همین نام را بلاذری<sup>۲</sup> در ذکر فتوحات خراسان کنارنگ آورده که در نسخه های خطی بشکل کنازنگ مرزبان طوس محرف شده است.<sup>۳</sup> و همین نام است که ابن خردادبه آنرا بشکل کنار (کنارنگ) ملک نشاپور ضبط کرده است.<sup>۴</sup>

چنانکه میدانیم تا حدود قرن پنجم هجری حفظ سلسله های انساب میان دهقانان و موبدان و اهل بیوتات (خراسان) رواج داشت. و در هر یک ازین خاندانها روایات راجع باجداد آنها در میان بود که نسل به نسل حفظ میشد. (عین همین حالت اکنون در بین پنبتونها موجود است) و برخی آنها اتفاقاً در بعضی کتب محفوظ مانده است و از آنجمله روایاتی است در باب کنارنگ جد ششم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق که در مقدمه شاهنامه ابو منصور می بینیم<sup>۵</sup> و در سابق به آن اشاره شد.

شمس فخری اصفهانی درین باره می نویسد (حدود ۷۴۴هـ):  
”کنارنگ حاکم ملی را گویند و مرزبان نیز گویند.“ نظیر از خود وی:

کمینه بنده ات هر جا که باشد

بود آنجا ز اقبال کنارنگ<sup>۶</sup>

قبل از شمس فخری این کلمه از طرف اسدی طوسی نیز بمعنی صاحب طرف و مرزبان ضبط شده. بسند این بیت فردوسی:

ازین هر دو هرگز نگشتی جدا

کنارنگ بودند و او پادشا<sup>۷</sup>

۱. تاریخ الامم و الملوک ۱، ۲۸۸۶.

۲. فتوح البلدان ۴۰۶.

۳. مقدمه قدیم شاهنامه در هزاره فردوسی ۱۴۷.

۴. المسالک و الممالک ۳۹.

۵. حماسه سرائی در ایران ۸۷.

۶. معیار جمالی ۲۸۶ طبع تهران ۱۳۳۷ ش.

۷. لغت فرس ۲۶۰.

برخی از مرزبانان یعنی حکمرانان نواحی مستقل خراسان را کنارنگ می‌گفته‌اند. به گفته پروگوپ مورخ بیزنتی منصب کنارنگ در برخی از خاندانها ارثی بوده است. بمرزبان ناحیه ابر شهر یعنی شمال نیشاپور کنارنگ می‌گفتند. چون یردگرد سوم ساسانی از بیم حمله تازیان به خراسان گریخت به حکمران طوس متوسل شد، که او را نیز کنارنگ می‌گفتند.

در فهرستهای القاب حکمرانان مستقل حکمران نیشاپور را کنار و حکمران طوس را کنارنگ گفته‌اند، ثعالبی در غرر ملوک الفرس تصریح میکند: که مرزبان طوس کنارنگ بوده است. در حوادث نظامی دوره ساسانی گاهی باین نکته بر میخوریم که شنهنشاه ساسانی فلان کنارنگ را بمیدان جنگ فرستاده است و ازین پیدا است که کنارنگان مشاغل نظامی هم داشته‌اند. در باره گشنسپ داذ که از اعیان متنفذ دربار کواد پادشاه ساسانی بوده صریحاً نوشته‌اند که وی کنارنگ بوده است. حمزه اصفهانی در شرح دیوان ابو نواس، مرزبان طوس و مرو را کنارنگ نوشته است.

تنها مرزبان نواحی سرحدی شرقی پارس را کنارنگ نمی‌گفتند. بلکه در نواحی دیگر هم این اصطلاح رایج بوده چنانکه در آیین پذیرفتن سفرای بیگانه در زمان ساسانیان همینکه فرستاده‌یی از جایی می‌آمد کنارنگان ولایاتی که در سر راه این فرستاده بودند می‌بایست همه جا چنانکه در خور اوست ازو پذیرائی کنند و شاید کنارنگ به حکمران ناحیه‌های کوچک می‌گفته‌اند. فردوسی در شاهنامه کلمه کنارنگ را بیست جا بمعنی مطلق حکمران آورده است.<sup>۱</sup>

درینکه منصب کنارنگ در افغانستان یک منصب نظامی بود اشاره‌ئی در شهریار نامه سراج الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی متوفی بسال ۵۴۴ یا ۵۵۴<sup>۲</sup> موجود است که برای سلطان مسعود ثانی بن سلطان ابراهیم غزنوی بعد از سال ۴۹۲هـ بشعر در آمده و در سنه ۵۰۸هـ خاتمه

۱. تاریخ تمدن ایران ساسانی، ۱، ۲۵۴ تهران ۱۳۳۱ ش.

۲. حواشی چهارمقاله ۱۵۰.

یافته است. این داستان شامل جنگ های اخلاف رستم سیستانی و شهریار برادر زاده فرامرز پسر رستم و مربوط بسرزمین تاریخی افغانستان است، که نسخه واحد خطی آن در موزه برتانیه موجود باشد.<sup>۱</sup> درین داستان منظوم که یک نفر شاعر غزنه انرا در دربار غزنه سروده داستانی از شاه هیتال (هیاطله) موجود است که دران کلمه کنارنگ به مفهوم یک منصب نظامی چنین آمده است:

کنارنگ هیتال با شش هزار  
بیامد برآمد غوگیر و دار  
چو از پیش برخاست بانگ و غریو  
بجنبید از جا سپهد ارنیو  
شب تار و آوای رویینه خم  
بتن زهره شیر گردیده گم  
کنارنگ غرید مانند دیو  
گرفته ره گرد فرخنده نیو<sup>۲</sup>

باین شرح کنارنگ بقول برهان قاطع بضم اول بمعنی مرزبان بود. ولی چون در پهلوی Kanarang و در یونانی Xanaraghges و در سریانی Qanarag در عهد ساسانیان عنوان مخصوص مرزبان ابر شهر نیشاپور بود<sup>۳</sup> و در اوستا هم کلمه کناره Kanara و در پهلوی Kanara بفتح کاف است<sup>۴</sup> بنابراین تلفظ آن مانند این کتیبه باید به فتحه کاف باشد. اما این نکته که ریشه کلمه کرل رنگ کوشانی چه بوده و کلمه مفرد است یا مرکب اکنون بر من روشن نیست. و تحلیل آن موقوف بر معلومات آینده ماست

۱. فهرست نسخ خطی موزه برتانیه از ریو ۵۲۴ بعد.

۲. حماسه سرائی ص ۳۱۵ به نقل از یک نسخه خطی شهریار نامه.

۳. ساسانیان کریستنسن ۱۰۸.

۴. تتبعات ایرانی ۱، ۱۱۵.

در ریشه های کلمات زبان کوشانی. ولی ازین کتیبه روشن شد که شکل قدیم کوشانی کنارنگ = کرل رنگ بود.<sup>۱</sup>

۴۹. I-ΦPE-I-XOΑΔEIOΓ (ی-فری-ی-خود یوگ)

دو (I) در اول و آخر کلمه فری همان علامت اضافه ۳۰، ۵۳، ۵۶، ۱۰۴، ۱۰۸ است که (فری) را با (کرل رنگ) وصل و اضافه میدهد و آی دوم هم (فری) را با مابعد (خودیوگ) اضافه داده است. اما کلمه فری از ریشه همان فرو نمبر ۱۷، ۲۶، ۱۱۰ راست، که درین کتیبه مکرر آمده، و شاید با موارد استعمال و حالت وقوع گرامری خود به الحاق حروف علت E و O تغییر شکل داده است که اصل آن فر ΦP باشد.

این پیشاوند در پهلوی قدیم نبود ولی در اوستا fra و در سنسکریت pra و در لاتین pra و در کتیبه های هخامنشی فرس قدیم pro در آغاز افعال و صفات و اسماء می آمد و معنی پیش و پیش رو را افاده میکرد<sup>۲</sup> و گویند که این فرا در زبان دری نیز تأکیداً بر سر افعال آمده و جهت فعل را روشن میسازد، مانند: فرا آمد، فرا آفگند، فرا رفتند<sup>۳</sup> نظامی گفت:

شحنه مست آمده در کوی من

زد لگدی چند فرا روی من

سعدی:

روزی افتاد فتنه یی در شام

هر یک از گوشه یی فرا رفتند

بیهقی:

زبان فرا این پادشاه بزرگ مسعود نکنند (ص ۲۴۲).

۱. تا عصر غوریان قلعه ئی بنام حصار کنارنگ بین غزنه و بامیان واقع بود (طبقات ناصری (۱، ۴۶۱) که از بودن این تسمیه تا این عصر یعنی حدود (۶۰۰ هـ) حکایت مینماید.

۲. اولد پرشن ۱۹۷.

۳. سبک شناسی ۱، ۳۳۹.

از استعمال این ادات در موارد متعدد این کتیبه آشکار است که در السنه افغانستان بکثرت مستعمل بود، و در پښتو آثار آن به صورت (ور - در - را) برای سه شخص غایب و مخاطب و متکلم باقی است.<sup>۱</sup> زیرا گاهی (ف) السنه دیگر در پښتو به (و) تبدیل شده مانند وفره اوستا و vafr پهلوی و vafr سنگلیچی و varfa منجی<sup>۲</sup> که در پښتو واوره و در فارسی برف است. و بر همین قیاس (ور) ادات طرف و جهت پښتو از همان ER قدیم ریشه دارد که در کوشانی هم بود.

اما درینجا در جمله (نوگونزوک-ی-کرل رنگ-ی-فری-ی-خواديوگ) موقع و مقام و منصب نوگونزوک را که از طرف خواديوگ (خدای) مقام کرل رنگ (کنارنگ) را داشت تعیین میکند و معنی (از طرف و نسبت تاکید) را میدهد مانند: حاکم پادشاه و نایب سلطنت وغیره.

مخفی نماند که ماریک (فری) را یک اسم خاص پنداشته و هیننگ آنرا بمعنی امین و صادق امپراطور آورده است. ولی احتمال بعید است و ریشه های کلمه در خود کتیبه موجود اند.

اما کلمه (خواديوگ) در نظر ماریک و هیننگ بمعنی مالک و صاحب اختیار و معادل autokrator و خدیو فارسی است که در تورکی khediv و در فرانسوی khedive بود.

کلمه خدای تا اوایل دوره اسلامی نیز بمعنی شاه و مالک و حکمدار در ادب فارسی مستعمل بود. خداوندگار هر شخص عظیم را می گفتند. کابل خدای و زابل خدای در شهنامه و گوزگان خداه و سامان خداه و بخارا خداه

---

۱. این فری در پښتو بقسم پرې با بعضی افعال میآید از قبیل پرې وتل، پرې ولل،

پرې ښودل، پرې منخل وغیره.

۲. حواشی برهان ۲۵۹.

در کتب تاریخ اوایل عهد اسلامی بهمین معنی است<sup>۱</sup> و در جمله کابل شاهان که در نصف اول قرن هفتم میلادی بالشکرهای فاتح عرب درین سر زمین مقابله میکردند یکی هم (خودو وه یه که) Khuduwayaka نامدارد که مسکوکات او در افغانستان شرقی و پنجاب بدست می آید. پایتخت این شاهان بعد از فتح عرب از کابل و گردیز به ویهند کنار اتک انتقال کرده بود.<sup>۲</sup>

اما کلمه خدای تا کنون در پښتو لهجه های مختلفی دارد: خدوی، خودوی، خلوی وغیره گویند و معلوم است که تلفظ قدیم این کلمه افغانستان هم بهمین لهجات پښتو نزدیک بوده، زیرا درین کتیبه در نمبر ۱۴۵ خوادی XOADE آمده.

و در سکه کابلشاه (خودووه یه که) است. اما (گ) اخیر کلمه از جنس (گ) تجلیلی است که در آخر اسمای بزرگان همان وقت می آمده است (رک: نمبر ۱۱).

۵۰. KID (کد - که)<sup>۳</sup>

قید موصول بیانی از حال نوکونزوک، که دال آخر آن بعد از حرف علت (I) در فارسی خاموش است مانند کلمات نمبر ۲۶، ۳۲، ۳۷، ۴۳ وغیره.

ماریک این کلمه را نظیر kide و kade و ختنی و kdy سغدی میداند و هیننگ آنرا عدیل CID نمبر ۸ می شمارد که درانجا هم به عقیده من دال بعد از (I) خاموش و غیر ملفوظ مانده و (سی=چی) خوانده میشود.

۱. رک: زین الاخبار گردیزی ۱۳، ۱۴ و المسالک و الممالک ابن خردادبه ۴۱، طبری ۷ و ۸.

۲. دائرة المعارف اسلامی ماده افغانستان ج ۱.

۳. kid و ikid در منجی معنای کرد و بکرد را میرساند.

در سغدی kdh کذ عین همین (که=کی) بیانی است. در منظومه درخت اسوریک پهلوی شمالی (گذش) بمعنی (که آنرا) آمده<sup>۱</sup> و آنچه امروز در محاوره عامه کابل (کتی) گفته می شود بگمان من از بقایای همین ریشه است که برخی مردم آنرا (کدی) هم خوانند مثلاً کتی او گپ زد (که باو سخن زد) یا خدش گپ زد.

این کلمه عیناً مانند پید نمبر ۶۸، ۹۰ است که در فارسی (به) و در پنبتو (په) ازان مانده و دال اخیر آن حذف شده است. ولی در پدین (بدین) نمبر ۱۲۱، ۱۲۳ دال آن تا کنون هم باقی است و همچنین دال کد در (که=کی) بیانی خاموش ولی در کدش پهلوی شمالی و خدش کنونی محاوره عامه کابل موجود و محفوظ است.

#### ۵۱. ФРЕИСТАР (فری استار)

در پهلوی parastar بمعنی خدمتگار و خادم و فرمان بردار و مطیع بود.<sup>۲</sup> فخر گرگانی گوید:

ازین هرما هروئی را هزاران

بگرداند رنگارین پرستاران<sup>۳</sup>

فردوسی راست:

پرستار زاده نیاید بکار

اگر چند باشد پدر شهریار<sup>۴</sup>

هیننگ ریشه های مشترک این کلمه را در frystr سغدی و fry(h)stwm پارتی بمعنی فداکار نشان میدهد و بنابراین (فری استار-آب-شا-ی-بگ الخ) را بمعنی (مخلص و فدا کار به شاه عظیم) می نویسد. و درینجا برخلاف موارد متعدد دیگر کتیه کلمه AB را بجای (آب)

۱. سبک شناسی ۱، ۱۱۰.

۲. حواشی برهان ۳۸۳.

۳. ویس و رامین ۲۴.

۴. چهار مقاله ۸۱.



بمعنی (به) میگیرد اما معقول نیست که در سایر مواقع AB بمعنی کنونی خود (آب) باشد و تنها درین مورد بمعنی (به) استعمال شده باشد. بنابراین من این تعبیر را موجه نمی دانم و (فری استار آب) را یک ترکیب امتزاجی میدانم. زیرا کلمه پرسیتار در پهلوی بمعنی خدمتگار و آمر یک موسسه دولتی موجود بود. در متون پهلوی چنین آمده:

پرسیتار مرد بیراه مبوید.<sup>۱</sup>

بگمان غالب ترکیب امتزاجی (فری استار آب) باید نامی باشد برای یکی از مامورین دولت که وظیفه آبرسانی و نظارت آبیاری و جوی کنی را داشت که اکنون در روستاها آنرا (میرآب) گوئیم. در تاریخ سیستان (ص ۳۱۴) امیری آب، شغلی از مشاغل دولتی آنوقت ذکر شده، که غالباً همان فری استار آب قدیم باشد. و از روی این تعبیر باید گفت: که همین نوکونزوک وظیفه ریاست مؤسسه آبرسانی را بنام (فری استار آب = فرستار آب) نیز داشته است.

۵۲. AB (آب)

شرح آن در نمبر ۱۵ گذشت، در نمبر ۲۰، ۳۸، ۴۱، ۹۴، ۹۷ هم مکرر است.

۵۳. pA (شا)

همین شاه کنونی فارسی است که در نمبر ۱۰ شرح آن گذشت و (I) مابعد مانند ۳۲، ۳۴، ۵۵، ۱۰۳ و غیره علامت اضافه و اتصاف است که اکنون در فارسی یک کسره اضافی ازان نمایندگی میکند اما املای pA در نسخه دوم کتیبه pAH (شاه) است.

۵۴. BAΓ (بگ)

بمعنی خدا و عظیم (رک: نمبر ۶)

---

۱. متون پهلوی ص ۸۲.

## ۵۵. ΠΟΥΡ (پوهر)

طوریکه در نمبر ۲۹ شرح داده شد این کلمه را بگ پوهر باید خواند نه بقرائت هیننگ که آنرا (پویر) خوانده است.

ماریک بگه پویر را از بگ پوتھرا (پسر خدا) ترکیبی نزدیک به دیوه پوترا سنسکریت میدانند که پویر (صحیح آن پوهر) بحیث پسوند اسمای خانوادگی باشد.

اصل این کلمه در فرس قدیم puca در سنسکریت putra در اوستا puthra در پهلوی puhr در فارسی و پنبنتو پور = پوس = پسر<sup>۱</sup> و در هندی قدیم pusra و در سندهی پوتره است. و املای کوشانی آن درین کتیبه پوهر مشابه پهلوی بود. پس بگ پوهر بمعنی خداوند زاده و شاهزاده و پسر خداست که صفت و نسبت (لویک بوسر) بعدیست. و همین ترکیب کوشانی بگ پوهر در فارسی بغیور و معرب آن فغفور (یعنی پسر خدا) باشد<sup>۲</sup> و خوارزمی باین مطلب بصراحت اشاره مینماید<sup>۳</sup> و همین پوهر قدیم و پور فارسی در پنبنتو در کلمه تربور (تره = کاکا + بور = پسر) یعنی کاکا زاده و در کلمه بوره (پسر مرده) موجود است. مخفی نماند که در نسخه سوم کتیبه این کلمه باملای ΠΟΟΡ نوشته شده که همین پور فارسی = بور پنبنتو باشد. سی، ایل هوارت در دایرة المعارف اسلامی (۲، ۳۸) می نویسد: که ابن اثیر (۷، ۲۲۱) فغفور را بمعنی پسر آسمان دانسته است، که عین همین لقب در زبان چینی tien tso بود یعنی son of heaven (پسر آسمان).

در کتیبه عربی زیتون که در سنه ۷۲۳ هـ نوشته شده و مارکو پولو در جلد ۲ ص ۱۴۵ ترجمه یول ازان ذکری دارد، این لقب برای امپراتور چینی

۱. اولد پرشن ۱۹۷.

۲. حواشی برهان ۱۴۸۴.

۳. مفاتیح العلوم ۷۳.

Sung استعمال شده است، و ازین بر می آید که این لقب در آسیای میانه تا چین تعمیم یافته بود.

۵۶. ۸OIX (لُویخ)

مستشرقین به اصلیت این کلمه ملتفت نشده اند که در مآخذ دوره اسلامی لویک است و این خاندان در جمله ملوک محلی کابل و غزنه و گردیز در اوایل دوره اسلامی درین سرزمین حکمرانی داشتند. لویک که در رسم الخط یونانی لویخ شده نام خانوادگی است<sup>۱</sup> که نام اصلی این بغپور و خداوند زاده خاندان لویک در نمبر (۵۷) بوسر BOCAP است. و همین لویک بوسر شاید از طرف شهنشاه کوشانی حکمران این سرزمین بود، که نوکوزوک کنارنگ بحیث پرستار آب، از طرف این لویک مقرر بود.

شرح کلمه لویک و دودمان ایشان را در عصر اسلامی در رساله پنبنتو و لویکان غزنه به تفصیل داده ام که درینجا به کلیات مطلب اشارت میرود.

لنگورت دیمز گوید که در حدود ۲۶۰ هـ حکمران محلی غزنه شاه لویک بود که شخصیت مجهولی است.<sup>۲</sup> عبدالحی گردیزی مقابله ابو منصور افلح بن محمد بن خاقان را با یعقوب لیث در گردیز شرح میدهد.<sup>۳</sup> و همچنین نظام الملک در شرح عصر الپتگین از امیر غزنه لویک نام می برد<sup>۴</sup> و منهاج سراج جوزجانی نیز ابوبکر لویک را در چرخ لوگر در مقابل سبکتگین ذکر میکند<sup>۵</sup> و محمد بن علی شبانکاره ئی نیز ازین ملک غزنه

---

۱. املای این کلمه در هر سه نسخه متفاوتست. در نسخه اول واصل ۸OIX و در نسخه دوم ۸OX و در نسخه سوم AAYX است و صورتیکه در دوره اسلامی باملای های مختلف لویک، لویک، انوک، لاویل و غیره مضبوط است. در همان دوره قدیم در املای یونانی نیز همین سرنوشت را داشت، که در سه نسخه یک کتیبه در یک جای و شاید در یکزمان (?) بسه گونه املا نوشته اند و این مورد کمال تعجب است!

۲. دایرة المعارف اسلامی ۲، ۱۵۴.

۳. زین الخبار ۶.

۴. سیاست نامه ۱۲۲.

۵. طبقات ناصری ۱، ۲۶۸.

یاد آورست<sup>۱</sup> و گردیزی بقایای این خاندان امرای گردیز را در دربار غزنه دارای مناصب سفارت و مراتب سیاسی شمرده است و در نسخه خطی کرامات سخی سرور که در دیره اسمعیل خان پښتونستان یافته شده بود حکایتی ازین دودمان حکمرانان غزنه وارد بود. که بقایای این دودمان حکمرانان غزنه در اوایل فتوح اسلامی درینجا بودند و بزبان خلجیه (پښتو) بیتی از ایشان روایت شده و از روی تمام اسناد موجوده ازین خاندان حکمرانان و رجال ذیل را می شناسیم:

۱. لویک وجویر (هجویر غزنه = اجرستان) باو منسوبست، معاصر رتبیل و کابلشاه حدود ۱۲۰ هـ.

۲. لویک خانان (خاقان) پسر وجویر، معاصر خنچل کابلشاه حدود ۱۶۳ هـ.

۳. محمد بن خاقان حدود ۲۱۰ هـ (مسلمان شده).

۴. بو منصور افلح پسر محمد که در گردیز از یعقوب لیث صفاری شکست خورد ۲۵۶ هـ.

۵. منصور بن افلح ۳۰۰ هـ.

۶. مرسل (۳) بن منصور حدود ۳۵۰ هـ.

۷. دهل بن مرسل حدود ۴۰۰ هـ.

۸. ابو علی یا ابوبکر لویک خسر کابلشاه که در چرخ لوگر با داماد خود پسر کابلشاه از دست سبکتگین شکست خورد ۳۵۶ هـ.<sup>۲</sup>

اگر باین هشت نفر لویک دو نفر لویک قدیمتر قرن دوم مسیحی که درین کتیبه بنام شاه فغفور لویخ بوسر مذکور است و نیز نام پدرش شیزوگرگ (اروانباد = شادروان) را اضافه سازیم پس ما ده نفر ازین خاندان شاهان غزنه و گردیز را شناخته ایم.

---

۱. مجمع الانساب خطی.

۲. برای شرح اسناد تاریخی این مبحث رک: پښتو و لویکان غزنه تألیف عبدالحی حبیبی طبع کابل ۱۳۴۱.

اما در باره نام خانوادگی لویک و اسناد ادبی آن در رساله پنبنتو و لویکان غزنه شرحی داده ام که لب لباب آن چنین است: کلمه لویک از لوی (بزرگ = سردار) پنبنتو بالحاق همان (ک) تجلیل ساخته شده که در نمبر ۱۱ شرح داده شد و نظایر آن درین کتیبه و پهلوی بسیار اند. اما اینکه چرا درینجا (گ) تجلیل به (خ) املا شده و ٨OIX نوشته اند شاید علت آن مربوط بدستور زبان باشد که بعد از (I) آواز (گ) به (خ) تبدیل میشده است.

۵۷. BOCAP (بوسر)

علم شاه لویک است. که هیننگ آنرا به اوپت چاره Upatchara فرس قدیم میچسپانند. ولی در باره کلمه لویخ و بوسر چیزی دیگر نمی گوید. و درین مورد کلمات (بزار = افزار) فارسی را هم یاد اوری میکند که چندان موزون و مربوط بنظر نمی آیند. ولی چون لویک اسم فامیلی و بوسر نام شخصی شاه است مشکلی فراروی نداریم.

۵۸. βΙΖΟΓΑΡΓ (شیزوگرگ)

این کلمه را ماریک و هیننگ شیزو گرگو خوانده و معنی آنرا the beneficent یعنی نیکو کار و کریم نوشته اند. ولی سندی را برای چنین تعبیر نداده اند. و ریشه آنرا تعیین نکرده اند.

چون بین علم لویک بوسر و این کلمه علامت اضافت (I) ابوت موجود است پس بر اساس پهلوی و دری که بعلامت اضافت بین نامهای پدر و پسر مقصد بنوت را می رسانند، کلمه شیزو گرگ را نام پدر لویک بوسر می دانم و نظیر این اضافت و کسره بنوت این دو بیت ناصر خسرو است.

سام نریمان کو و رستم کجاست

پیشر و لشکر مازندران؟

بابک ساسان کو و کو اردشیر

کوست نه بهرام و نه نوشیروان<sup>۱</sup>

---

۱. دیوان ناصر خسرو ۳۱۷.

و همچنین (I) اضافه و اتصاف بعد از کلمه شیزوگرگ هم آمده که کلمه بعدی نمبر ۵۹ صفت و اضافه اوست ولی این علامت در نسخه اول و دوم به علامت (O) منفصل و در نسخه سوم شیزوگرگی متصل است، و قاعدتاً باید منفصل باشد.

۵۹. ΑΛΟΡΧΑΛ (الْوَبْخَال = اروانباد)

این کلمه را هیننگ بمعنی رحیم و مهربان آورده و جزو دوم کلمه را با نام پارسی XCHD تطبیق کردن خواسته است. طوریکه پیشتر گفتیم این کلمه بوسیله علامت اضافه توصیفی (I) با شیزوگرگ وابسته است و وصف دعائی اوست.

جزو اول کلمه ال و = الو = ارو است. که (ل) همواره بین پنبتو و فارسی به (ر) تبدیل میشود مثل دیوار = دیوال و غربیل = غلبیل. پس ΑΛΟ (ا ل و) زبان کوشانی در پارسی و پنبتوی کنونی (اروا) شده که معنی آن (جان) باشد.<sup>۱</sup> و این کلمه در اروند = الوند در جزو اول نیز بصورت الو = ارو محفوظ است که اصل آن در اوستا aurvant بود، بمعنی جاندار و تیز و چالاک و توانا و دلیر که از صفات جان است و این کلمه چنانچه تصور میشود از کلمه جمع (ارواح) عربی نیامده و در فارسی افغانستان و پنبتو از قدیم باقی مانده است و امکان قوی دارد که روان فارسی و پهلوی و اروان urvan اوستا بمعنی (جان) با همین الو کوشانی = اروا پنبتو و فارسی هم‌ریشه باشد. زیرا اروان اوستا با تلفظ کنونی اروا نزدیکی تام دارد. از نظایر استعمال قدیم ریشه اروا در اوستا کلمه گشورون gosurvan است. که از دستیاران وهومنه (فرشته حافظ چارپایان) بود. و این کلمه را به گشو (گاو) + رون (روان) ترجمه کرده اند (روان گاو) که در فقه اللغة ایرانی تالیف جیکسن (۲، ۶۳۷) بحواله بندهشن بزرگ ذکر رفته است<sup>۲</sup> و درین اسم جزو اول را میتوان با (غژگاو = گاو کوهی مقدس

۱. در فارسی بدخشان alaw بمعنی آتش میاید.

۲. مزدا پرستی در ایران قدیم ۴۶.

کوهسار پامیر و بدخشان) و جزو دوم را با (الو = اروا = روان) بمعنی جان تطبیق داد.

اما جزو دوم کلمه بنال همین شاد فارسی و بناد پنبنتو است که برای اظهار مخرج (نبس) در یونانی ΠΧ (ش خ) را یکجا استعمال کرده.<sup>۱</sup> و ادای صوت خاص (نبس) را که یک صدای مشترک بین ش و خ است، به نوشتن هر دو حروف افاده کرده اند. و معلوم است این صوت را عیناً مانند (نبس) پنبنتوی امروزی سمت غربی کابل ادا میکردند.<sup>۲</sup>

اما حرف اخیر کلمه لام در السنه دیگر به دال تبدیل شده که نظیر دیگر این ابدال در همین کتیبه ابدال نوشال به نوشاد است. و ازین پدید می آید که در زبان کوشانی همین دال اخیر کلمات نوشاد و شاد را به لام تلفظ و نوشته میکردند و کلمه شاد در پهلوی shat و در اوستا shata و در فرس قدیم shiyati بود. پس بنال و شاد و شات و بناد تلفظ های مختلف کلمه است. و جمعاً هر دو کلمه (اروا + بناد) یعنی شاد روان و مرحوم است که شاید اصطلاحی بود مانند (شاد روان) کنونی که با مردگان احتراماً و بطور دعائیه می آید. و چون شیزوگرگ پدر شاه لویک بوسر در حین نوشتن کتیبه مرده و مرحوم بود او را اروا بناد گفتند.

ازین مبحث دو نتیجه واضح گرفته میشود:

اول عقیده مردم آن زمان بوجود و خلود روح. زیرا معلوم است بوجود روان بعد از فنای جسمانی معتقد بودند که شادی او را میخواستند. دوم معلوم است صوت (نبس) پنبنتو در زبان کوشانی هم بوده و شاد را بنال تلفظ میکردند و برای آن (ش و خ) را یکجا مینوشتند.<sup>۳</sup>

---

۱. در نسخه دوم این کلمه A...AXpAΛ (ا...اخشال؟ بنظر می آید، و املای (نبس) دران Xp است.

۲. در الفبای اوستا و دین دپیری یک شین مشدد علاوه بر شین عادی موجود بود، که صدای همین (نبس) پنبنتو را میداد، و در اوستا کلمه بناته shata = بناد بهمین معنی و صوت بناد پنبنتو و بنال کوشانی بود.

۳. xsh یا xs دو صوت علیحده اند که در زبانهای کنونی علچه بنظر میرسند. اما این

۶۰. KID (کد = که)

ادات بیانی قید موصول است و بیانست از احوال شیزوگرگ اروا  
بناد. رک: ۵۰.

ΦΑΡΟ-ΟΙCΠ ۶۲/۶۱ (فَرُووِیْسپ)

جزو اول این کلمه غالباً مربوط است بریشهٔ پرو فرس قدیم و پورو  
اوستا و پوره پنبنتو که معنی تمام و کامل را دارد و شرح آن در نمبر ۹۲  
خواهد آمد.

اما جزو دوم OICΠ (ویسپ) را ماریک ویسپه wispa ایرانی قدیم  
به معنی (تمام = همه) خوانده است. که در پهلوی نیز وسف (همه)  
هروسف (هر همه) بود و در کتاب التنبیه علی حروف التصحیف حمزه بن  
حسن که نسخهٔ خطی واحد آن در کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق تهران موجود  
است در جمله انواع کتابت قدیم قسم هفتم وسف دفیره است، یعنی دبیری  
همگان و جامع کتابتها<sup>۱</sup> که باین سند نیز تعبیر ماریک معقول به نظر می  
آید.

و دو کلمه ۶۱ و ۶۲ را باید فرو ویسپ = پوره و تمام خوانده که با  
مابعد خود مربوط اند.

ANOMO-OAD-BARΓAN ۶۵/۶۴/۶۳ (آنومواد برگان)

هیننگ این کلمه را از کد تا برگان یک جمله دعائی شمرده و گوید  
محتمل است که برای شاه دعائی باشد.<sup>۲</sup> ولی وی و دیگران به تحلیل

---

واقعیت در اوستا قدیم نیز وجود داشت که در اوستای متأخر صوت x = خ آن از بین  
رفته ولی sh یا s موجودیت خود را حفظ کرده است و در گروپ السنهٔ اریائی که از  
اوستا منشأ میگیرد < ل "د" نسبت نه "ل" قدامت دارد. ازین نقطهٔ نظر < ل زبان  
منجی با پنبنتو توافق دارد یعنی مطابق تناسب پنبنتو "د" به "ل" تبدیل میکند.  
۱. سبک شناسی ۱، ۹۹.

۲. نظیر این جمله دعایی این بیت فردوسی است:

بگاه شهنشاه نو شیروان      که نامش بماناد تا جاودان



کلمات این دعائیه نپرداخته اند. ظاهراً کلمه ۶۱ شکلی است از نام فارسی = نوم پنبنتو و کلمه ۶۲ را (داد) خوانده اند. که شکل قدیم همین (باد) دعائی از مصدر (بودن) است. اما کلمه ۶۵ برگان بهمان نام برگ نمبر ۱۱ سطر دوم کتیبه ربطی بهم میرساند. ولی در باره جزئیات این کلمات که چرا نام نمبر ۱۱ درینجا انومو شد، و چرا (واد = باد) دعائی در وسط آمد، و چرا همان برگ نمبر ۱۱ درینجا به الحاق AN برگان شد اکنون چیزی گفته نمیتوانیم، و احتمال قوی است که این کلمات به مقتضای حالت گرامری قدری تبدیل شکل کرده باشند. و تحلیل دقیق آن محتاج معلومات آینده ماست، در باره گرامر و تبدیل حالت دستوری کلمات در زبان کوشانی.

بهر صورت کلمات ۴۶ تا ۶۵ از روی تحلیلات گذشته چنین معنی میدهند:

تا کلد نوکونزوک ی کرل رنگ ی فری ی خواد یوگ کدفری استار آب  
تا وقتی که نوکونزوک ی کنارنگ از طرف خدای که فرستار آب  
شای بگ پوهری لویخ بوسری شیزوگرگ و الونبال  
شاه ی فغفوری لویک بوسر (بن) شیزوگرگ ی ارونباد  
که فرویسپ انومو واد برگان!  
که (همه) همواره نامور باد!  
راجع به پسوند برگ به کلمه ۱۱۹ رجوع کنید، و در نمبر ۱۱ هم  
شرحی داده ام.

ШСОГД. ۶۶ (وُسُوگد)

ترجمه این کلمه را ماریک (پاک و خالص) نوشته و آنرا از ریشه awa-suseta ایرانی قدیم پنداشته و کلمه بعد منگ را بمعنی کتان نوشته است. که هیننگ معنی کتان را برای منگ با تعجب انکار آمیز دیده است و معنی هر دو کلمه را (با دل پاک) می نویسد. و براستی کلمه کتان درینجا با سوق کلام منافات دارد.

در زبان دری کلمه ئی بود بشکل اسغده asagada بمعنی ساخته و آماده و مهیا که مصدری را هم بشکل اسغدیدن یعنی ساختن و پرداختن و آماده ساختن داشت.<sup>۱</sup> این کلمه دری با کلمه وسوگد خیلی نزدیکی دارد و با کلمه مابعد خودمگ هم ربط و مطابقت معنوی خواهد داشت باین وجه.

### ۶۷. МАГГ (مَنگ)

بر اساس تلفظی که دو Γ در کلمات ۷، ۴۸، ۷۷، ۹۱، ۱۴۳ به آواز (انگ) دارند، این کلمه را هم مَنگ باید خواند. قبلاً در شرح کلمه ۱۱ خواندید که درین کتیبه برخی از کلمات مختوم به یک (گ) اتصافی موجود اند، که تلفظ این (گ) بین (ک) و (گ) بود<sup>۲</sup> پس اگر این (گ) اتصافی را ازین کلمه دور کنیم، باقی (من) می ماند که در ادب قدیم پنبنتو بمعنی اراده بود. امیر کروړ جهان پهلوان (حدود ۱۳۹ هـ) گفته:

غشی د من می خئی برینینا پر میرخمنو باندى<sup>۳</sup>

یعنی تیر اراده من مانند برق بر دشمنان پرتاب میشود. این کلمه در سنسکریت هم بمعنی اراده و دل و روح بود.<sup>۴</sup> و البیرونی آنرا بمعنی دل و اراده آورده است<sup>۵</sup> و علاوه برین در پنبنتو مثل هم در دل پذیرفتن چیز است. پس میتوان گفت که وسوگد مَنگ (اسغده مَنگ) معنی با دل مهیا و آماده (قوی) را دارد. و این دو کلمه ترکیب وصفی است از حال همان نوکونزوک کنارنگ که با دل و اراده مهیا و آماده بکار آغاز کرده بود.

### ۶۸. ΠΙΔ (پد = په = به)

این کلمه بمعنی (په پنبنتو = به فارسی) در نمبر ۹۰، ۱۲۱، ۱۴۴ هم آمده و عیناً مانند کد نمبر ۵۰، ۶۰ و ساد نمبر ۸۳، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۲ و کلد ۴۶ و دیگر اخوات مختوم بدال آن که درین کتیبه مکرر اند، دال اخیر

۱. برهان ۱۲۹.

۲. سبک شناسی ۱، ۳۰۲.

۳. پته خزانه ۳۳.

۴. قاموس هندی ۷۰۳.

۵. کتاب الهند ۱، ۴۵.

آن به (هـ) تبدیل شده. و اکنون در پښتو (په) و در فارسی (به) مانده است. و همین پد کوشانی در پهلوی پد = پت عیناً بمعنی (نه = په) بود.<sup>۱</sup> هیننگ نیز این کلمه را بمعنی (به = بر) ضبط کرده که در فرس قدیم pati و در اوستا paiti و در پهلوی تورفان نزدیک بهمین پد کوشانی padh بود.<sup>۲</sup> این کلمه در نمبر ۹۰، ۱۴۴ هم آمده و در نمبر ۱۲۱، ۱۲۳ در شکل پدین باقی مانده است. این پد کوشانی در دری اوایل عهد اسلامی نیز زنده بود. در سرود آتشکده کرکوی که از شهنامه ابو المؤید بلخی در تاریخ سیستان (ص ۳۵) نقل شده این بیت وارد است:

دوست بذاگوش      بافرین نهاده گوش<sup>۳</sup>

که در مصراع اول بذاگوش (به آغوش) معنی میدهد، و همین (پد) کوشانی = پت پهلوی در عصر محمد بن احمد بشاری قدسی ۳۷۵ هـ در مرو خراسان شنیده میشود. بدین معنی که همین مؤلف و جهانگرد دقیق در مرو خراسان کلمه برای مرکب از (به + رای) را بترای (پت + رای) بمعنی من اجل هذا شنیده بود<sup>۴</sup> که پت = پد را تا اینوقت هم درین کلمه میگفتند.

۶۹. ۱-۱۳۳۲ (ی - ایوگ)

آی قبل از ایوگ همان ادات نسبت و اضافه ربطی است که درین کتیبه مکرر است. و ایوگ همین (یکم) فارسی و یو پښتو است، که در پهلوی هم بشکل (ایوک) به تشدید کاف موجود بود<sup>۵</sup> و از کلمات نمبر ۸۲، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۶۴ شکل مجرد این اسم عدد ظاهر است، که نزدیک (یو) پښتو بود.

در پارسی قدیم عدد یک aivaka یا aiva، در اوستا aeua، در پازند yak، در هندی قدیم eka، در کردی iki، در استی yev، در بلوچی eyak،

۱. سبک شناسی ۱، ۱۲۴.

۲. حواشی برهان ۳۲۲.

۳. تاریخ ادبیات از دکتور صفا ۱، ۱۴۷.

۴. احسن التقاسیم ۳۳۴.

۵. سبک شناسی ۱، ۴۱۸.

در واخی iv، در شغنی yiv، در سریکی iv، در یغنوبی i، در منجی yu،  
در سنگلیچی wok است.<sup>۱</sup>

از شکل مجرد کلمه eii که درین کتیه مکرر است حدس میزنیم، که  
عدد مجرد eii و عدد مرتب ایوگ بود بمعنی یکم.

70. OΔOYIPC (اودوهیرس)

نزدیکترین اسم عددی است به (دیرش) پنبتو، که در تلفظ غلجیان  
وادی غزنه (دیرس) است و در فارسی عدد (سی) باشد، پس با کلمه قبلی  
(ایوگ اودوهیرس) معادل (یو دیرش) یعنی سی و یکم فارسی است (در  
نسخه سوم چند حرف این کلمه دیده نمی شوند).

ازین ترتیب اعداد آحاد و عشرات معلوم است که در زبان کوشانی  
عیناً مانند پنبتو اول آحاد و بعد از آن عشرات می آمدند، کلمه سی در  
فرس قدیم th(r)ithat در اوستا thrisat در سنسکریت tricat در پازند  
si در پهلوی sih بود<sup>۲</sup> و هیننگ گوید که در زبان ختنی نیز آحاد پیش از  
عشرات می آمدند، و همین ۳۱ دران زبان ossete است.<sup>۳</sup>

71. XpON (خشون = شاهی)

هیننگ و ماریک این کلمه را بمعنی (سال سلطنت) regnal year  
دانسته و گویند که در ختنی kchuna بود. کرسیتین سن خشون را در  
ریشه نام پادشاه هفتالی افغانستان اخشونور = خشون (۴۶۰م) بمعنی  
پادشاه دانسته و عین خشون را بهمین معنی بحواله متون سغدی میولر (ا،  
۱۰۸) در زبان سغدی نشان داده است.<sup>۴</sup> در فارسی باستان در کتیه های  
هخامنشیان مکرراً مشتقات این کلمه آمده که اصل آن در فارسی باستان  
xsay و در اوستا xsa و در سنسکریت ksayati بود و کلمه خشایه تهیه

۱. حواشی برهان ۲۴۴۰.

۲. حواشی برهان ۱۱۹۸.

۳. در منجی ۳۰ = ras، در سنگلیچی raydos.

۴. ساسانیان ۳۸۵.

xsayathiya بمعنی شاه از همین ریشه است.<sup>۱</sup> و محققین گویند که طبیعت از حرف (خش) بخشم آمده و بدان حرف به نظر خشونت نگریست و بعد از چند صد سال آنرا بشکل سهلتر (شه = شاه) در آورده<sup>۲</sup> که در پهلوی shah و در برخی از لغات شمال غربی ایران shathr بود و ریشه کلمه شهر فارسی و بنار پنبنتو از همین جاست.<sup>۳</sup>

در باره بقایای این کلمه در زبان و ادب پنبنتو شرحی را در صفحه (۲۵) لویکان غزنه و تاریخ ادب پنبنتو (ج ۱) نگاشته ام بدان رجوع شود. اما درینجا مقصد از آوردن این کلمه بعد از سال سی و یکم اینست که در سال سی و یکم سنه عهد کنیشکا باید این کتیبه نوشته شده باشد (حدود ۱۶۰ م) رک: قسمت نتایج این رساله.

#### ۷۲. NEICAN (نیسان)

نام یکی از ماه های بابلی بود که بقول بن ونیست در تقویم سغدی نیز معمول بود. نیسان ماه هفتم سال رومی و اصلاً ماه بهاری بابلی است که معادل باشد با مارچ و اپریل فرنگی (حمل شمسی). در تقویم سریانی نیز ماه هفتم و در سال مذهبی یهود ماه اول و دارای سی روز بود.<sup>۴</sup> تحویل این کلمه: اکادی: نیسن < آرامی: نیسن < عربی: نیسان.<sup>۵</sup>

از استعمال این نام می فهمیم که در عصر کوشانیان تقویم بابلی درین سر زمین مروج بود.

#### ۷۳. MA (ما = ماه)

در زبان کوشانی (ماه) کنونی را بدون (ه) آخر می نوشتند مانند (شا = شاه) و نیسان ما میگفتند. که در پهلوی هم ماه = ماهک و در اوستا و

۱. اولد پرشن ۱۸۱.

۲. سبک شناسی ۱، ۱۸۱.

۳. حواشی برهان ۱۲۳۱، ۱۳۱۵.

۴. دایرة المعارف اسلامی ماده نیسان.

۵. الدخیل فی لغة العرب، مجله کلیه الاداب قاهره ص ۴۹ ج ۱ ش ۱ می ۱۹۵۰.

فرس قدیم mawang و در سنسکریت mas و در سغدی ماخ بود.<sup>۱</sup> در نسخه دوم این کلمه ماه mah است.

MAΛ .۷۴ (مال)

بمعنی وقت و هنگام که اکنون هم مال و مهال در پنبنتو بمعنی وقت و زمان زنده است و در ادبیات قدیم پنبنتو از اوایل عصر اسلامی مستعمل بود که شرح آن را در حواشی و تعلیق کتاب پته خزانه داده ام.

ΑΓΑΔΟΑΝ (آگادوان) .۷۵

جزو آخر این کلمه را ماریک AM خوانده، ولی چون به اصل کتیبه در موزه کابل رجوع کردم درانجا بجای M واضحاً N نوشته، و بنابراین من آنرا N میخوانم. در نسخه دوم مغشوش است و در نسخه سوم آنرا AB خوانده اند.

چون از کلمه ۶۸ تا ۷۴ تاریخ بنای مهادر در بگ لنگ گفته شد: به سی و یکم سال عهد کنیشکا، هنگام نیسان ماه. پس کلمه ۷۵ مربوط مابعد خود است.

ماریک آگاد را از gata بمعنی رسیده و سپری شده گرفته یعنی وسط از ماه نیسان سپری شده و طی شده ولی در نظر من تاریخ بنا بر کلمه (مال) یعنی هنگام ختم شده و باید آگادوان مربوط به مابعد خود باشد. در پارسی باستان gathu و در اوستا gatu (جا = مکان = تخت) و در هندی قدیم gatu (راه، روش) بود، که مستشرقین نظیر آنها را در پنبنتو کلمه غالیء ghalai پنداشته اند.<sup>۲</sup>

---

۱. حواشی برهان ۱۹۵۶.

۲. حواشی برهان ۱۷۷۱.

حدس من اینست که اگاد کوشانی همان گاتهو = گاتو قدیم است، که در فارسی (گاه) بمعنی ظرف مکانی باشد.<sup>۱</sup> و یک پسوند an در آخر آن ملحق شده که همین پسوند حالت و اتصاف و نسبت را ما در کلمات ۶۵، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۷ در همین کتیبه می بینیم. و اکنون در پښتو هم an اتصاف و حالت و نسبت موجود است که باخر کلمات پیوندد. مانند کال = کلن (منسوب بسال)، توره = تورن (شمشیری). پس اگر اگادوان بگ لنگ را چنین ترجمه کنیم بعید نیست.

(به بگ لنگ جای گرفت = بگ لنگ را تخت گاه ساخت = به بغلان اقامت گزید).

۷۷/۷۶. ΒΑΓ-ΛΑΝΓ (بگ لنگ = بغلان)

رک: ۶، ۷.

۷۸. ΤΑΔΕΙ (تادئی = تا که)

رک: ۱۸، ۸۱.

۷۹. ΜΑΛΙΖ (مالیز = مهادر)

رک: ۲.

۸۰. ΠΟΡΟΓΑΤ (پُورُوگت)<sup>۲</sup>

این کلمه را هیننگ با (پوروات) نمبر ۱۲۸ از یک ریشه و مشتق از farwa(r)cht بمعنی پرستاری و مواظبت میداند که t اخیر کلمه نمایندگی cht مینماید. ازین ریشه (در پښتو پرورنبت) نزدیک بشکل کوشانی و سغدی موجود است، که در فارسی پروردن = پرورش ازین ریشه است. در

۱. دال اخیر ادات اود نمبر ۲۶ و تاد نمبر ۳۲ حذف شده، و در کلد و پد و کد به (ه) خفیف تبدیل گردیده، پس ممکن است اگاد کوشانی هم گاه فارسی شده باشد. رک به ۳۲/۸۳.

۲. در نسخه سوم واضح نیست ΠΟΡΓΑ دیده میشود.

فارسی باستان نیز fro+vat بمعنی نگهداری و حافظ و سرپرستی بوده و ازین ریشه اسمائی در کتیبه های هخامنشی موجود اند.<sup>۱</sup> ممکن است پروگت فعل معروف ماضی مطلق باشد که در فارسی کنونی (پرورد) گوئیم.

پس مقصد این جمله چنین است که همان نوکونزوک کنارنگ فرستار آب در ماه نیشان سال ۳۱ عهد کنیشکا در بغلان آمد و این مهادیژ را پرورید و مواظبت کرد:

اگادوان بگ لنگ تادئی کالیز پوروگت

جای گرفت در بغلان تا که این مادژ (را) پرورید

۸۱. TAD EI (تادئی = تا که)

رک: ۱۸، ۷۸.

۸۲. E II (ایی = یو پینتو = یک)

رک: ۶۹، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۶۴ (در نسخه دوم E و در سوم EI)

۸۳. CAD (ساد)

ساد = شاه پینتو = چاه فارسی است. ولی این کلمه را ماریک با (ست) سغدی بمعنی کل و تمام و ساده فارسی و ستگ ارمنی (کامل = درست) نزدیک دانسته که موردی ندارد، و بموقع مطابق نمی افتد. رای هیننگ درست است که در سغدی (چت) بمعنی چاه بود و ساد کوشانی با همین کلمه و (سات) اوستا یعنی چاه نزدیکی دارد. طوریکه در کلمات ۱، ۸، ۲۲، ۲۶، ۳۲، ۳۷، ۶۰، ۶۸، ۹۰ و غیره می بینیم  $\Delta$  آخر کلمات که بعد از حروف علت آمده یا به (هـ) خفیف تبدیل شده و یا خاموش است، پس ساد هم طبعاً به شاه پینتو و چاه فارسی تبدیل گردیده است.

این کلمه بهمین شکل در نمبر ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۲ تکرار شده است.

۸۴. KAN  $\Delta$  (کند)

---

۱. اولد پرشن ۱۹۸.



همین کند فارسی کنونی ماست که در پارسی باستان و اوستا کن و در پهلوی کنتن و در هندی قدیم khan و khanti و در پنبنتو کینل است.<sup>۱</sup>

۸۵. OTEI (اوتِ پی)

این کلمه در نمبر ۸۹، ۱۱۴، عیناً مکرر استعمال شده و هیننگ آنرا بمعنی it - and of him نوشته است. در پنبنتو این کلمه را اکنون (اوتی) میخوانیم یعنی (و ازو = و از آن = و آن). در آخر کلمه (پی) ضمیر زنده کنونی پنبنتو است که در آخر کلمه تادیی نمبر ۱۸، ۷۸، ۸۱ هم آمده است. پس ترکیب این کلمه از دو کلمه مستعمل این کتیبه است OT (اوت = و) + (پی پنبنتو) = (و ازان). در پنبنتو این جمله را چنین گوئیم: خا ئی وکیند اوتی اوبه وایستی.

۸۶. AB (آب)

رک: ۲۰، ۴۱، ۵۲.

۸۷. OZ (اوز)

بقول هیننگ و ماریک uz در پارسی قدیم پیشوند بود برای نشان دادن یک حرکت از پائین به بالا، که در فارسی کنونی ازو و در پنبنتو خنی بقایای آنرا داریم. این کلمه با مابعد خود مربوطست. (نسخه دوم: AZOOACTO، نسخه سوم ZOACTI).

۸۸. OACT (وست)

این فعل را در پنبنتو اکنون (ویست = اویست) گوئیم یعنی بیرون برآورد. از مصدر = ویستل = ایستل (بر آوردن) پس معنی کلمات ۸۱ تا ۸۸ چنین است:

تادیی ایی ساد کند. اوتیی آب اوز وست.

تا که یک چاه کند. و ازان آب برآورد.

۸۹. OTEI (اوت پی) = و ازان = اوتی پنبنتو

رک: ۸۵

---

۱. حواشی برهان ۱۷۰۷.

۹۰. ΠΙΔ (پد)

معادل په پښتو = به فارسی. رک: ۶۸.

۹۱. ΑΣΑΓΓΕΙΘ (آسنگی اتهه = سنگ ته)

جزو اول کلمه مانند ΒΑΓΕ نمبر ۳۳ جمع است که در اوستا هم asenga و در فرس قدیم athaga (athanga) و در پهلوی و فارسی سنگ بود<sup>۱</sup> که در پښتو (تیگه = سنگ) بهمین کلمات نزدیک است (در نسخه دوم دو حرف اخیر این کلمه پریده).  
اما E آخر کلمه برای جمع است مانند (بگی) که در آخر آن IΘ ملحق شده. و غالباً همین (ته) بمعنی زیر است و سنگ ته مفهوم تهداب سنگی را دارد و مفعول فعل مابعد است. (در نسخه دوم ΔO در نسخه سوم (IΔA).

۹۲. OIΛIPΔ (اوی لیرد)

ماریک و هیننگ در ایرانی قدیم widrta را بمعنی گرفته hold نظیر این کلمه دانسته اند که صفت پارتی dyard مطابق آنست.  
اما در پښتو (اویی درید) نزدیک این فعل است از مصدر دریدل بمعنی ایستادن و قائم بودن جاندار و غیر جاندار.  
در زبان کوشانی همواره (در) السنه مجاور به (لر) تبدیل شده که کریستن سن باین تغییر (د) به (ل) در لهجات مختلف فلات ایران شرقی به حواله مطالعات سعیدی، تالیف اندرسن، اشاره مینماید و گوید که اسم درواسپ یکی از خدایان مزدیسنا بر سکه کنیشکای کوشانی که سلطنت او در حدود (۱۲۵ تا ۱۵۲ م) بود بشکل خدای ریش دار با اسپ دونده باملای لرواسپو دیده میشود. که اورل ستاین آنرا همین لهر اسپ فارسی میدانند. و علاوه برین کلمه (دراث) قدیم در پښتو لورو در منجانی لروخ و در فارسی داس است<sup>۲</sup> که برین تبدیل در زمان قدیم دلالت دارند.<sup>۳</sup>

۱. اولد پرشن ۱۶۶، برهان ۱۱۷۵.

۲. دو تلفظ مختلف برای کلمه داس در منجی larguz و larerus است.

پس مطابق این اصول ابدال اصوات (اوی هیرد) کوشانی در پنبنتو (اودرید) میشود. و معلوم نیست که (ا) بعد از لام نماینده کسره لام است یا نماینده حرف (ی) و امکان دارد که فقط نماینده کسره باشد، پس نزدیک (لر = در) پنبنتو است و مفهوم کلمات ۸۹ تا ۹۲ چنین است:

او تیی پد اسنگی اته او لیرد

و ازان (چاه) به سنگها ته قایم و بنا شد.

۹۳. ATAN (آتَن)

هیننگ احتمالاً معنی این کلمه را (طوریکه = بقسمیکه) نوشته و ریشه

کلمه را at اوستا ضمیر جمع غائب نشان داده است، و به اوتن نمبر ۱۲۲

و کلدن نمبر ۱۰۱ و تدن ۱۰۷ اشاره مینماید و ماریک آنرا مربوط به OT

نمبر ۴۳ میدانند. و بهر صورت رای قطعی خود را اظهار نکرده اند.

بگمان من این کلمه لهجه ایست از eton ایتون پهلوی که بمعنی این

چنین و این گونه بود. و در فرس قدیم aitavana و در اوستا aetavant

بود.

۹۴. AB (آب)

رک: ۲۰.

۹۵. MALIZ (مالیز) = مهادر دژ بزرگ

رک: ۲.

۹۶. ΦΑΡΟΚΑΡΑΝ (فَرُوکَرَن)

ماریک جزو اول کلمه (فرو) را معادل پرو پارسی قدیم و پورو اوستا و

بورو ختنی بمعنی زیاد و بسیار ذکر میکند. که اکنون در پنبنتو کلمه پوره

بمعنی کامل و تمام و کافی داریم و در فارسی افغانستان نیز مستعمل شده

است. و در کلمه ۶۱ نیز بهمین شکل و معنی آمده است.

جزو دوم کلمه (کرن) را هیننگ بمعنی صاف pure نوشته ولی ظاهراً

با دسته کلمات ۶۵، ۷۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۷ که مختوم به an پسوند حالت

---

۳. مزدا پرستی در ایران قدیم ۱۱۴.

و اتصاف اند ربط بهم میرساند. که ریشهٔ آن (کر) در کردن فارسی و کر و کرل پنبستو دیده میشود. و در معنی آن موصوفی و مفعولی دخیل است یعنی کرده شده و معنی تمام جمله از ۹۳ تا ۹۶ چنین خواهد بود:

اتن آب مالیز فرو کرن

ایدون (چنین) آب مادژ پوره کرده شد.

این جمله شرط است که جزای آن در جمله بعد می آید.

۹۷. AB (آب)

رک: ۲۰.

۹۸، ۹۹. MAΓAΘEI (مگاویی)

ماریک این کلمه را فعل حال از مصدر اوستائی gav (بدست آوردن و تهیه کردن) مطابق افعال ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲ که به همین پسوند EI مختوم اند تعبیر کرده. و هیننگ آنرا از همان gav که در سغدی gw بود بمعنی (fail to want) آورده و گوید که امکان دارد g صورت تلفظ حرف k باشد که بین دو حرف صدا دار (علت) واقع گردیده و حالت تمنائی شخص سوم غایب است.

بر اساس افعال ۱۱۰، ۱۱۲ اگر ما این فعل را تجزیه کنیم باید سه جزو باشد.

ما = مه نافیه و تحریمی + گاو + پی. که در همان افعال در ابتداء (ما) نافی و در آخر پسوند (پی) آمده است. پس اصل فعل (گاو) است، و اگر آنرا از gav بمعنی بدست آوردن یا خواستن فرض کنیم، معنی جمله باید آب خواسته و بدست آورده نشود باشد. که با سوق کلام نمی سازد و وقتیکه جملهٔ سابقه (چنین آب مادژ پوره کرده شد) و نیز جمله بعدی را در حالت اثبات می بینیم (در حالیکه همین جمله در نمبر ۲۶ تا ۳۶ حالت نفی و متروک بودن مادژ را داشت)، پس نمی توانیم درینجا (آب مگاویی) را به (آب دست نداد و یا خواسته نشد) نافی تعبیر کنیم.

حدس من اینست که ریشهٔ (گاو) طوریکه هیننگ گفته در (کاو) جستجو کنیم، و اینجا دو احتمال موجود است:

اولاً: در فارسی دری کاویدن و کاوش از ریشه کاو بمعنی کافتن و جستجو کردن بود بدلیل این بیت عنصری:

بکاوید کالاش را سر بسر

که داند که چه یافت زر و گهر<sup>۱</sup>

پس درینصورت باید معنی جمله چنین شود: آب مورد جستجو نباشد (در صورتیکه موجود است)

ثانیاً: از همین ریشه، کاهیدن و کاهش بمعنی کمی و نقصان و کاستن نیز در دری بود<sup>۲</sup> که با قبول نظر معنی جمله باید چنین باشد: آب کم و کاسته نباشد.

درینجا در بارهٔ تبدیل (ک) دری به (گ) کوشانی باید نگفته نماند که درین کتیبه کلماتی هست که املای آن (گ) است که در دری و فارسی کنونی و پښتو آنرا (ک) تلفظ کنیم.

اما پسوند جزو سوم کلمه (یی) که درین کتیبه در افعال ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲ و غیره مکرر دیده می شود با همین (یی = وی) پښتو که برای حالت تمنائی مضارع شخص سوم (غایب) می آید شباهت تام دارد، که معنی آن (باشد) است.

آب مگا و یی

آب نه کاهیده باشد.

۱۰۰. OΔ (اؤد) و فارسی = او پښتو

رك: ۲۶.

۱۰۱. KALΔAN (کلدن)

این کلمه به گفته ماریک مرادف همان KALΔAN نمبر ۲۷، ۶۶ است که در پښتو بشکل (کله) باقی مانده است. اما الحاق AN پسوند با این کلمه و تادن نمبر ۱۰۷ غالباً بر اقتضای حالت گرامری جمله ها مبنی است، که

۱. لغت فرس ۴۱۷ و برهان ۱۵۸۲.

۲. برهان ۱۵۷۱.

عین همین مطلب و همین جمله و الفاظ در ۲۶ تا ۳۶ بصورت ماضی متحقق الوقوع مذکور اند. که در صورت کمبود آب و خشک شدن آن، معبد بگ لنگ و مادژ متروک و خالی از پرستندگان مانده بود. ولی درین جمله از نمبر ۱۰۰ تا ۱۱۳ تمام افعال به مضارع و مستقبل تمنائی تعلق دارند. پس استعمال (کلد و تاد) برای ماضی و کلدن و تادن برای مستقبل تمنائی است. و این تغییر شکل کلمات بقواعد گرامر زبان کوشانی تعلق میگیرد، که اکنون بر ما روشن نیست و بهر صورت معنی کلد (کله = هنگامیکه) است.

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴. (اَس - لَرُوهُومِنین - ی - ایر)

این کلمات عیناً تکرار همان کلمات ۲۸، ۲۹، ۳۰ اند، و معنی آن همان است که ذکر رفت.

۱۰۵، ۱۰۶. BOO EI (بُوِیی)

ماریک ریشه کلمه را در bov (وجود داشتن) نشان داده و ظاهر است که مصدر ربودن و بوتن پهلوی و bavaiti اوستا و bhaoti سنسکریت از ریشه قدیم آریائی bhav یا bhu اند. که معنی وجود و هستی در آنها مضمراست. مصدر بودن دری در قدیم صرفی داشت که بم، بوم (باشم) بیم، بویم (باشیم) بی و بوی (باشی) بید، بوید (باشید) بید (باشد) بند-بوند (باشند) مشتقات آن بود. برای شرح آن رجوع کنید به فرهنگ طبقات الصوفیه ص ۵۹۶ طبع کابل.

پس BOO نمبر ۱۰۵ نیز از همین ریشه در زبان کوشانی بود که در پنبنتو (بویه) برای تاکید وجود چیزی ازان باقی است، به تلفظ دراز واو مجهول که همان OO کوشانی باشد.

اما (یی) پسوند اخر آن همان است که در آخر افعال ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۹ هم آمده و در پنبنتو (یی = وی) بمعنی (باشد) باقی است. پس بویی معنی میدهد: باشد و وجود داشته باشد.

۱۰۷. ΤΑΔΑΝ (تادَن)

این کلمه مربوط به همان (تاد) نمبر ۳۲، ۳۷ است که اکنون در پینتو و فارسی از آن (تا) باقی است. راجع به الحاق AN در نمبر ۱۰۱ شرح دادم که برای معنی مستقبل تمنائی است. و معنی آن (تا که) است و (I) بعدی این کلمه موصل با کلمه بگیس است.

۱۰۸. ΒΑΓΕΑΣ (بگیس) = خدا پرستان

برای شرح رک: ۳۳، ۳۴ (در نسخه دوم و سوم بعضی حروف این کلمه پریده اند).

۱۰۹. ΝΟΒΑΛΛΜ (نُوال = نوشال)

رک: ۳۵.

۱۱۰. ΜΑΦΡΟΧΟΑΡΟΝΔΕ (مافرو خوشوند پی)

جزو اول کلمه ما = مه پینتو و (م) فارسی ادات نفی و تحریم و منع است مانند مکن فارسی و مه کوه پینتو، و همین ادات بر سر افعال ۹۹، ۱۱۲ نیز برای نفی تحریمی آمده است، این (ما) نافیه و تحریمی در پارسی باستان و سنسکریت و اوستا نیز بهمین مقصد مستعمل بود.<sup>۱</sup> جزو دوم (فرو) همان پیشوند سابق الذکر است که بر سر افعال این کتیبه در نمبر ۱۷، ۳۲ هم آمده و ادات تأکیدی است که شرح آن در نمبر ۳۶ داده شد.

اما جزو سوم (خوشوندئی) را هیننگ و ماریک با همان خورتیند نمبر ۳۶ از یک ریشه دانسته و به قول هیننگ جمع مضارع شخص سوم است با احتمال قریب به ΝΔ ختم میشد. ولی هیننگ گوید که افعال فروخوش و فروخورت را از قراین و سیاق عبارت قیاس باید کرد که ریشه آنها واضح نمیباشد.

در شرح کلمه فرو خورتیند نمبر ۳۶ که بصورت فعل ماضی استعمال شده در معنی آن مفهوم بربادی و تلف را اشاره کرده ام که (مه)

---

۱. اولد پرشن ۳۰.

فروخورشوندئی) فعل مضارع جمع غایب آن خواهد بود یعنی: بر باد نخواهند شد و متروک نشوند.<sup>۱</sup>  
 اکنون یک تعبیر مکرر کتیبه را در دو زمانه ماضی و مضارع با هم مقابله نمائید:

ماضی	او کلد اس لرو هومنین ی ایر ستاد. تا دی بگیسی ی نوشالم فرو خورتید.
ترجمه	و هنگامیکه از رب النوع نیکوی مقدس آتس معطل ماند. تا (پس) خدا پرستان نوشاد تباه شدند.
مضارع	اود کلدن اس لرو هومنین ی ایر بویی، تادن ی بگیسی ی نوشالم مه فرو خوشوندیی.
ترجمه	و هنگامیکه از رب النوع نیکوی مقدس آتس باشد. پس خدا پرستان نوشاد تباه نخواهند شد.

### ۱۱۱. OTAN (اوتن)

بنظر ماریک این کلمه معادل OT (اوت) = (و) است که درین کتیبه بتکرار آمده.

هیننگ نیز بهمان OT اشاره نموده و معنی اوتن را and of them (و از ایشان) نوشته است.

ظاهراً ساختمان کلمه مانند دسته کلمات مختوم به پسوند AN است، که نظایر آن درین کتیبه بسیارند. اما از جمله ۴۳ تا ۴۵ معلوم است که OT با فعل ماضی استعمال شده و درین جا اوتن با فعل مضارع آمده و باز همان قاعده کلمه نمبر ۱۰۱ یعنی (کلد - تاد) در (اوت) هم عمل

۱. املای این کلمه در نسخه اول و دوم مانند متن است، ولی در نسخه سوم چنین است: ΜΑΦΡΟΧΨΡΙΝΔΕ.



نموده و مثلیکه کلد و تاد در حالت استعمال با فعل مضارع کلدن و تادن شده. درینجا هم (اوت) فعل ماضی در حالت استقبال به اوتن تبدیل شد. و بهر صورت معنی آن همان (و فارسی = او پنبنتو) است.

۱۱۲. MALIZ (مالیز)

رک: ۲، ۱۶، ۲۳، ۴۴، ۷۹، ۹۵، ۱۱۲، ۱۲۶.

۱۱۳. MAPIΔOPXCEI (ماپیدورِیخسِ یی)

این فعل تحریمی با پیدو و ریگد نمبر ۴۵ همیشه است. و بقول ماریک با raik ایرانی (گذاشتن) و کلمه سغدی prxs (باقی ماندن) و ختنی pors (رهاشدن) نزدیکی دارد. شاید شکل مضارع همان فعل نمبر ۴۵ باشد که در پنبنتو (پرینسی = پریردی) باین ریشه با همین معنی نزدیکی دارد و معنی مه پیدو ریخس یی = مه پرینس یی باشد، یعنی مالیز را ترک و پدرود نخواهند کرد. اکنون هر دو جمله را در حالت ماضی و مضارع ملاحظه کنید:

ماضی	اوت مالیز پیدوریگد
ترجمه	و مادژ پدرود (گشت)
مضارع	اوتن مالیز ماپیدورِیخسِ یی
ترجمه	و مادژ پدرود نخواهد شد

۱۱۴. OTEI (اوتِ یی)

در پنبنتو اوتی = و آن - و ازان. رک: ۸۵، ۸۹.

۱۱۵. ACACKOM (آسَکوم)

ریشه این کلمه بر من مجهول است. اما ماریک ریشه آنرا به کلمات ایرانی قدیم hatcha-skamba بمعنی نیم طاق استنادی و خام کوب رسانیده و در باره تغییر tch قدیم به ش یا سین به کلمه as همین کتیه که به (از) فارسی تبدیل شده استناد میکند. که در پارسی باستان hatch

(هچ) بود. وی گوید که برخی از کلمات این کتیبه از tch (چ) سابق نمایندگی میکند.

اگر این نظر هیننگ را قبول کنیم پس اسسکوم (خام کوب) صفت کلمه بعدی (ساد = چاه) خواهد بود؟

۱۱۶. САД (ساد = چاه)

رک: ۸۳.

۱۱۷. АХШТРИГ (آخشت ریگ)

این کلمه را ماریک با قید شک بمعنی مراقب و ناظر و نگران نوشته که با موقع سر نمی خورد.

بعقیده من این کلمه با کلمه بعد (کرد) مربوط و یک فعل است که سه

جزو دارد:

آخشت + ریگ + کرد

جزو اول آن آخشت همین خشت کنونی فارسی و خنبته پنبتو است

که در پهلوی xisht و در اوستا ishtya و در سنسکریت ایشته کا ishtaka بود.<sup>۱</sup>

اما جزو دوم کلمه rig با ریز = ریختن فارسی و پهلوی از ماده

raecayt raec (بیرون ریختن) اوستائی است که درینجا معنی بنیاد

ریختن دارد. و آخشت ریگ را خشت ریز ترجمه باید کرد. این کلمه در نمبر

۱۲۴ تکرار شده.

۱۱۸. KIPΔ (کرد)

همین کرد فارسی است که در نمبر ۱۲ هم آمده ولی درانجا فعل اصیل

و درینجا فعل معاون است با کلمه سابقه آخشت ریگ.

۱۱۹. АЛВАРГ (البرگ)

ماریک این کلمه را عبارت از دو جزو ال + برگ دانسته که (ال) به

hada اوستایی بمعنی (با = همراه) میرسد. و جزو دوم (برگ) را برج و

---

۱. حواشی برهان ۷۵۰.

باره و حصار دانسته است. اما هیننگ گوید که این کلمه دو جزو نیست و ممکن است آنرا hadabara پارسی باستان شمرد بمعنی یار و مددگار. اما کلمات ۱۱۹ و ۱۲۰ البرگ و ستاد و ایتهوات باید مربوط به جمله سابقه خود باشند. یعنی بیانی باشند از حالت چاه که در جمله سابقه مذکور است. و اگر معنی یار و مددگار را معتبر دانیم پس درین موقع چگونه معنی خواهد داد؟

بفکر من این کلمه مرکب است از دو جزو که در زبان کوشانی بشکل یک کلمه مرکبه آمده ال + برگ. بدین تفصیل:

AN (ال): چون تبدیل لام و (ر) در لهجه های افغانستان عمومی است مثل دیوار = دیوال و غربیل = غلبیل و در نمبر ۵۹ باین مقصد اشارت رفت، پس آل کوشانی به (آر) میرسد و آرو آره در پنبنتو از زمان قدیم بمعنی اصل و بنیاد بود و بقول دکتور گیگر، کلمه آراین نیز مشتق از (آر) است که در سنسکریت معنی اصل و بنیاد را داشت.<sup>۱</sup>

اکبر زمینداوری شاعر پنبنتو در حدود ۸۰۰ هـ گفت:

د غم آره ئې سوه ټینگه زما په زړه کي

د رقیب سره خندا کړي هوسیري

ملا الف شاعر حدود ۱۰۱۹ هـ در بحر الایمان گوید:

دی له آره و ښاغلی څه که سو په غم نټلی

پیر محمد میاجی (۱۱۳۵ هـ) گوید:

شیخ متی چي لوي ولي و

دی له آره لوي ولي و<sup>۲</sup>

پس (آل) کوشانی معادلست با (آر) قدیم پنبنتو بمعنی بنیاد و اساس و شالوده. جزو دوم (برگ) همان کلمه ایست که در کلمات نمبر ۱۱، ۶۵ هم در ناموبرگ (نامور) و برگان آمده. و (بر) همین پسوند

۱. تمدن ایرانیان خاوری ۱، ۶۵.

۲. برای تفصیل رک: تاریخ ادبیات پنبنتو ۱، ۲۱.

اتصاف (ور) فارسی و پښتو است. پس آل بر = آرور (بنیادور و دارای اساس) باشد، که (گ) اتصاف و نسبت مانند دیگر کلمات زبان کوشانی بآن ملحق شده و در نمبر ۱۱ شرح آن گذشت.

۱۲۰. ШСТАΔΟΙΘΟΑΤ (أستاذواتهوات)<sup>۱</sup>

مستشرقین أستاذ را از (اته) و (ات) جدا کرده و در معانی آن مترددند. و در معانی اته ستون و تیر و دستک را آورده اند.

ولی در نظر من این کلمه یک فعل ماضی متحقق الوقوع مجهول مصدر متعدی است. که ریشه آن همان (ستاد) نمبر ۲۵، ۳۱ است. که در آنجا ماضی مطلق معروف مفرد غایب بود و درینجا بطور مجهول راجع به (چاه خشت ریز) کرده شده است. و جمله ۱۱۹، ۱۲۰ بیانی است از حالت چاه مذکور که (البرگ استاد و اتهوات) چنین معنی میدهد:

(چاه مذکور) بنیاد و (با اساس) ایستاده کرده شد.

پس معانی تمام جمله از ۱۱۴ تا ۱۲۰ چنین اند:

اوت یی اسسکوم ساد اخشت ریگ کرد، البرگ استاد و اتهوات

”و (چون) خام کوب چاه (را) خشت ریز کرد (پس چاه مذکور) بنیاد ور استاد کرده شد.“ مخفی نماند که همین OAT در آخر فعل ۱۲۸ هم برای ماضی مجهول آمده است که در نمبر ۸۰ تنها AT برای ماضی معروف بود.

۱۲۱. ΠΙΔΕΙΝ (پدین)<sup>۲</sup>

طوریکه در شرح نمبر ۶۸ گذشت شکل قدیم همین (به) فارسی و (په) پښتو که حرف قید اضافی است، در پهلوی تورفانی پد و در اوستا پیتی بود. پس جزو اول کلمه همین (پد) بمعنی (به) است. اما جزو دوم آن (این) فارسی است پس پدین عین همین (بدین = باین) فارسی است که در ادبیات دری مستعمل بود. و شکل قدیم (پد) در همین کلمه باقی ماند

۱. این ضبط نسخه اول است. دوم: ΙΤΥΑΑΤΟ. سوم: ΙΔΑΑΤΙ.

۲. نسخه اول و دوم مانند متن. نسخه سوم ΠΙΔΕΙΝΙ.

که بدان و بد و هم ازین جمله است. و همان (پذ) پهلوی و (پد) کوشانی با (آن-این-او) ترکیب یافته است. فرخی گفت:

بدین شایستگی جشنی، بدین بایستگی روزی  
ملک را در جهان هر روز جشنی با دو نوروزی

فردوسی گفت:

بدین چهر و این مهر و این رای و خوی  
همی تخت و تاج آیدت آرزوی

این کلمه در نمبر ۱۲۳ تکرار شده و باید گفت که کلمات السنه همواره از اشکال سابق خود بمرور دهور با تغییر ازمنه و گردش روزگار دستخوش تحول اند. و گاهی یک کلمه تخفیف و ترخیم می یابد. ولی ندرتاً شکل قدیم آن در مرکبات باقی می ماند. مثلاً پد قدیم به (به = په) تبدیل شد ولی شکل باستانی آن در مرکبات (بدین-بدو-بدان) باقی است. (رگ: ۶۸).

۱۲۲. САΔ (ساد = چاه)

رگ: ۸۳، ۱۳۲.

۱۲۳. ΠΙΔΕΙΝ (پدین = بدین)<sup>۱</sup>

رگ: ۱۲۱.

۱۲۴. ΑΧΡΤΡΙΓ (اخشت ریگ = خشت ریز)

رگ: ۱۱۷.

۱۲۵. ΥΑΡΟΥΓ (هَرُوهِگ)<sup>۲</sup>

بقول هیننگ مشتق از harvug است بمعنی تمام و کامل در فارسی و پینتو (هر) افاده معنی عموم کند. و ریشه آن در پارسی باستان haruva (همه) و در اوستا haurua و در پهلوی harvisp بمعنی هم، تمام، کامل

۱. در نسخه دوم و سوم چند حرف از این کلمه پریده اند.

۲. در نسخه دوم و سوم حرف اول کلمه پریده.

بود. که در لهجه زازا در ایران تا کنون hergu (به معنی همه) موجود است.<sup>۱</sup>

پس (هروهگ = همه) کوشانی مانند صفات مختوم به (گ) این کتیبه  
نمتر ۱۱، ۲۴، ۶۷، ۱۱۹ است که صفت کلمه بعدی ۱۲۶ مالیز است  
یعنی (تمام مالیز).

۱۲۶. MALIZ (مالیز)

رک: ۲ که درین کتیبه هفت بار تکرار شده.

۱۲۷. XOYZ (خُوْهز)

بقول ماریک و هیننگ با سغدی xwtz یا xuzj و در پارتی xwj  
بمعنی زیبا معادل است، که در پنبنتو (خه = بنه = هو = خو) باین کلمه  
نزدیکی دارد و در اوستا و پهلوی (هو) و در سنسکریت (سو) و در دری  
(خه) بود. اما پسوند اخیر (هز = یز) است که تا کنون در پسوندهای  
اتصاف در پنبنتو موجود است مانند گر + غریز (کوهی)، سر = سریز  
(سره).<sup>۲</sup>

پس خوهز بمعنی خوب و زیبا درین جمله صفت و حالتی است از  
فعل مابعد ۱۲۸.

۱۲۸. ПОРООАТ (پُورِوَوَت)

در شرح کلمه ۸۰ پوروگت گذشت که هیننگ آنرا بمعنی پرستاری و  
مواظبت آورده و چنین بنظر می آید که پوروگت فعل ماضی معروف مفرد  
غایب و (پورووت) صیغه مجهول ماضی مطلق مفرد غایب مربوط به اسم  
مالیز ۱۲۶ باشد یعنی مالیز خوب پرورده شد. درین باره به نمبر ۸۰، ۱۲۰  
رجوع کنید، که فعل ۱۲۰ غیناً مانند این فعل مجهول مختوم به OAT  
است. اکنون جمله از نمبر ۱۲۱ تا ۱۲۸ چنین است:

۱. اولد پرشن ۲۱۴، برهان ۲۳۱۸.

۲. این پسوند درین کتیبه AΣ هم آمده، و اکنون در پنبنتو بدو شکل (یز = یخ) موجود  
است.

پدین ساد اخشت ریگ هروهگ مالیز خوهز پورووت.  
بدین چاه (و) بدین خشت ریز تمام مالیز خوب پرورده شد.  
۱۲۹. OT (اوت = و)

رک: ۴۳، ۱۲۹، ۱۴۷ که شرح آن در ۲۶ هم آمده.

۱۳۰. EII (ایی = یو = یک)

رک: ۶۹، ۸۲، ۱۴۸.

۱۳۱. M (م)

این پسوند رابط اضافی و تملیکی است که در آخر کلمه ۲ هم آمده.

۱۳۲. CAD (ساد = چاه)

رک: ۸۳، ۱۱۶، ۱۲۲.

۱۳۳. OΔ (اود) او پنبنتو = و فارسی

رک: ۲۶، ۷۰، ۱۰۰.

۱۳۴. MAbT (مشت)

هیننگ بدون تفصیل یا قید شک معنی انرا شکسته نوشته که با موقع استعمال سر نمیخورد و این کلمه صفت کلمه بعدی ۱۳۵ خواهد بود.  
در پارسی باستان mathiyah در اوستا masyao در دری مه و مهست mahest در کردی mastir و در پنبنتو مشر است که معنی همه کلان و بزرگ و بزرگتر است<sup>۱</sup> و در پارسی باستان mathishta بمعنی بزرگتر و ولی عهد بود.<sup>۲</sup> پس درینجا هم مشت بمعنی بزرگ و کلان صفت کلمه بعدی خرگومن است.

۱۳۵. XIPGOMAN (خرگومن)

هیننگ در معنی این کلمه متردد است و گوید که خرمن فارسی است یا بمعنی the great fore court باشد.

---

۱. حواشی برهان ۲۰۵۸.

۲. اولد پرشن ۲۱.

این زعم تردد آمیز هیننگ بحقیقت نزدیک خواهد بود باین معنی که کلمه خرمن در فارسی تنها بمعنی توده غله و دیگر چیزها نیست، و هاله ماه را هم خرمن می گفتند، بقول حافظ:

آسمان گو مفروش این عظمت کاندرا عشق

خرمن مه بجوی، خوشه پروین بدوجو<sup>۱</sup>

مخفی نماند که در کلمه خرگاه بمعنی محل وسیع نیز همین ریشه دیده می شود، و همان خرمن ماه را خرگاه ماه هم میگفتند (برهان ۷۳۶) و البیرونی در کتاب التفهیم و ابن سینا در دانش نامه علایی (منطق ۸۷) که هر دو کتاب در حدود ۴۲۰ هـ نوشته شده اند، خرمن را بمعنی هاله آورده اند.

پس در معنی خرمن گویا مفهوم احاطه و صحن از قدیم شامل بود. و این خرمن کوشانی، با صفت سابق (مشت) و فعل مابعد خود (کرد) چنین معنی میدهد:

اوت ایی م ساد اود مشت خرگومن کرد

و یک چاه و بزرگ صحن کرد (ساخت)

فراموش نباید کرد که در زبان کوشانی مانند پینتو صفت قبل از موصوف می آمد. بنا بران مشت بر خرگومن سابق است.

۱۳۶. KIPΔ (کرد = کرد)

رک: ۱۲.

تا اینجا موضوع ترمیم دوباره مادژ نوشاد بغلان بود. بعد ازین هیئت ترمیم نامهای خود را آورده اند چنین:

۱۳۷. AM (م)

---

۱. برهان ۷۳۹.



در فارسی کنونی ضمیر مفرد متکلم است مانند جامه ام، و خانه ام، و من ده ساله ام و در پښتو (یم) بمعنی (هستم) موجود است. و در سنسکریت oham و در یونانی hom<sup>۱</sup> بود.

درین کتیبه در سطور بعد جائیکه نامهای هیئت ترمیم معبد ضبط شده پیش از هم AM آمده یعنی یم = هستم. و این رسمی است از قدیم چنانکه در کتیبه داریوس در بهستان آغاز کتیبه چنین است: ادم داره یه وه اوش (منم داریوش...)

رک: ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۲.

۱۳۸. BOPZOMIYP (بورزومهر)

نامیست که در زمان قدیم در تمام فلات ایران مستعمل بود، و ظاهراً مرکب از دو جزو است:

بورز = برز بمعنی بلند و بزرگی و شکوه. عنصری گوید:

فرو کوفتند آن بتان را بگرز

نه شان رنگ ماند و نه فرونه برز<sup>۲</sup>

فردوسی:

بکشت آن جنان اژدهار ابگرز

جهان گفت او را زهی فرو برز<sup>۳</sup>

همو راست:

بدین چهر چون ماه و این فرو برز

بدین یال و شاخ و بدین دست و گرز<sup>۴</sup>

---

۱. اولد پرشن ۱۷۴.

۲. لغت فرس ۵۱.

۳. شهنامه ج ۵ بیت ۷۸۳۴.

۴. شهنامه ج ۴ بیت ۹۶۳۴.

ریشه این کلمه در اوستا *bereyaiti* بمعنی بلندی و پشته و کوه است.<sup>۱</sup> اما جزو دوم آن مهر فارسی (میر پینتو) بمعنی آفتاب است که در سنسکریت *mitra* و در اوستا و پارسی باستان *mithra* و در پهلوی *mitr* بود. که بمعنی مهر و دوستی و پروردگار روشنی و فروغ است. و یونانیان ایزد خورشید را *mithres* یاد کرده اند.<sup>۲</sup>

این نام در پهلوی و دری برزمهر = بزرگمهر = برزمترا<sup>۳</sup> و در شهنامه بوزر جمهر است که در داستان نوشیروان، مظهر دانش و خرد و یکی از دستوران خردمند آن پادشاه است و وی از مرو بود و بنام یادگار بزرگ مهر<sup>۴</sup> پند نامه او بزبان پهلوی باقی است و در آن نام خود را بزرگ مهر بختگان حاجب دربار شهنشاه کسری معرفی کرده است.<sup>۵</sup>

بهر صورت ازین کتیبه عصر کوشانی آشکار است که این نام را بطور علم در ازمینه قدیمه استعمال میکردند. و در لهجه های آریائی املا و تلفظ های مختلفی داشت. و بوزر جمهر شکل معرب دوره اسلامی آنست. که معنی آن (آفتاب شکوه- دارای بلندی آفتاب- یا بلند مهر) باشد. و کلمه مهر (آفتاب) در اعلام قدیم مورد استعمال بود. چنانچه در کتیبه روزگان نام پادشاه هفتالی افغانستان مهرا کولاست. و بر اکثر مسکوکات کوشانی که بر یکطرف آن رب النوع آفتاب نقش شده، بحروف یونانی با آن کلمه (مهر) را نوشته اند. و در حدود ۳۴۰ م دو نفر علمای کندهارا برای تبلیغ دین به چین رفته اند، که یکی از آنها دهارا میترا نامداشت.<sup>۶</sup> و کذلک در لورلایی بلوچستان بخط خروشتی کتیبه یکی از جانشینان کنیشکا پیدا شده

---

۱. حواشی برهان ۲۵۴.

۲. حواشی برهان ۲۰۶۱.

۳. سبک شناسی ۱، ۵۲.

۴. شهنامه ج ۴ بعد از ۹۷۱۶.

۵. در منجی آفتاب را *miro* گویند.

۶. متون پهلوی طبع بمبئی ۱۹۱۳.

۷. تاریخ افغانستان ۲، ۲۸۱.

که دران نام شال یولا مهرا نوشته شده است.<sup>۱</sup> یکی از اسمای تاریخی که دران کلمه برز استعمال شده نام یکی از شهریاران پارس وهوبرز Vahuborz است که بقول کریستن سن همان اوبرز باشد که در زمان مقدونیان ساخلوی یونانی پارس را در قرن سوم (ق،م) قتل عام کرد<sup>۲</sup> و معلوم است که هوبرز = خوب + شکوه معنی میدهد.

بهر صورت شاید همین کتیبه بغلان قدیمترین سندی باشد (قرن دوم میلادی) که این نام دران به قدیمترین شکل مضبوط است. زیرا بوزر جمهر وزیر خسرو اول انو-شیروان (۵۳۱-۵۷۸م) در قرن ششم میلادی میزیسته. و اگر روایات دوره اسلامی را مدار اعتبار قرار دهیم یک برزمهر در دربار اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱م) نیز میزیسته که در جمله حکیمان دربار او بود.<sup>۳</sup>

نام برزومهر درین کتیبه در نمبر ۱۵۳، ۱۵۴ بانام پسرش امهرامن نمبر ۱۵۵ مکرر آمده و احتمال قویست که هر دو نام راجع بیک شخص اند، و ظاهراً باید گفت که برزو مهر اول نمبر ۱۳۸ پدر امهرامن نمبر ۱۵۵ است، که شخص دیگری ازین کومیتة ترمیم باشد.<sup>۴</sup>

۱۳۹. AM (ام = یم)°

رک: ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۲.

۱۴۰. ΚΟΖΓΑΡΚΙΠΟΥΡ (کوزگاشکی پُهر= کوزگاشکا زاده)

کوزگاشکا نام خاص (علم) کوشانی است و بقول ماریک باسمای خاص کوشانی نمبر ۱۱، ۱۴۳ که به تقاضای حالت گرامری خود A آخر آن به O-I تبدیل گشته مطابقت دارد. زیرا اسمای مختوم به A در زبان ختنی هم در حالت رفع بصورت مفرد به (I) ختم میشوند.

۱. کتیبه های خروشتی از ستین کونو ۲، ۱۸۱.

۲. ساسانیان ۵۰.

۳. مجمل التواریخ و القصص.

۴. در نسخه سوم BOPZOMIYP (برزومنور).

۵. در نسخه سوم بجای این کلمه KIPI (?).

اما دريجا کلمه پوهر (پسر = پور) که در نمبر ۵۵، ۱۵۳ هم آمده بدون فاصله O باين نام چسپيده و معلوم است که معنی آن کوزگاشکا زاده = گوزگشکی پور است. و به نسبت نام پدر در آنوقت هم نامهایی موجود بودند. مانند ابن خلاد و ابن خلدون عربی و کاظم زاده فارسی و محمد زئی پښتو و غفوروف روسی امروزه.

شاید اصل نام پدر کوزگشکا بود. چون کلمه پوهر = پور بآن مضاف شده، الف به (ی) تبدیل گردیده است در حالت اضافی. (در نسخه سوم: (ΠΥΡΟ).

۱۴۱. AM (ام = یم)

رک: ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۲.

۱۴۲. ACTIA-O-GANSEIPIAM (استیل - گانسیگی ام)

ماریک استیلو گانسیگی را یک نام کوشانی شمرده است که در جمله هیئت ترمیم معبد شامل بود. ولی درین قرائت مشکلی بمیان می آید. که در آخر گانسیگی فاصله O موجود نیست و بنا بر AM اخیر آنرا جزو همین کلمه باید خواند نه مانند AM (بمعنی ام = یم) که در سابق و بعد ازین می آید. و همواره از کلمه سابق و لاحق خود بوسیله O فاصله جدا میشود و بنا بران آنرا گانسیگییم باید خواند.<sup>۱</sup>

دوم: اینکه کلمه نخستین استیل به یک فاصله O از گانسیگییم جدا شده، بنا بران استیل + گانسیگییم را هم نام و علم جداگانه نباید شمرد. بلکه آنرا صفت نوکونزوک بعدی (که قرار نمبر ۴۷ رئیس هیئت ترمیم است) باید دانست.

جزو اول این صفت (استیل) است که اگر قرار اصول ابدال لام به (ر) که درین کتیبه در کلمات دیگر هم مشهود است حرف اخیر را به (ر) تبدیل کنیم (استیر) میشود، که به (ستر = رئیس و بزرگ) پښتو نزدیک است. و

۱. نسخه سوم: YACTILOGANZIFO.

اینکه این ستر پښتو در کلمات تاریخی ریشه و مورد استعمال داشت دلیلی تاریخی موجود است باین نحو:

در بندهای ۱۰، ۱۱ یسنای دهم در ضمن ذکر کوه‌های افغانستان و سلاسل هندوکش و کوه بابا قله‌های ستروساره Starosara مذکور اند<sup>۱</sup> که این نامرا نیز ستر + سر (بلند سر) تعبیر کرده می‌توانیم، و ممکن است که همین ستر اوستا و پښتو در زبان کوشانی (استیل) بوده باشد.

اما تعیین معنی و یا تجزیه گانسیگیم بر من مجهولست. ولی بدلیل اینکه بعد از این حروف AM به فاصله O از گانسیگی جدا نشده، بنا بر آنرا نام و علم علیده نمی‌شمارم و صفت نوکونزوک میدانم. زیرا اگر استیل گانسیگیم نام علیده بودی حتماً بنا بر قواعدیکه درین کتیبه تماماً مراعات شده از AM بعدی بوسیله یک فاصله O جدا میشدی.

ممکن است که استیل + گانسیگیم لقب و یا نام منصبی بود از مامورین دولت کوشانی که نوکونزوک آنرا در اول نام خود، علاوه بر مراتب خانوادگی و کنارنگی خود نوشته باشد. و استیل مانند ستر پښتو مفهوم رئیس و بزرگ و سر یک شعبه امور دولتی گانسیگیم (?) را داشته است.

۱۴۳. NOKONZIKI-KAPAPANGE-MAPEP (نوکونزیک)

ی کارل رنگی ماریگ)

نوکونزیک همان نام نوکونزوک نمبر ۴۷ رئیس هیئت ترمیم معبد است، ولی درینجا به تقاضای حالت گرامری نوکونزیک شده. و کلمه دوم همان کرل رنگ نمبر ۴۸ است که در آخر آن علامت جمع آمده مانند کلمات ۹۸، ۱۰۸.

اما کلمه سوم (ماریگ یا مریگ) به عقیده هیننگ بمعنی subservient (سودمند و مفید) است. در حالیکه نظر ماریک درین باره نزدیکتر به حقیقت است. زیرا که این کلمه در نامهای دو برادر در کتیبه

---

۱. مزدا پرستی در ایران قدیم ص ۷۵ از کریستن سن بحواله لغت نامه ایران باستان از بارتولد و ایهرانشهر مارکوات.

خروشتی وردگ بخط خروشتی موجود است. و در اسناد نیه Niya نیز بحیث یک اسم و علم شناخته شده است.

کتیبه خروشتی خوات وردگ در عصر هوویشکا متوفی ۱۸۲ م پسر کانیشکا تحریر شده و از متن آن این مطلب پیداست: در سنه ۵۱ عهد کنیشکا در عصر هوویشکا تاریخ ۱۵ ماه ارته می زیوس (یونانی) یکی از خاندان ماریکا که نامش واگره ماریکا پسر کمه گویا برادر هشتمه ماریکا بود این معبد را در خووادا بنام معبد واگره ماریگا ساخت.<sup>۱</sup>

ازین متن قرن دوم میلادی پدیدار است که ماریگا = مریگ نام خاندانی یک دودمان معروف عهد کانیشکا و پسرش هوویشکا بود.<sup>۲</sup> و همین رئیس هیئت ترمیم معبد بغلان یعنی نوکونزوک از کنارنگان دودمان ماریک نیز شاید منسوب بهمین دودمان بود. معلوم است که دودمان خیر و مقتدری از ارکان دربار کوشانی بوده و در بنا و ترمیم معابد دستی داشته اند.

ΠΙΔ. ۱۴۴ (پد = په = به)

رک: ۶۸، ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۳. اما فرق این کلمه با نظایر دیگر آن در صورت استعمال چنین است. که بعد از یک فاصله ۵ کلمه اضافی (۱) آمده و این اضافت در آخر کلمات ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۶، ۶۸، ۱۰۳، ۱۰۷ هم آمده ولی در نمبر ۶۸ عیناً بهمین طور مستعمل است. و درینصورت با (په ئی) = (پی) پنبتو بسیار نزدیکی دارد و با کلمات مابعد (پی خدای فرمان) میشود.

---

۱. تلخیص از ترجمه کتیبه خوات ص ۳۰۲ تاریخ افغانستان.  
۲. در نسخه سوم کلمه کرل رنگی به (۱) مختوم و املای ماریگ چنین است  
MAPEFI.

۱۴۵. XOAΔE (خودی)

این کلمه صورت مجرد خودی وگ نمبر ۴۹ است، که به عقیده هیننگ خدیو فارسی نیز ازان ساخته شده. و درینجا مقصد ازان امپراتور کوشانی باشد. بمعنی بفرمان خدای.  
رک: نمبر ۴۹.

۱۴۶. ΦPOMAN (فرومان = فرمان)

این کلمه در پارسی باستان framana فره مانه بمعنی امر و حکم بود. که در پهلوی فره مان framan و در فارسی فرمان و در پښتو پرمان و در سنسکریت promana است. که در پارسی باستان framatar فره ماتر (فرماندار = حاکم) ازین ریشه است.<sup>۱</sup> سعدی گوید:

مهتری در قبول فرمان است

ترک فرمان دلیل حرمان است<sup>۲</sup>

۱۴۷. OT (اوت = و = او پښتو)

شکلی است از OΔ (اود) رک: ۲۶.

۱۴۸. EIIOMAN (ایومن)

ماریک و هیننگ بطور قطع و یقین درین باره چیزی نگفته اند. جزء اول EII در نمبر ۸۲، ۱۳۰ هم آمده، که یو پښتو و یک فارسی است. من جزو دوم آن پسوندیست که در آخر اکثر اسمای قدیم ملحق شده، مانند وهومنه = بهمن = به منش و میره من نمبر ۱۵۱ و امیره من نمبر ۱۵۵ این کتیبه، که ریشه (من) در منل پښتو و منش فارسی باقی مانده. و در عصر کوشانی یکنفر عالم کندهارا که از احفاد شاهان کاپیسا در جنوب هندوکش شهرت داشت بنام گوناوارمن Gunavarman می شناسیم که در آخر نامش همین (من) دارد<sup>۳</sup> و میتوان گفت که ایومن (یک منش) بوده و

۱. اولد پرشن ۱۹۸.

۲. گلستان ۴۷.

۳. تاریخ افغانستان ۲، ۲۷۸.

پسائتر کلمه ایمن فارسی و ایمن پنبستو ازان ساخته شده. که مفاهیم حفظ و امنیت و تسلی دادن را دارند<sup>۱</sup> و گمان می‌رود که این صفت نوبخت ۱۴۹ است. و شاید لقبی بود از مناصب بزرگ شخصی که بعد از شهنشاه کوشانی فرمان میداد. و همین نوکونزوک بفرمان خدای (شاه) و ایمن نوبخت بمنصب کنارنگی مقرر بود.

۱۴۹. NOBIXT (نُوبِخت)

نامی است قدیم که تا عصر اسلامی هم در بین مردم فلات ایران باقی بود. مثلاً نوبخت اهوازی منجم منصور خلیفه عباس که خاندان نوبختی از مترجمین علوم بودند<sup>۲</sup> و ابو سهل نوبختی یکی از رجال معروف دوره عباسیان<sup>۳</sup>.

شاید که این نوبخت ایومن وزیر اعظم شهنشاه کوشانی بود که بفرمان شاه و وی تقرر به مناصب سلطنتی انجام می یافت، و بریک پارچه سنگ دیگریکه از حفریات سرخ کوتل برآمده نیز همین نام بهمین املا موجود است.

۱۵۰. AM (ام = یم)

رک: ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۲.

۱۵۱. MIYPAMAN (مهره من)

نام شخصی دیگریست از هیئت ترمیم معبد بغلان و همکار نوکونزوک که به فواصل O از ماقبل و مابعد خود جدا است. در باره اینکه برخی از اعلام و القاب قدیم آریائی به (من) مختوم اند در نمبر ۱۴۸ شرحی داده شد. و این (من) در پنبستو تا کنون از ادارت

۱. عروضی در چهار مقاله ص ۸۰: چون فردوسی ایمن شد از هری روی بطوس نهاد.

۲. الفهرست ۲۵۱.

۳. تاریخ ادبیات فارسی از براون ۱، ۶۲۸.



نسبت و اتصاف و دارائی موجود است. مانند بریمن (بری + من = فاتح) کپ + م (معیوب).

این نام هم دو جزو دارد: یکی (مهر) که در نمبر ۱۳۸ شرح دادم و در فارسی مهر و در پښتو میر ازان باقی مانده بمعنی آفتاب که مقصد ازان فروغ و روشنی و تجلی است. اگر آنرا با ادات اتصاف و نسبت (من) بچسپانیم (میره من) میشود، یعنی متجلی و دارای فروغ و روشن. در پښتو کلمه میرمن = مهرمن تا کنون لقبی بطور احترام برای زنان محترم و دارای شخصیت و ریاست خانوادگی باقی مانده. و ممکن است که همین مهرمن تاریخی کوشانی باشد که صفت صنف لطیف بخوبی شده میتواند یعنی زنیکه دارای فروغ و تجلاست و شاید این کلمه را در زمان قدیم بر مردمان هم اطلاق میکردند. و این تحول معنوی یا تخصیص کلمه عیناً مانند شا = شها = شهی است که در همین کتیبه با امپراتور کوشانی ذکر شده نمبر ۱۰. ولی در ادبیات پښتو برای محبوبه احتراماً لقب است. و از موقع بلند و محترم صنف لطیف حکایه مینماید. احمد شاه بابا در یک بیت این هر دو کلمه را برای محبوبه خود احتراماً آورده است و گوید:

زما دله دردمنده                      شها زموره میرمن ده

که هر خو زیرک مرغه یی      خلاص به نسی له کمنده<sup>۱</sup>

AM. ۱۵۲ (ام = یم)

رک: ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۰.

۱۵۳، ۱۵۴. BOPZOMIYR-POYR (برزومهر پوهر)

برزومهر همان شخص نمبر ۱۳۸ است که شرح آن داده شد. اما کلمه ۱۵۴ پوهر = پور = پسر است که شرح آنرا در نمبر ۵۵، ۱۴۰ داده ام. و برزومهر پوهر معنی میدهد: برزمهر پور که نامش در کلمه اخیر آمده.

ناگفته نماند که در اصل کتیبه بغلان در بین سطر ۲۵ بعد از کلمه ۱۵۴ پوهر، طغرای خاص امضا بشکلی که در عکس کتیبه دیده می شود. و

۱. دیوان احمد شاه بابا ۲۸۸، طبع کابل ۱۳۱۹ ش.

همچنین بعد از کلمهٔ اخیر امهره من نیز علامت بشکلی دیگری آمده (که این هر دو علامت را در عکس کتیبه دیده می‌توانید).

در بارهٔ اینگونه علامات خاص چنین گمان می‌رود که رجال و مشاهیر و شاهان آن عصر هر یکی علامت خاصی را بطور سمبول مقام خود داشته‌اند. چنانچه بر مسکوکات اکثر شاهان کوشانی بعد از کانشکا علامت‌های خاص دیده می‌شود، که با احتمال قوی سمبولهای شاهی و طغراهای امضای شاهان بوده است و از انجمله است که بر سکه کانشکا (حوالی ۱۲۵-۱۵۲ م) این علامت خاص مرقوم است .... و بقول هیننگ چنین رسماهای شخصی و فامیلی در عصر ساسانی در فلات ایران شرقی بسیار معمول بوده و بنام نشان یاد می‌شده است.

۱۵۵. AMIYPAMAN (آمهرامن)<sup>۱</sup>

مانند نمبر ۱۵۱ نام یکی از اعضای کمیتهٔ ترمیم است که نام پدرش برزومهر قبلاً در نمبر ۱۳۸، ۱۵۳ ذکر یافت. و او را درینجا (برزومهر زاده مهره من) نوشته‌اند. اما این امهره من پسر برزومهر سابق الذکر غیر از میره من نمبر ۱۵۱ خواهد بود. چون در کمیتهٔ ترمیم دو نفر بیک نام بوده‌اند. اخیر الذکر را بنام پدرش تشخیص و امتیاز داده‌اند (امیره من بن برزومهر). اما اینکه یک A در اول اسم اخیر الذکر اضافه شده علت آن معلوم نیست. شاید برای امتیاز از تکرار یا حالت گرامری خاص باشد. طوری که قبلاً اشارت رفت بعد ازین نام علامت خاص نقش شده و کتیبه بآن خاتمه می‌یابد.

اکنون ترجمهٔ عبارات را از ۱۳۷ تا ۱۵۵ بخوانید:

ام بورزومهر، ام کوزگاشکی پوهر، ام استیل گانسیگیم نوکونزکی کرل رنگی ماریک.

منم بوزو مهر، منم کوزگاشکی زاده، منم رئیس گانسیگیم؟ نوکونزکی از کنارنگان ماریک.

---

۱. املائی این کلمه در نسخهٔ دوم AMIOPAMAN.

پد خوادى فرومان، اوت ايومن نوبخت، امهره من. ام بوزو مهر پوهر  
امهره من.

بفرمان خدای و (فرمان) ايومن نوبخت، منم مهرمن، منم بورزمهر پورا  
مهره من.

## ترجمه کتیبه مطابق ملاحظات کنونی

”اینست مادژ کانشکای بهره ور بغلان که (آنرا) شاه بزرگ کانشکای نامور کرد (ساخت).

روزی شد، و فوراً (این) مادژ تمام کرده شد. تا که (بالاخره ازین) معبد آب نیست شد. (و) چنین (این) مادژ بی آب (خشگ) ایستاد (شد) و چون رب النوع نیکوی مقدس آتش معطل ماند. پس خداپرستان نوشاد تباه شدند (رفتند). چون جویها آب ایستادند (خشک شدند پس) آب اندک شد و مادژ پدروود گشت.

تا که نوکونزوک کنارنگ فراخدای (مقرر از طرف شهنشاه) فریستار آب شاه فغفور (شاه خداوند زاده) لویک بوسر (بن) شیزوگرگ اروانباد (شاد روان) که همواره نامور باد، با اراده مهیا (قوی) به سی و یک سال سلطنت، هنگام نیسان ماه، به بغلان آمد، و این مادژ را پرورید، تا که یک چاه کند، و ازان آب برآورد. و آنرا به تهداب سنگی قایم کرد، چنین آب مادژ پوره شد و آب نه کاهید و چون رب النوع نیکوی مقدس آتش وجود داشته باشد، پس خدا پرستان نوشاد تباه نخواهند شد (نخواهند رفت) و مادژ پدروود نخواهد شد (پس چون) آن چاه خام کوب را خشت ریز کرد، بنیادور ایستاده شد.

بدین چاه (و) بدین خشت ریز، همه مادژ نیک پرورده شد، و یک چاه و صحن بزرگ کرد (ساخت).

منم بورزو مهر، منم کوزگاشکی پور، منم رئیس گانسیگیم (?).  
نوگونزیکی کنارنگ ماریک، به فرمان خدای و (بفرمان) ایمن نوبخت.  
منم مهره من، منم بورزو مهرپور امهره من.“

## کتیبه بغلان با ترجمه فارسی

اَیْدُ مَالِیْزِ مِ کَنِیْشِکُوْ اَنْدُ: بَگِ لَنَگِ.  
اینست ماذز کانیشکای بهرور: بغلان.  
سَیْدِ یِ بَگِ شَا کَنِیْشِکِی نَامُوْبَرِگِ کَرْدِ.  
که آنرا شاه بزرگ کانیشکای نامور کرد (ساخت)  
تَادِی اُوکِید فُوْرْدَمَسْ مَالِیْزِ فَرُوْگَرْدِ.  
زودی شد فوراً (این) ماذز تمام کرده شد.  
تَادِیِ مَنْدَرِ اَبِ نِیْسْتِ اُوخُوْتِ، اَسِیْدِ مَالِیْزِ  
تا که (ازین) مندر (معبد) آب نیست شد، چنین (این) ماذز  
اَبِ اَبْگِ سَتَادِ. اُوْدِ کَلْدُ اَسْ لَرُوْ هُوْمَنِیْ یِ  
بی آب ایستاد (شد). و چون از رب النوع نیکوی مقدس  
اِیْرِ سَتَادِ، تَادِ یِ بَگِیْسِ یِ نُوْشَالْمِ فَرُوْخُوْرْتِیْنْدِ.  
آتش ایستاد، پس خدا پرستان نوشاد فرا رفتند.  
تَاذِ اَبِ لَرَاوُ اَسْتِیْنْدِ، اَبِ اَنْدِیْزِ.  
چون جویهای آب ایستادند (خشگ شدند) آب اندک شد.  
اُوْتِ مَالِیْزِ پُیْدُوْرِیْگَدِ. تَا کَلْدُ نُوکوْنزُوکِ یِ  
و ماذز پدرود گشت. تا که نوکونزوک  
کَرَلِ رَنَگِ یِ فِرِیِ یِ خُوْدِیِ وُگِ، کِیدِ فِرِیِ اِسْتَارِ  
کنارنگ فرا خدای، که فرستار  
اَبِ شَا یِ بَگِ پُوْهَرِ یِ لُوْیْخِ بُوْسَرِ یِ شِیْزُوْگَرِگِ  
آب شاه فغفور لویک بوسر شیزوگرگ  
یِ اَلُوْبِنَالِ، کِیدِ فَرُوْیْسِپْ اَنُوْمُوَادِ بَرِگَانِ!  
شاد روان، که همواره نامور باد!  
وَسُوْگَدِ مَنَگِ، پِیْدِ یِ اِیُوْگِ اُوْدُوْهَیْرِسِ  
با ارأه مهیا، به سی و یکم (سال)

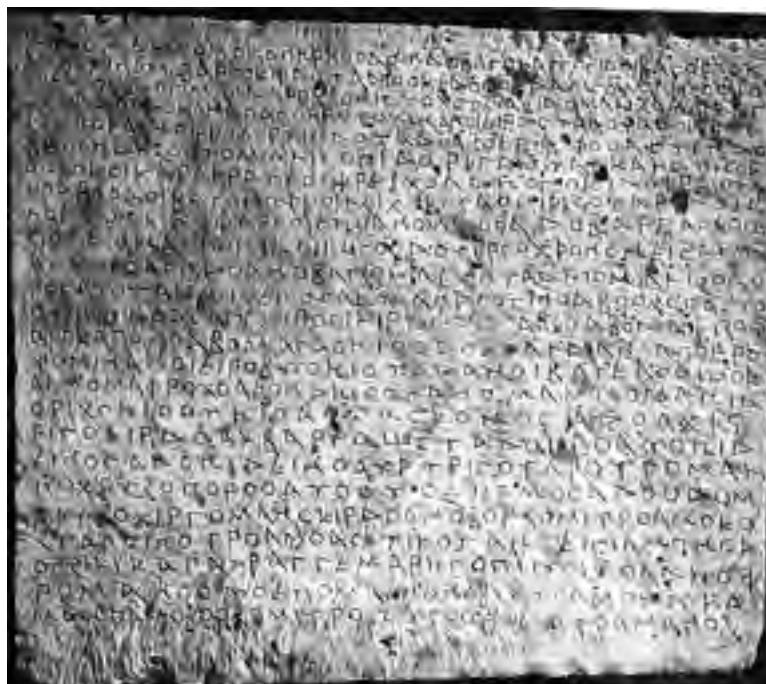
خَشُون، نِيسان ما مال، اگاډوان بگ لنگ.  
 سلطنت، نيسان ماه هنگام، امد (به) بغلان.  
 تاډيي ماليز پوروگت، تاډيي ابي ساد کند،  
 و اين مادز را پروريد. تا که یک چاه کند،  
 اوت يي آب اوز وُست، اوت يي پيد اسنگي اته  
 و ازان آب بر آورد، و آنرا به تهداب سنگي  
 اوي ليرد. اتن آب ماليز فرؤ کرَن، آب مگاويي.  
 قائم کرد. چنين آب مادز پوره شد، آب نگاهيد.  
 اود کلدن اس لرؤ هومينن ي اير بويي، تادن  
 و چون رب النوع نیکوی مقدس آتش باشد، پس  
 ي بگييس ي نوشالم مافرؤ خوشوند يي. اوتن  
 خدا پرستان نوشاد فرا نخواهند رفت. و  
 ماليز ماپيد و ريخس يي، اوت يي اسسکوم ساد  
 مادز پدرود نخواهد شد، چون آن چاه خام را  
 اخشت ريگ کرد، البرگ استاډواتهوات. پدين  
 خشت ريز کرد، بنيادور ايستاده شد. بدین  
 ساد پدين اخشت ريگ هرؤهگ ماليز خوهرؤ پورؤوت.  
 چاه (و) بدین خشت ريز همه مادز خوب پرورده شد.  
 اوت ابي م ساد اود مشت خرگومن کرد.  
 و یک چاه و صحن بزرگ کرد (ساخت)  
 ام بورزومهر. ام کوزگاشکی پوهر. ام استيل  
 منم بورزومهر. منم کوزگاشکی پور. منم رئيس  
 گانسِيگييم (؟) نوکونزیک ي کرل رنگي ماريک،  
 گانسِيگييم (؟) نوکونزیک کنارنگ ماريک،

۱. معنی این کلمه فهمیده نشده.

پید ی خودی فرؤمان، اوت ایی من نوبخت.  
به فرمان خدای، و (بفرمان) ایمن نوبخت.  
أم مہرامن. أم بؤرزومہر پوہر أمہرامن.  
منم مہرمن. منم بورزومہر پورا امہرمن<sup>۲</sup>

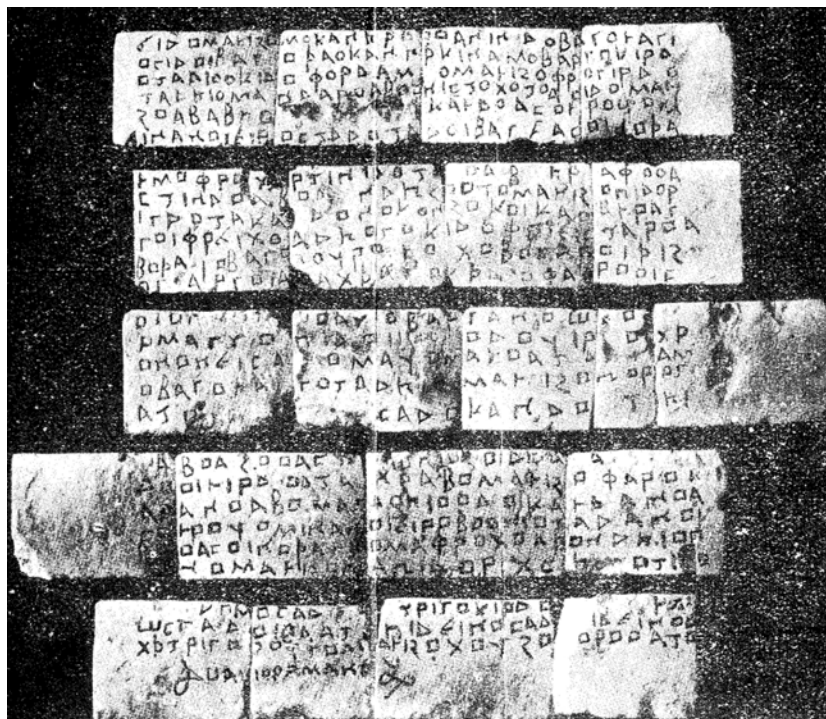
---

۱. بعد ازین کلمه علامت خاصی موجود است:  
۲. علامت خاص:

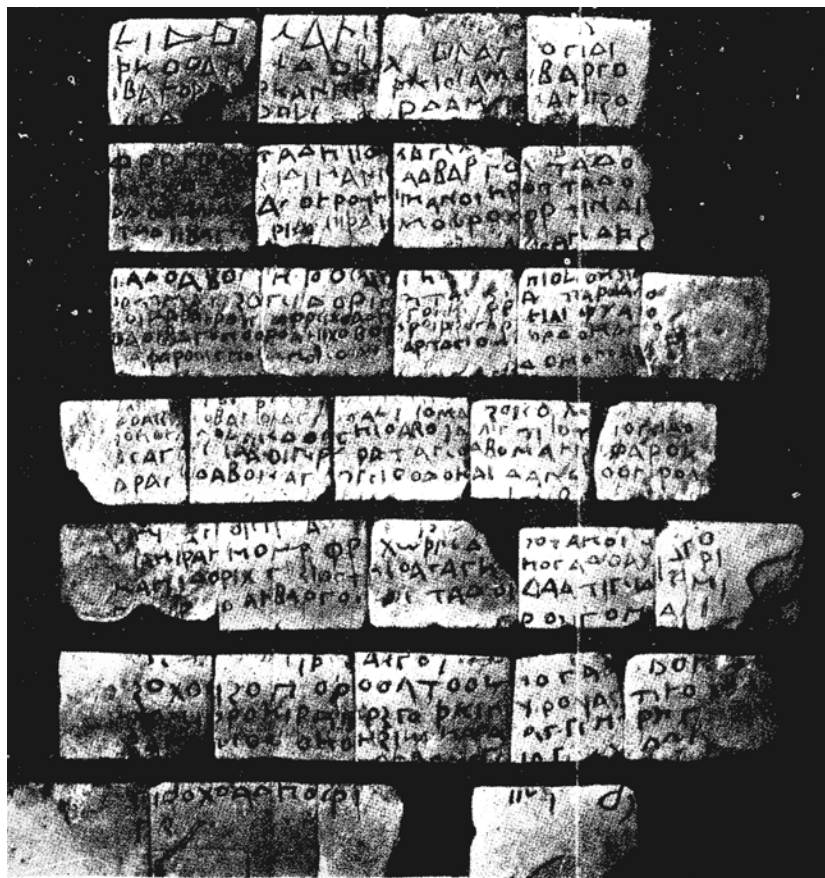


نسخه اول کتیبه بغلان، منقور بر یک سنگ کلان در موزه کابل

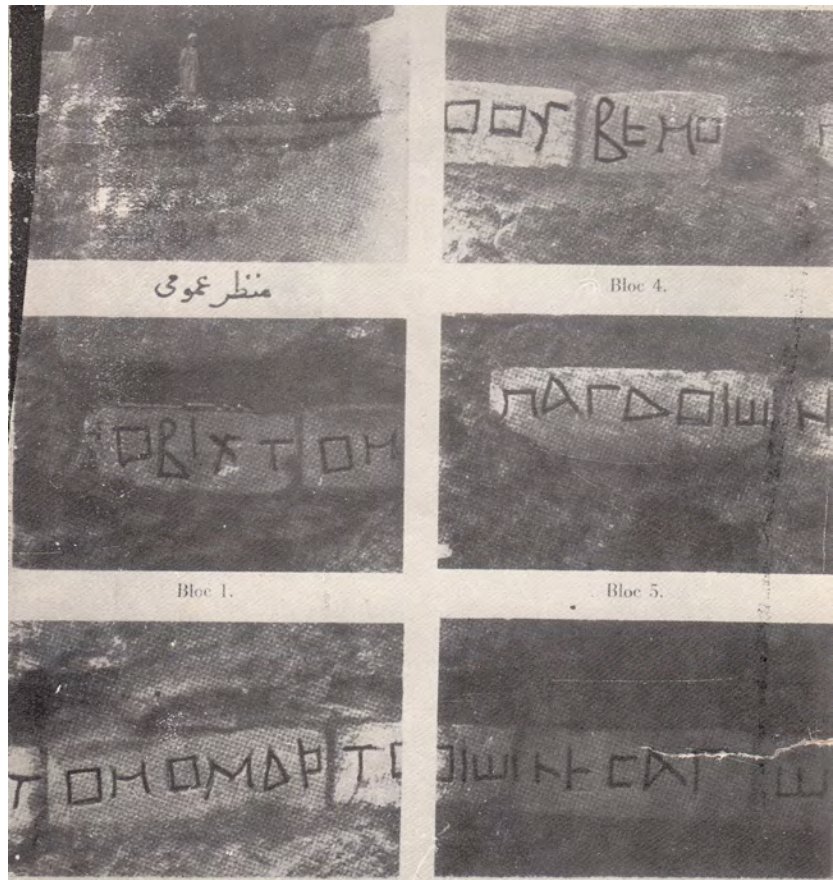




نسخه دوم کتیبه بغلان، بر ۲۱ پارچه سنگ که از حفريات چاه و مواقع ديگر بدست آمده.



نسخه سوم کتیبه بغلان، بر ۳۲ پارچه سنگ، که از حفريات و مواقع  
ديگر بدست آمده.



پارچهای سنگ نوشته بر دیوارهای مادز بغلان

کتابخانه بعلان

بحروف یونانی و لاتین و فارسی با ترجمه انگلیسی

شرح این کلمات به نمره اعدادیکه بالای هر کلمه نوشته شده در قسمت تحلیل کلمات موجود است

۱	EIDA	○	MAVIZ	○	M	○	KANEKO	○	ANINA	○	BAT	○	MAT	○	CIA	○	I	○	BAT	○	PO	○	PA	○	K
سطر اول	EID		MALIZ		M		KANESKO		ANIND		BAG		LANG		SID		I		BAG		FRO		SA		K
	اید		مالیز		م		کنیشکی		انیند		بگ		لنگ		سید		ی		بگ		فرو		شا		
	This is		acropolis		of		Kanesko		the auspicious		Bag		Lang		which				great				king		

ANEDKI	NAMOBAPT	○	KIPΔ	○	TADAI	○	OKED	○	ΦOPΔAMC	○	MAVIZ	○	ΦPO	○
ANESKI	NAMOBARG		KIRD		TADI		OKED		FORDAMS		MALIZ		FRO	
کنیشکی	ناموبزگ		کرد		تادی		اوکید		فوردمس		مالیز		فرو	
دوم	Kaneski		the famous		built		haste		(was) done		instantly		acropolis	

TIPΔ	○	TADAI	○	MANDAP	○	AB	○	NICTOXOT	○	ACIA	○	MAVIZ	○	ABABT
GIRD		TADAI		MANDAR		AB		NISTOKHOT		ASID		MALIZ		ABABG
گرد		تادی		مندر		آب		نیست اوجت		اسید		مالیز		آب آبگ
completed		till		the temple's		water		disappeared		thus		acropolis		parched

CTAD	○	OA	○	KAVΔ	○	AC	○	APOTOMINAN	○	I	○	EIP	○	CTAD	○	TAD	○	I	○	BATE
STAD		OD		KALD		AS		LROHOMINAN		I		EIR		STAD		TAD		I		BAGE
ستاد		اود		کلد		اس		لزو هومینان		ایر ی		ایر ی		ستاد		تاد		ی		بگتیس
stood		and		when		the		holy deity		of the fire		stood (went out)		after that				the		god lovers

٤٠ ACTINA O  
 ASTIND  
 استند  
 stood (stopped)  
 ٣٩ APAPH O  
 LRAFO O  
 لرافو  
 streams  
 ٣٨ AB O  
 AB O  
 آب  
 the water  
 when  
 ٣٧ TAD O  
 TAD O  
 تاد  
 perished  
 ٣٦ FROKHORTIND O  
 FROKHORTIND O  
 فروخورتند  
 and  
 ٣٥ NOSHAL O  
 NOSHAL O  
 نوشال  
 the Noshal  
 ٣٤ of  
 ٣٣ NOŠALM O  
 NOŠALM O  
 نوشالم  
 ٣٢ I O  
 I O  
 ٣١ AC O  
 AS O  
 سطر  
 پنجم  
 ٣٠

٤٧ NOK O  
 NOK O  
 نو  
 Nokonzok  
 after that  
 ٤٦ TAKALD O  
 TAKALD O  
 تاکلد  
 ٤٥ PIDORIGD O  
 PIDORIGD O  
 پدوریکد  
 was abandoned  
 ٤٤ MANIZ O  
 MALIZ O  
 مالیز  
 acropolis  
 ٤٣ OT O  
 OT O  
 اوت  
 and  
 ٤٢ ANDEZ O  
 ANDEZ O  
 اندیز  
 was scarce  
 ٤١ AB O  
 AB O  
 سطر  
 ششم  
 water

٥١ FREICTA O  
 FREICTA O  
 فری استار  
 distributor  
 ٥٠ KID O  
 KID O  
 کید  
 who (is)  
 ٤٩ FREIKHOADEOG O  
 FREIKHOADEOG O  
 خدی وک ی فری ی  
 on behalf of the emperor  
 ٤٨ KARALRANG O  
 KARALRANG O  
 کارل رنک  
 Karal Rang  
 ٤٧ ONZOK O  
 ONZOK O  
 کوزوک  
 the

٥٨ BIZOTAPT O  
 ŠIZOGARG O  
 شیژوگرگ  
 Sizogarg  
 the  
 ٥٧ BOSAR O  
 BOSAR O  
 بوسر  
 Bosar  
 ٥٦ BOCAP O  
 BOSAR O  
 ٥٥ POHR O  
 POHR O  
 پوهر  
 Pohr  
 ٥٤ BAG O  
 BAG O  
 بگ  
 Bag  
 ٥٣ BAT O  
 BAG O  
 ٥٢ AB O  
 AB O  
 آب  
 of water  
 ٥١ by king  
 ٥٠ SA O  
 SA O  
 شا  
 ٤٩ NOIX O  
 LOIKH O  
 لویخ  
 Loikh  
 ٤٨ VOIX O  
 LOIKH O  
 ٤٧ BOCAP O  
 BOSAR O  
 ٤٦ BOCAP O  
 BOSAR O  
 ٤٥ POHR O  
 POHR O  
 ٤٤ BAG O  
 BAG O  
 ٤٣ BAT O  
 BAG O  
 ٤٢ AB O  
 AB O  
 ٤١ NOIX O  
 LOIKH O  
 ٤٠ VOIX O  
 LOIKH O  
 ٣٩ ANOMO-OAD O  
 ANOMO-WAD O  
 انومو واد  
 (be) celebrated  
 ٣٨ FAROWISP O  
 FAROWISP O  
 فروزه سسپ  
 may (always)  
 ٣٧ KID O  
 KID O  
 کید  
 who  
 ٣٦ KID O  
 KID O  
 ٣٥ ANOMO-OAD O  
 ANOMO-WAD O  
 ٣٤ FAROWISP O  
 FAROWISP O  
 ٣٣ KID O  
 KID O  
 ٣٢ LOŠKHAL O  
 LOŠKHAL O  
 لویشال  
 late  
 ٣١ KID O  
 KID O  
 ٣٠

٢٧ MATT O ٢٨ TIA O I ٢٩ IIT O OAOYPC O ٧١ Xbon KHSON O NEICAN ٧٢ NEISAN ٧٣ M M  
 SOGD وسوگك ready mind in ٧٠ ODOHIRS اوردهيريس and thirtieth year of the empire's era Neisan month  
 سطر دمف

٧٤ MAW MAL ٧٥ AFADOAN AGADOAN ٧٦ BAF BAG ٧٧ VANT LANG ٧٨ TAAEI TADEI ٧٩ MAVZ MALIZ ٨٠ TTP PO  
 سطر يازدهم  
 A O prospered prospered settled Bag Lang (the) acropolis  
 مال مال اكاوان

٨١ TAAEI TADEI ٨٢ EII EII ٨٣ CAD SAD ٨٤ KANA KAND ٨٥ OTEI OTEI ٨٦ AB AB ٨٧ OZ OZ ٨٨ OACT WAST  
 سطر دوازدهم  
 POTAT ROGAT prospered after that (he) one well dug and from it water (was) up produced  
 پوزوگك تاديي تاديي ساد ساد كند كند اوت يبي اوت يبي آب آب اوز اوز وئست وئست

٨٩ OTEI OTEI ٩٠ TIA PID ٩١ ACATTEI ASANGEITH ٩٢ OIPIA OILIRD ٩٣ ATAN ATAN ٩٤ AB AB ٩٥ MAIZ MADIZ ٩٦ O F  
 سطر ستردهم  
 and he by stone's base erected (the well) thus water of acropolis  
 اوت يبي اوت يبي استنگي ائنه اوي ليرد ائنه ائنه آب آب ماليز ماليز

٩٧ AB AB ٩٨-٩٩ MATAOEI MAGAOEI ١٠٠ OA OD ١٠١ KAVDAN KALDAN ١٠٢ AC AS ١٠٣ APO LRO  
 سطر چهاردهم  
 APOKAPAN AROKARAN (was) abundant (when)water was not scarce and then the holy  
 فوگكزن آب آب مگاو يبي مگاو يبي اوت اوت كلن كلن اوس اوس لرو لرو



۱۲۰. سطر بیست و یکم  
 ۱۲۰. سطر بیست و یکم  
 ۱۲۰. سطر بیست و یکم  
 ۱۲۰. سطر بیست و یکم

۱۲۰. AbT O XIPGOMAN O KIPA KIRD O AM AM O BOPZOMIHP O AM AM  
 ۱۲۰. AŠT KHIRGOMAN KIRD AM AM BOPZOMIHR Borzomihr (I) am son of  
 ۱۲۰. مہفت جرجون forecourt (he) built I am Borzomihr (I) am son of  
 ۱۲۰. great forecourt (he) built I am Borzomihr (I) am son of

۱۲۱. ZFAPKIPOYAP O AM ACTIA O FANCETIAM O NOK  
 ۱۲۱. ZGAŠHIPOHR AM AM ASTIL KANSEICIAM NOK  
 ۱۲۱. سطر بیست و دوم کوزگاشکی پوهر Kozgaski (I) am officer of Ganseigiam?

۱۲۲. ONZIKAPAPATTEMAPER O PID I XOAAE O F  
 ۱۲۲. ONZIKIKARALRANCEMAREG PID I KHOADE F  
 ۱۲۲. سطر بیست و سوم نوکوزیک کی کرل رنگی ماریک Nokonziki the Karl Range of the Mareg by the King's

۱۲۳. POMAN O OT EIIOMAN O NOBIXT O AM O MIHPA  
 ۱۲۳. ROMAN OT EIIOMAN NOBIKHT AM AM MIHRA  
 ۱۲۳. سطر بیست و چهارم فرومان اوت ایومی Nobikht (I) am Mihraman  
 ۱۲۳. firman and (by the firman of) Eiioman Nobikht (I) am Mihraman

۱۲۴. MAN O AM BOPZOMIHP O TOYP O AMIHPAMAN O  
 ۱۲۴. MAN AM AM BOPZOMIHR POHR AMIHRAMAN O  
 ۱۲۴. سطر بیست و پنجم سطر بیست و پنجم ام ام ام بورزومیهر پوهر امیهرامن Amihraman  
 ۱۲۴. MAN O AM AM BOPZOMIHP O TOYP O AMIHPAMAN O  
 ۱۲۴. MAN AM AM BOPZOMIHR POHR POHR AMIHRAMAN O  
 ۱۲۴. سطر بیست و پنجم ام ام ام بورزومیهر پوهر امیهرامن Amihraman